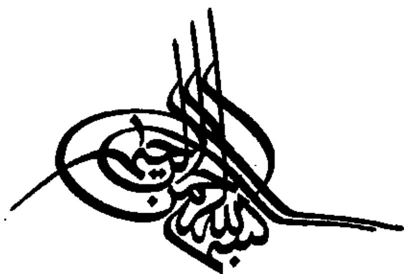
تسکین خاطر

داغدیدگان

مؤلف:
مصطفی محمد بنانی
محقق:
سهام صلان
مترجم:
الیاس کبودانی



تسلای خاطر داغدیدگان

تسلای خاطر داغدیدگان

مؤلف
مصطفی محمد بنانی

محقق
سهام صلان

مترجم
الیاس کبودانی

بنانی، مصطفی محمد	Banani, Mustafa ibn Muhammad

[سلوه الحزین علی فقد الاحبه و البنین. فارسی]

تسلای خاطر داغدیدگان / مؤلف مصطفی محمد بنانی؛ محقق سهام صلان؛ مترجم الیاس کبودانی.-- تهران: سیروان، ۱۳۸۶.

[۱۴۴] ص. ISBN: 964-96492-3-9

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه: ص. ۱۴۴-۱۳۹؛ همچنین به صورت زیرنویس.

۱. سوگمندی -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام. ۲. سوگمندی -- جنبه‌های قرآنی.

۳. صبر. الف. صلان، سهام، محقق. ب. کبودانی، الیاس، مترجم.

۸۰۴۱س۹ب/۲۲/۲۲۲ BP ۲۹۷/۴۴

۱۳۸۶

کتابخانه ملی ایران ۱۵۱۹۸-۸۵م



تسلای خاطر داغدیدگان

مؤلف:	مصطفی محمد بنانی
مترجم:	الیاس کبودانی
محقق:	سهام صلان
ناشر:	انتشارات سیروان
تیراژ:	۲۰۰۰ جلد
نوبت چاپ:	اول ـ ۱۳۸۶
چاپ:	چاپخانه مهارت
قیمت:	۱۰۰۰ تومان
شابک:	ISBN: 964-96492-3-9 / ۹۶۴-۹۶۴۹۲-۳-۹

انتشارات سیروان: تهران، صندوق‌پستی: ۱۸۵ ـ ۱۵۶۱۵، تلفن: ۷۷۵۳۷۶۵۵

فهرست مطالب

اهداء

هدیه به روح بزرگ عالم ربّانی،
استوره استقامت، خطیب بلوچستان
حضرت مولانا قمرالدین ملازهی رحمه الله
و جمیع علماء و رهروان راه حق

تقدیم

تقدیم به آن کسی که در مقابل حوادثِ روزگار صابر و شکیباست

به آن گوهری که هرگاه در بوتهٔ آزمایش قرار می‌گیرد بر نورانیتش افزون می‌گردد.

به عزیزانی که در مقابل سیل خروشان مصایب بسان کوه استوار می‌باشند و طوق رضا و تسلیم را آویزهٔ گردن نموده‌اند.

به افرادی که مرگ را نکتهٔ پایانی نمی‌دانند بلکه آن را شروع زندگی نوینی تلقی نموده و با اعمال شایسته در پی رضامندی معشوق واقعی می‌باشند. به کسانی که در پرتو آیاتِ الهی و احادیث گهربار نبی کریم ﷺ غبارِ غم و اندوه را از صفحهٔ قلب می‌زدایند و آثار و علایم رضامندی را در چهره هویدا می‌کنند.

به پدران و مادران داغدیده، که فراق عزیزان، شربت شیرین زندگی را در کام آنها تلخ نموده است.

به پدر و مادر عزیز و مهربانم که در زیر سایهٔ توفیق الهی مرا پرورده‌اند.

سخنی از مترجم

خداوند متعال نظام آفرینش را به گونه‌ای استوار نموده است که هر پدیده‌ای از بدو پیدایش تا رسیدن به مراحل کمال در بوتهٔ آزمایش قرار دارد و این قانون حاکم بر تمام موجودات است و انسان هم از این قاعده مستثنی نیست.

اگر بررسی شود کمتر انسانی دیده می‌شود که به نوعی دچار اضطراب و پریشانی نشده باشد. اگر روزگاری در ناز و نعمت بوده باشد دیری نخواهد گذشت که ابرهای تیرهٔ غم و اندوه و آشفتگیها به سراغش خواهند آمد و بر روح و روانش سایه خواهند افکند، زیرا هیچ آسایش و راحتی‌ای در دنیا نیست که سرانجامِ آن به رنج و مصیبت تبدیل نشود.

دنیایی که امروزه به آن افتخار می‌شود و انسانها سراسیمه به سوی آن در حرکتند و با سعی و تلاش وصف ناپذیری، آسایش و سعادت خود را در پرتو آن می‌طلبند بسان دریای موّاجی می‌باشد که از امواج حوادث زیر و رو می‌شود به طوری که هیچ فردی از هجوم امواج خروشانِ پریشانیها و رنجها، در این دریای ژرف آسوده خاطر نمانده است.

هر کجا خوشحالی و شادمانی است غم و اندوه را در پی دارد و هر کجا خنده‌ای است گریه آن را تعقیب می‌کند و هر جا جوانی و نشاطی وجود دارد پیری و ضعف آن را تهدید می‌کند.

آری! زندگی نهری از مشکلات و نابسامانیها می‌باشد که پیوسته در جریان بوده و خواهد بود، و هر کس در این سرای فانی زندگی می‌کند باید بار مصایب و پریشانیها را ـ که در هر زمان به طرز خاصی نقاب از چهره می‌گشایند و گوشه‌ای از زندگی او را تحت نفوذ قرار می‌دهند ـ تحمل کند. زیرا کسی که به دریا می‌رود حتماً آب دامنش را فرا می‌گیرد.

«کیست که از تیشهٔ روزگار، ریشهٔ جانش زخمدار نگردیده و موج حوادث و ناگواریها دامنش را تر نکرده باشد؟»

اکنون سؤال این است که آیا مصایب و مشکلات برای انسان زیان‌بارند و درد و رنج، نشانهٔ بدبختی و ناکامی انسان می‌باشد؟

خیر نه تنها چنین نمی‌باشد بلکه بسا اوقات نیروها و استعدادهای نهفتهٔ انسان را آشکار می‌سازد و او را در برابر حوادث آبدیده می‌کند و به او می‌آموزاند تا بسان پَرکاهی در کوران باد به هر سو پرتاب نشود و در آب رودخانه به این سو و آن سو کشانده نشود بلکه در برابر عوامل نامساعد زندگی همچون شناگری ماهر باشد که در دریای بیکرانِ حوادث و آشفتگیها به هر سویی که بخواهد تغییر مسیر دهد.

آری! دردها و رنجهای طاقت‌فرسا از قبیل: مرگ عزیزان، شکستها و گرفتاریهای دیگر، مانعِ بزرگی برای انسان قرار می‌گیرند تا دامن پاک و مقدسش را به گناه و معصیت آلوده نکنند.

یکی از شخصیتهای علمی اروپا می‌گوید:

«تألمات خاطر و حوادث ناگوار به منزلهٔ دبستان تقوی و فضایل اخلاقی است، مصایب، روح را عاقل و هوشیار، و حسِ قضاوت و داوری را تصحیح می‌کند، شخص را از هوی پرستی و آلودگی به گناه باز می‌دارد. خداوند که نظام هستی را به رحمت و حکمت کاملهٔ خود اداره می‌نماید

این همه سختیها و دشواریها را بدین جهان فرستاد و مردان صالح و دانشمندان را مخصوصاً گرفتار آنها ساخت، تا بدین وسیله راه رسیدن به آسایش و راحتی حقیقی را به ایشان بیاموزد، و آنان را به شکیبایی و بردباری و تحمل دشواریها عادت دهد تا بتوانند در آستان دروازهٔ جلالت و افتخار حاضر آیند».

«همچنان که بعضی از نباتات را باید سائید تا بوی خوش و مطبوع آنها استشمام شود همان طور برخی از طبائع باید گرفتار دشواریها گردد تا ملکات و فضایل ذاتی آنها تجلی کند».

«مولوی» برای تفهیم این حقیقت چنین می‌گوید:

گندمی را زیر خاک انداختند — پس ز خاکش خوشه‌ها برساختند
بار دیگر کوفتندش ز آسیا — قیمتش افزون و نان شد جانفزا
باز نان را زیر دندان کوفتند — گشت عقل و جان و فهم سودمند

جان کلام اینکه هرگاه الله بخواهد فردی را تربیت نماید و به سوی خود متوجه سازد او را به مکتب بلا و مصیبت می‌فرستد نه به مکتب آسایش و شادمانی.

کوتاه سخن اینکه: از گذشتگان درس عبرت بگیریم و یقین کنیم که فرصت دنیا اندک و عمر آن محدود می‌باشد و لذتها و آسایش آن، ناچیز و بی‌ارزشند. آن قدر به آن وابسته نشویم که خدایمان را فراموش کنیم و از سرای آخرت و حضور در پیشگاه احدیّت غافل گردیم. و با هوسها و خودپرستیها که همچون دیوی مهیب، در فضای وجودمان اوج می‌گیرد به مبارزه برخیزیم و در پرتو دستورات الهی و پیامبر بزرگوارش، حد و مرز خواسته‌هایمان را مشخص نمائیم.

به امید آن روزی که دستورات الهی و راهنماییهای رسول گرامی اسلام ﷺ در سرتاسر جهان حکمفرما گردد و بساط بدعات و خرافات از میان جامعه برچیده شود.

زمانی که کتاب «سلوة الحزین علی فقد الاحبة والبنین» نوشتهٔ «شیخ مصطفی محمد بنانی» را مطالعه نمودم، آن را مرهم مؤثری برای قلب آشفته و پریشان خود احساس نمودم. لذا با استعانت از الله رب العزت بر آن شدم که به ترجمهٔ آن همت گمارم. باشد که دیگر عزیزان با مطالعه نمودن آن، طوق رضا و تسلیم را آویزهٔ گردن نموده و با صبر و شکیبایی و امید به پاداش بی‌شمار، آب سکون و آرامش را بر آتش غم و اندوه جاری نمایند.

از الله سبحان عاجزانه مسئلت دارم تا این عمل ناچیز را به درگاه خویش قبول فرماید و آن را موجب اجر و پاداش اخروی قرار دهد.

در پایان از عموم خوانندگان محترم ضمن اینکه حقیر را از پیشنهادات و راهنمائیهای مخلصانهٔ خویش بهره‌مند خواهند نمود، عاجزانه التماس دعای خیر دارم.

و ما توفیق إلا بالله علیه توکلت و إلیه أنیب
ربنا تقبل منا إنك أنت السمیع العلیم
و تب علینا إنك أنت التواب الرحیم

الیاس کبودانی
ایرانشهر ـ حوزه علمیه شمس العلوم

پیشگفتار محقّق

الحمدلله رب العالمین و الصلاة علی خیر البشر و خاتم المرسلین محمد و علی آله و صحبه و سلّم.

سخن در مورد مرگ و جدایی، عادت و خوی هر خطیب و واعظ می‌باشد، آنها همواره مرگ را به مردم یادآوری می‌کنند تا در مقابل حوادث و مصیبتها، صبر و شکیبایی را پیشه، و از خداوند سبحان، طلب اجر و پاداش نمایند.

حقیقت این است که انسان در طول زندگی دنیوی خویش، همواره در معرض مصیبتها و گرفتاریها قرار می‌گیرد. و یکی از حکمتهای الهی این است که پیامبران و رسولان او نیز از نظر مواجه شدن با مشکلات و نابسامانیها در رأس همگان قرار داشتند؛ چنانچه هیچ پیامبری نبوده مگر اینکه به نوعی مورد ابتلا و مشقتها قرار گرفته است اما شیوه و عکس‌العمل آنها در مقابل این پدیده‌ها این بوده که صبر و شکیبایی را سپر خود ساخته و از خداوند سبحان اجر و پاداش را مسئلت می‌نمودند.

توجه بفرمائید! این سردار و سرور پیامبران، رسول گرامی اسلام، محمد مصطفیﷺ می‌باشد که در انبوه مشکلات و رنجهای جانی و مالی قرار می‌گیرد.

[آری! برگزیده و محبوب رب العالمین است که در جنگ احد حلقه‌های کلاه آهنی در صورت نازنینش فرو می‌رود و در طائف نشانهٔ سنگهای کودکان و تمسخر بزرگان آن دیار قرار می‌گیرد. اوست که ماهها بر او می‌گذرد اما برای درست کردن غذا آتشی در خانه‌اش روشن نمی‌شود، تا جایی که از گرسنگی سنگ بر شکم می‌بندد] و از طرفی دیگر در زمان حیات خویش موت و جدایی همهٔ فرزندانش جز «فاطمه» را شاهد بود که چگونه یکی پس از دیگری به سرای جاویدان رهسپار می‌گردند. علاوه بر اینها، در دعوتش که چیزی جز فرا خواندن مردم به سوی حق و حقیقت نبود، آماج شدید آزار و شکنجه قرار می‌گیرد، اما او همچنان صابر و شکیباست و همواره از خداوند متعال اجر و پاداش را طلب می‌کند. و این چنین بوده است حالت شاگردان و تربیت‌شدگان مکتب نبوی: صحابهٔ کرام و بندگان نیک و شایستهٔ الله در قبال مصیبتها و گرفتاریها.

بسیار واضح است که هرگاه خداوند قومی را دوست بدارد آنها را با مشکلات و پریشانیهای گوناگون مبتلا می‌سازد تا بدین وسیله از گناهان آنها بکاهد و بر درجات آنها بیفزاید. بدین خاطر است که قارون و هامان و دیگر ستمگران و زورگویان کافر، مورد ابتلا قرار نگرفتند و با مصایب و مشکلات دنیا دست و پنجه نرم نکردند.

کتابی که هم اکنون پیش روی دارید اگر چه در آن ادعای ابتکار و نوآوری، در این موضوع را نمی‌کنم، زیرا پیش از آن و همچنین بعد از آن کتابهایی بوده و هستند که در موضوع مرگ و پیامدهای آن به رشتهٔ تحریر درآمدند اما نویسندهٔ محترم کوشش نموده تا کتابی مختصر و مفید که مشتمل بر نصایح و پند و اندرزهای حکیمانه باشد به رشتهٔ تحریر در آورد

تا قلبهای آشفته و مضطرب را تسکین دهد و بر زخمهای پدید آمده از فراقِ فرزندان و عزیزان مرهم نهد و به حول و قوهٔ الهی این کتاب مختصر، مفید و مؤثر واقع شده و جایگاه خود را در قلبها به دست آورده است، زیرا نویسنده ترجیح داده است که در هر بابی، تعدادی از احادیث و اخبار صحیح، متناسب با آن موضوع را مستدل خود سازد.

نویسنده، کتاب خود را به فصلهای مختلف تقسیم نموده است.

سرآغاز آن، فصل «فضیلت صابران و شاکران» می‌باشد که در آن به اقسام صبر و مراحل آن اشاره دارد. سپس بحثهایی از قبیل:

فضیلت مرگ فرزندان، مذمّت و نکوهش دنیا، قبرها و زیارت آنها و... را به میان می‌آورد.

در این کتاب بحثهای مفید و ارزنده‌ای در مورد «صبر و شکیبایی در برابر مشکلات و مصیبتها» به میان آمده است تا افراد صابر و شکیبا، فضیلت و ثواب اعمال خودِ را دریابند، و آن کسانی که با گرفتاریها و نابسامانیهای دنیا مواجه شده‌اند و در آتش بیقراری و فراقِ عزیزانشان می‌سوزند، بدانند که خداوند سبحان به این امت کلمه‌ای را عنایت کرده است که از ناله و شیون بهتر می‌باشد و آن کلمه، «إنالله و إنا إليه راجعون» است. که باید با خلوص دل گفته شود تا قلبهای داغدیده را شفا، و روح و روانِ بیقرار را تسکین دهد.

روش تحقیق

● نسـخهٔ خـطی کـتاب را بـا تـوجه و دقّت کـامل مـطالعه و آن را اعراب‌گذاری و مرتب نمودم.

● سوره و شمارهٔ آیات را مشخص کردم.

● احادیث را تا حد توان از کتابهای حدیث تخریج نموده و اگر بر حدیثی اطلاع نیافتم سکوت، بیانگر عدم اطلاع مـن نسـبت بـه حـدیث می‌باشد.

● بیوگرافی افراد را به صورت خلاصه بیان نمودم.

● اقوال، اخبار و اشعار را تا حد امکان به گـویندگان آنـها مـنسوب کرده‌ام.

اکنون این کتاب را در اختیار خواننده‌ی محترم قرار می‌دهم. آنچه از صحت و درستی در آن مشاهده می‌گردد از توفیق الله و فضل و احسان او می‌باشد و اگر خطا و اشتباهی صورت گرفته از جانب من می‌باشد. و طبق قول مشهور «هیچ فردی خالی از لغزش نیست» توفیق عمل و درستی آن را از الله رب العزت خواستارم.

والحمدلله رب العالمین

مختصری از شرح حال مصنف رحمه الله

مصطفی بن محمد بن عبدالخالق البنانی، ادیب و نویسندهٔ مصری و از شاگردان محمد الصبان می‌باشد. کتاب «التجرید» بر «مختصر سعد» که در علم بلاغت می‌باشد از آثار وی است.

ایشان به سال (۱۲۳۷ هـ. ۱۸۱۶ م.) دار فانی را وداع گفتند.

الاعلام للزرکلی ۷ / ۲۴۲

معجم المطبوعات ۵۹۰

فهرس دارالکتب المصریه ۷ / ۶۳

معجم المؤلفین ۱۲ / ۲۷۹

مقدمه مؤلف

بسم الله الرّحمن الرّحيم

الحمدلله الذی هدانا بالمبعوث من مُضر و جعل الموت علی اهل سنته خیر غائب ینتظر. و الصلاة و السلام علی سیدنا محمدٍ المنزل علیه «و بَشِّر الصّابرین»[1] و علی آله و صحبه أجمعین.

آنچه پیش روی دارید نکاتی ظریف و پندهای زیبا و ارزنده‌ای می‌باشد که تسلای خاطر، و آرامش روحی را برای آن دسته از افراد که به مرگ فرزندان و فراق عزیزان مبتلا شده‌اند، فراهم می‌نماید.

این جزوه را به صورت خلاصه و مختصر به رشتهٔ تحریر در آوردم تا خوانندهٔ آن با شادمانی و خوشحالیِ سرشار روبرو گردد و آن را «سلوة الحزین بموت البنین» نام نهادم.

از درگاه احدیّت، موفقیت، نصرت و بخشایش را آرزومندم.

۱ـ بقره / ۱۵۵.

شکیبایی و فضیلت آن

صبر و شکیبایی همان پایداری در هنگام آزمایش و امتحان می‌باشد. با صبر و شکیبایی بندهٔ مخلص و پیرایسته از غیر آن باز شناخته می‌شود.

هرگاه انسان دارای قلب ضعیفی باشد به مجرد مواجه شدن با مشکلات و پریشانیها، اظهار بی‌تابی و بیقراری می‌کند و در نتیجه، به خاطر کمبود شکر،حالتش دگرگون شده و به زشتی می‌گراید اما انسانی که دلش قوی و مستحکم باشد در این گونه موارد از خود صلابت و پایداری نشان می‌دهد و شکوه و بی‌تابی را کنار می‌گذارد و در نتیجه حالتش متعادل و موزون می‌گردد و عاقبت خوبی در انتظارش خواهد بود.

صبر و اقسام آن

صبر بر سه قسم است [1]:

۱) صبر بر مجاهدهٔ نفس و مخالفتِ با آن،

۲) صبر بر نعمت و به جای آوردنِ حق آن،

۳) صبر بر مشکلات و مصیبتها.

۱ـ مراجعه شود به: «مختصر منهاج القاصرین» لابن قدامة المقدسی، ص ۲۷۱ ـ ۲۷۰.

دو قسم اول نهایتِ شکیبایی و پایداری را می‌طلبد که شخص مکلف آن را تحمّل می‌کند و این در واقع همان شأن و مقام «کاملین» می‌باشد و قسم آخرِ آن «صبر بر مشکلات و مصیبتها» مقام «قاصرین» است.

اما استقامت بر مجاهدهٔ نفس و مخالفت ورزیدنِ با آن، بی‌نهایت سخت و دشوار می‌باشد بدین خاطر است که چنین افرادی انگشت‌شمار هستند.

شیخ طریقت، مصطفی بکری‌خلوتی[1] درکتاب «العرائس‌القدسیه»[2] می‌فرماید: «آگاه باش! که مخالفت با نفس محور و قطب عبادت می‌باشد».

از بزرگان و مشایخ در مورد «مجاهدهٔ با نفس» سؤال شد پاسخ دادند:

«ذبح النفس بسیوف المخالفة»[3] یعنی: «با شمشیرِ مخالفت نفس را ذبح کردن» در حدیث شریف آمده است:

«المجاهد من جاهد نفسه فی الله تعالیٰ»[4]

«مجاهد کسی است که به خاطر خدا و در راه او، با نفسِ خود به جهاد بپردازد»

۱ـ مصطفی بن کمال‌الدین بکری از نظر طریقت «خلوتی» و حنفی مذهب و از اهل تصوف بودند. ایشان کتابهای زیادی از خود بجا گذاشتند. ت (۱۱۷۰ هـ. / ۱۷۴۹ م.)، جامع کرامات الاولیاء ۲ / ۲۵۴.

۲ـ العرائس القدسیه مخطوط فی المکتبه الظاهریه، شماره (۷۱۱۵).

۳ـ الرسالة القشیریة، ص ۱۵۱.

۴ـ صحیح ابن حبان (۴۶۲۴) ۱ / ۴۸۴ ؛ الحاکم فی المستدرک، ۲ / ۱۴۴ ؛ الترمذی، کتاب الجهاد، باب فضل من مات مرابطاً، شماره (۱۶۲۱).

این حدیث را ترمذی روایت کرده و آن را «حسن صحیح» دانسته است. و «ابن‌حبان» و «عسکری» در «الامثال» این حدیث را از «فضالة بن عبید»[۱] نقل کرده‌اند.

علمای لغت می‌گویند: «نفس» از «منافسه»[۲] مشتق شده و به معنای تنازع می‌باشد و از آنجایی که «تنازع» از باب تفاعل؛ به معنای مخالفت و ستیزه کردن با یکدیگر است پس ناگزیر باید «نفس» وجودی داشته باشد تا بتوان با آن به مخالفت پرداخت و آن را مهار نمود. و چون «نفس» وجود دارد به علاج و درمان نیز نیازمند است.

جهاد با نفس

در روایات آمده است (اگرچه نزد بزرگان سند معتبر ندارد): هنگامی که خداوند متعال زمین را آفرید آن را مورد خطاب قرار داد و فرمود: من کیستم؟ در جواب گفت:

شما خدای یکتا هستی که «نفس» را خلق نموده‌ای. سپس خداوند متعال «نفس» را این گونه مخاطب قرار داد:

مَنْ أنا؟ من کیستم؟

نفس در جواب گفت: مَنْ أنا؟ من کیستم؟

الله رب العزت آن را با روشهای گوناگون معذّب و شکنجه نمود اما تسلیم نشد و فرمان نبُرد تا اینکه او را در دریای گرسنگی افکند و به همین منوال هزار سال باقی ماند تا به وحدانیت و یگانگی خداوند اقرار نمود و

۱ـ فضالة بن عبید بن نافذ، که فرماندهی جنگ را در زمان حضرت معاویه رضی الله عنه برعهده داشت. وفات، سال ۵۳ هـ، طبقات ابن سعد، ۱ / ۴۰۱؛ سیر أعلام النبلاء، ۲ / ۱۱۳.

۲ـ اللسان (نفس)، العرائس القدسیة، ص ۱۷.

بندگی را پذیرفت.(۱)

در حقیقت جهاد با نفس بدین سبب واجب است تا صاحبش بتواند در ظاهر و باطن آن را به اقرار و اطاعت وادار نماید؛ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿و جاهدوا فی اللهِ حَقَّ جهادِه﴾(۲)

«در راه خدا جهاد و تلاش کنید آن‌گونه که شایستهٔ جهاد و بایستهٔ تلاش در راه اوست».

عبدالله بن مبارک رحمه الله(۳) می‌فرماید: مراد از «حق جهاده» مجاهدهٔ با نفس و خواسته‌های آن می‌باشد و همین است جهاد اکبر.(۴)

ابن جوزی رحمه الله(۵) می‌فرماید:

«جهاد با نفس» دشوارتر است از جدا کردن صخره از کوه، بدون تبر.

در جای دیگر می‌فرماید: «مخالفتِ با نفس، از برگرداندن دیروز دشوارتر می‌باشد» حقاً که چنین است. چه بسا انسانهایی که در طول عمرشان بر گرفتاریها و مصیبتها صبر می‌کنند اما قدرت کنترل کردن و فروهشتن چشمها و حفاظت کردن زبان و باز آمدن از دیگر منهیات را ندارند.

از این گذشته، جهاد با نفس دورانش سپری نمی‌شود بلکه تا زمانی که انسان در این سراچهٔ دنیا زندگی می‌کند ادامه خواهد داشت برخلاف

۱ـ کنزالعمال (٦١٠٠). ۲ـ حج / ۷۸.

۳ـ عبدالله بن مبارک از پرهیزگاران عصر خویش و جامع علوم «حدیث، فقه، عربی و ایام عرب» بود. متوفای سال (۱۸۱ هـ / ٧٦٠ م) تاریخ بغداد، ۱۰ / ۱۲۵؛ حلیة الاولیاء، ۸ / ١٦٢.

۴ـ زادالمسیر، ۵ / ۳۱۱.

۵ـ ابن‌الجوزی: ابوالفرج عبدالرحمن‌بن‌علی، شیخ‌الاسلام الحافظ المفسر ت (۵۹۷ هـ / ١١٧٦م)، وفیات الأعیان، ۳ / ۱۴۰.

گرفتاریها و پریشانیهای دیگر، که دوران آنها به زودی سپری شده و به فراموشی سپرده می‌شوند.

رسول گرامی اسلام می‌فرماید:

«رجعنا من الجهاد الأصغر الی الجهاد الاکبر»(۱)

«از جهاد اصغر برگشتیم و هم اکنون با جهاد اکبر روبرو هستیم».

منظور آن حضرت ﷺ از «جهاد اصغر» جهاد با کفار و از «جهاد اکبر» جهاد با نفس می‌باشد.

انسانها به طور کلی دارای دو حالت هستند:

۱ـ حالت امر

۲ـ حالت نهی

هر فرد در طول زندگی‌اش در مقابل هر دو حالت مؤاخذه می‌گردد و انسان جز با صبر و استقامت نمی‌تواند از عهدهٔ این دو وظیفه برآید.

باید دانست که صبر کردن بر منهیات و باز آمدن از آنها، به مراتب از صبر نمودن بر دستورات، سخت‌تر و دشوارتر می‌باشد و انسانهای «صدیق» این لقب زیبا را، با صبر بر منهیّات و خودداری کردن از آنها به دست آورده‌اند. اما صبر بر نعمت و عافیت و به جای آوردن شکرِ آن اگرچه بسی دشوار است لیکن از استقامت نمودن بر مخالفت نفس آسان‌تر، و در مقابل، از صبر نمودن بر مصیبتها و پریشانیها سخت‌تر و دشوارتر می‌باشد.

۱ـ کشف الخفاء، ۱ / ۵۱۱، شماره ۱۳٦۲.

اشتباهی در پندار

عدهٔ زیادی از انسانها چنین می‌پندارند که به جای آوردن شکرِ نعمت سهل و آسان می‌باشد در صورتی که چنین نیست، بلکه صبر کردن بر نعمت و ادای شکر آن، از بزرگترین منازل «صابرین» می‌باشد. چه بسیار انسانهایی هستند که نه تنها بر نعمتهای خدادادی صبر نمی‌کنند بلکه نعمت باعث می‌شود دست به سرکشی، تکبر و نافرمانی بزنند و از دایرهٔ اعتدال خارج شوند. این همه خودکامگیها و عصیانگریها از آنجا سرچشمه می‌گیرند که انسان توان و قدرت استقامت نمودن بر نعمتها را از دست می‌دهد. می‌توان گفت: جز انسانهای صدیق کسی نمی‌تواند از عهدهٔ این صبر برآید. چنان که بسیاری از مشایخ صوفیه می‌فرمایند: «بر حلاوت شکر انسانهای صدّیق، صابر و شکیبا هستند».

یکی از بزرگان می‌فرماید: «افراد مؤمن بر رنجها و مصیبتها صبر می‌کنند، اما بر عافیت و توانگری جز انسانهای «صدّیق»، توان و قدرت شکیبایی را ندارند».[۱]

عبدالرّحمن[۲] بن عوف رضي الله عنه می‌فرماید: به وسیلهٔ مشکلات و ضررها آزموده شدیم و از آن موفق بیرون آمدیم اما زمانی که با گشایش رزق و شادمانیها مورد امتحان قرار گرفتیم قدرتِ صبر و استقامت را از دست دادیم».[۳]

۱ـ قوت القلوب، ۱ / ۴۱۰.

۲ـ عبدالرّحمن بن عوف یکی از عشره مبشره و از شش نفر اهل شورا می‌باشد. ت (۳۲ هـ / ٦۱۱م). نگاه شود به زندگینامه‌اش در «طبقات ابن سعد»، ۳ / ۱.

۳ـ ترمذی: صفة القیامة (۲۴۱٦). و می‌گوید که این حدیثی حسن است.

جای بسی تعجب است که بسیاری از انسانها، توانگری و گشایش رزق را، آزمایش و امتحان نمی‌شمارند حال آنکه چنین نیست، زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً﴾[1]

«ما شما را به وسیلهٔ سختی و آسایش، حلال و حرام می‌آزمائیم تا بنگریم چگونه در سختیها و بدیها شکیبائی، و در فراخی و خوبیها شکر به جای می‌آورید».

در جای دیگر می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا الإنْسَانُ إِذَا مَاابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَن﴾[2]

«اما انسان (آن انسانی که در پرتو ایمان، عقل و خردش رشد نیافته است و شخص خود را مقیاس همه چیز می‌داند) همین که پروردگارش او را بیازماید و برای این کار او را بزرگی بخشد و بدو نعمت بدهد، خواهد گفت: پروردگارم مرا بزرگوار و گرامی و محترم دیده است. (و این عزت و نعمت، حق من و شایستهٔ من است)».

اما صبر کردن بر گرفتاریها و پریشانیها، نسبت به دو نوع اول آسانتر است و همین نوعِ صبر، موضوع بحث ما می‌باشد.

۱ـ الانبیاء / ۳۵، در تفسیر «خیر و شر» نگاه شود به «الدرالمنثور» للسیوطی ۱۷ / ۶۲۹.
۲ـ فجر / ۱۵.

صبر، گنجینهٔ بهشت

باید دانست که پایداری و استقامت مقام و منزلت بزرگی می‌باشد که جز بندگان مخلص و نابِ خداوند، دیگران از آن بهره‌ای ندارند.

آری! شکیبایی و استقامت از بزرگترین بخشهای اسلام و استوارترین ستونهای ایمان می‌باشد. تمام مخالفتها و نابسامانیهایی که امروزه دامنگیر انسانها شده و آنها را دچار پریشانی و اندوه جانفرسا نموده است، زاییدهٔ کمبود صبر و استقامت است.

در حدیث آمده است:

«الصبر رأس الایمان»[۱]

«صبر قسمت حیاتی ایمان و منشأ آن می‌باشد».

در حدیث دیگر آمده است:

«الایمانُ نِصفُ صَبْرٍ و نصفُ شُکرٍ»[۲]

«نیمی از ایمان را صبر، و نیم دیگرِ آن را شکر تشکیل می‌دهد».

در صحیح بخاری و مسلم از «ابوسعید خدری رضی الله عنه»[۳] نقل شده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود:

«ما أُعطی أَحدٌ عطاءً أَعظَم و أوسع من الصبر»[۴]

«به هیچ فردی بهره و بخششی بزرگتر و فراختر از صبر و شکیبایی داده نشده است»

۱ـ کنز العمال: ۶۵۰۱. ۲ـ شعب الایمان: ۹۷۱۵.

۳ـ ابوسعید خدری سعدبن مالک بن سنان مجاهد، مفتی مدینه، ت (۷۴ هـ / ۶۵۳ م). الوافی بالوفیات، ۱۵ / ۱۴۷.

۴ـ صحیح بخاری ۱۴۰۰، الزکاة، باب الاستعفاف - ترمذی، ۲۰۲۵، البر والصلة، ماجاء فی الصبر - مسلم ۱۰۵۳. الزکاة، فضل التعفف.

در حدیثی دیگر آمده است:

«ألا إنَّ الصَّبرَ مِنَ الإيْمَان بِمَنْزِلَةِ الرأسِ مِنَ الجَسَدِ، ألا إنَّه لا إيمانَ لِمَنْ لا صبرَ لَه»[1]

«آگاه باشید! که صبر نسبت به ایمان، به منزلهٔ سر از جسد می‌باشد، هر کس صبر و استقامت نداشته باشد مؤمن [واقعی] نیست».

امام حسن بصری[2] می‌فرماید: «صبر گنجینه‌ای از گنجینه‌های بهشت است که خداوند متعال آن را جز به بندگان محبوب و بزرگوارش به دیگری نمی‌بخشد».[3]

صابران در معیّت الهی

صبر و شکیبایی از مرتبه و جایگاه والا و نفیسی برخوردار می‌باشد و در مقابل، بیقراری و بی‌تابی دارای مرتبهٔ پست و حقیری می‌باشد.

صبر در تمام حالتهای باطنی و اعمال ظاهری تأثیر به سزایی بر جای می‌گذارد و به دو سبب از جایگاه والا و ارزشمندی برخوردار می‌باشد:

۱) خداوند همراه صابران می‌باشد؛ آنجا که می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾[4]

ناگفته نماند که معیّت و همراهی بر دو قسم است:

الف) معیّت و همراهی عمومی، که همان همراهی علم و قدرت خداوندی می‌باشد و این به صورت عموم در حق همه صدق می‌کند.

۱ـ این سخن به حضرت علی منسوب است: تسلية اهل المصائب ۱۲۶.

۲ـ الحسن البصری أبوسعد الحسن بن أبی الحسن، شخصیتی فقیه، حجت و ثقه، و از افراد زاهد و عبادتگزار بود، ت (۱۱۰ هـ / ۶۸۹ م). اخبار القضاة، ۲ / ۳.

۳ـ تسلية اهل المصائب، ۱۲۶.

۴ـ انفال / ۴۶.

ب) معیّت و همراهی خصوصی، که در واقع توفیق و نصرت خداوندی را به همراه دارد و این مخصوص صابران، پرهیزگاران و نیکوکاران و... می باشد.(۱)

۲) اجر و پاداش صابران، به صورت کامل و بدون حدّ و حساب به آنها داده خواهد شد. در این مورد خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾(۲)

«قطعاً به شکیبایان اجر و پاداششان به تمام و کمال و بدون حساب داده می‌شود».

امام مالک بن أنس رحمه الله(۳) می‌فرماید: «مراد از «صابرون» ـ که در آیه ذکر شده است ـ کسانی می‌باشند که بر فاجعه‌ها و غمها صابر و شکیبا هستند».

به طور قطع برای کسی که بتواند بر مشکلات و مصیبتهای دنیا صبر کند و از منهیات باز آید، اجر و پاداش بی حساب خواهد بود.

حضرت قتاده رضی الله عنه(۴) می‌فرماید: به خدا سوگند، آنجا که اجر و مزد صابران داده می‌شود نه پیمانه‌ای می‌باشد و نه ترازویی، از حضرت أنس رضی الله عنه شنیده‌ام که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود:

«تنصب الموازين، فيُؤتَى بأهل الصدقة، فيُؤتونَ أُجُورَهُمْ

۱ـ التفسیر الکبیر للرازی، ۱۵ / ۱۳۸. ۲ـ زمر / ۱۰.

۳ـ مالک بن أنس شیخ الأسلام، و امام دارالهجرة (۱۸۰ هـ / ۷۵۹ م). صفوة الصفوة، ۲ / ۱۷۷.

۴ـ قتادة بن نعمان از اصحاب بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه وسلم، همان شخصی که چشمش از حدقه در آمد و توسط دستهای مبارک رسول خدا به جایش برگردانده شد. ت (۲۳ هـ / ۶۰۲ م)، التاریخ الکامل، ۷ / ۱۸۴.

بالموازين، و كذلك أهل الصلاة و الحج، و يُؤْتَىٰ بأهل البلاء فلايُنْصَبُ لهم ميزان ولا ينشر لهم ديوانٌ، ويُصَبُّ عليهم الأَجْرُ بِغَيْرِ حِسَابٍ، حَتّى يَتَمَنّى أهلُ العافية من الدُّنيا، أنَّ أجسادَهم تقرض بالمقاريض مِمّا يذهب به أهلُ البلاءِ من الفضلِ»[۱]

«میزان و ترازو نهاده می‌شود، اهل صدقه آورده خواهد شد و توسط ترازو، اجر و مزدشان داده می‌شود و همچنین اهل نماز و حج، سپس مصیبت‌زدگان و رنجدیدگان حاضر می‌شوند در حالی که نه میزانی برپا می‌شود و نه دیوانی برای آنها باز و گسترده می‌گردد، اجر و پاداش بر آنها سرازیر می‌شود تا جایی که توانگران و اهل عافیت [که در دنیا زندگی خود را با خاطر آسوده و آسایش کامل سپری نمودند] آرزو می‌کنند که جسدهایشان با قیچیها از هم جدا می‌گردید [و در دنیا مصیبتهای فراوانی دامنگیر آنها می‌شد]. و این حسرت و افسوس، به خاطر آن فضیلت و پاداشی می‌باشد که نصیب انسانهای رنجدیده و مصیبت زده می‌شود».

از حضرت حسن[۲] ـ فرزند حضرت علی ـ روایت شده است: که از جد بزرگوارم (رسول اکرم ﷺ) شنیده‌ام که فرمود:

«أدِّ الفرائض تكن أعبد الناس و عليك بالقنع تكن من أغْنَىٰ النّاس يا بُنَيَّ إنَّ في الجنة شجرة يقال لها شجرة البلوى يُؤتى بأهل البلاء فلا ينصبُ لهم ميزان، و لا يُنْشَرُ لهم ديوان، و

۱ـ مجمع الزوائد، ۳ / ۳۸۱۷، ترمذی «الزهد» باب مایود أهل القیامة ۲۴۰۴.
۲ـ حسن بن علی، نوۀ بزرگوار و محبوب رسول الله ﷺ. ت (۵۱ هـ / ۶۳۰ م). تاریخ بغداد، ۱ / ۱۳۸.

یُصَبُّ علیهم الأجرُ صَبّاً»[1] ثم تَلَی النبی ﷺ ﴿إنَّما یُوَفَّی الصّابِرُون أجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسَابٍ﴾

«فرایض را ادا کن، از عابدترین مردمان می‌شوی، قناعت را پیشه کن، از توانگرترین انسانها می‌گردی.

فرزندم، در بهشت درختی هست به نام «درخت بلویٰ»، مصیبت زدگان آورده می‌شوند در حالی که نه میزانی برای آنها نهاده می‌شود و نه دیوانی باز و گسترده می‌گردد؛ اجر و پاداش همچنان (بدون شمارش و حساب) بر آنها فرو می‌ریزد». سپس نبی اکرم ﷺ این آیه را تلاوت فرمود: ﴿إنَّما یُوَفَّی الصّابِرُون أجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسَابٍ﴾

«مزد و پاداش صابران به طور کامل و بدون شمارش داده خواهد شد»».

مصیبتها، کفارهٔ گناهان

سُئل الرسول ﷺ: أیُّ الناس أشد بلاءً؟

قال: الانبیاء، ثم الصالحون، ثم الأمثل فالأمثل. یبلی الرجل حسب دینه فإن کان فی دینه صلابة زِیْدَ فی بلائه، و إنّ کان فی دینه رِقَّة خُفِّفَ عَنْهُ[2]، «و ما یزال البلاء بالمؤمن حتی یمشی علی الأرض و لیس علیه خطیئة»[3]

«از رسول اکرم ﷺ سؤال شد: چه کسانی از مردم گرفتار بلاها و آزمایشهای شدیدتری می‌شوند؟ فرمودند: پیامبران، آنگاه صالحان،

۱ـ مجمع الزوائد، ۳ / ۳۸۱۸. برای مطالعهٔ قول انس بن مالک و دو حدیث بعد از آن، به «تفسیر قرطبی، ۱۵ / ۲۳۰» مراجعه شود.

۲ـ ترمذی، کتاب الزهد، باب ماجاء فی الصبر، ۲۴۰۰؛ ابن حبان، ۶۹۸؛ الدارمی، ۲ / ۳۲۰ فی الرقاق؛ ابن ماجه، باب «الصبر علی البلاء»، ۴۰۲۳؛ مسند احمد، ۱۰ / ۲۷۱۴۷.

۳ـ ترمذی، کتاب «الزهد» باب «ما جاء فی‌الصبر»، ۲۴۰۱؛ ابن‌حبان، ۲۹۱۳؛ الترغیب و الترهیب، ۵۰۰۱.

سپس بهترینها و نیکوترینها، و به همین صورت ابتلای هر فرد متناسب دینداری اوست: اگر در دینش محکم و استوار باشد، آزمایش و ابتلایش شدیدتر است و اگر در امر دینش سستی و ضعف داشته باشد، بلای او به همان اندازه کمتر است. «بلا و مصیبت همچنان با بندهٔ خداوند همراه است تا وقتی که دیگر سبکبار و فارغ از هر گناه و خطا، پاک و منزّه بر روی زمین راه می‌رود.»

امام شافعی رحمه‌الله[۱] چه‌زیبا گفته‌است: «اگر همهٔ مردم در سورهٔ «والعصر» بیاندیشند، برای اصلاح آنها کافی و بسنده می‌باشد.» حقا که چنین است، زیرا خداوند ـ سبحان ـ در این سورهٔ مبارک خبر داده است که همهٔ انسانها در زیان و ضرر می‌باشند مگر کسانی که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته و بایسته انجام می‌دهند و همدیگر را به تمسک به حق سفارش می‌کنند و به شکیبایی ـ در تحمل سختیها و دشواریها و دردها و رنجها ـ سفارش می‌نمایند.

در «صحیح مسلم» از حضرت عایشه رضی‌الله‌عنها نقل شده است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود:

«ما مِنْ مصيبة يُصاب بها المؤمن، إلاّ كفَّر الله بِها عَنه حتَّى الشَّوكة يَشَاكُها»[۲]

«هرگونه مصیبت وگرفتاری که بر مسلمان وارد می‌شود حتی خاری که به پای او فرو می‌رود، حق تعالی به سبب آن گناهانش را عفو می‌نماید».

۱ـ محمدبن ادریس بن عباس بن عثمان، عالم و دانشمند عصر و ناصر سنت نبوی و فقیه امت اسلام، وفیات الأعیان، ۱۶۳/۴.

۲ـ البخاری، کتاب المرض، باب کفارة المرض، ۵۳۱۷؛ مسلم، البر و الصّلة، باب ثواب المؤمن، ۲۵۷۲.

در «صحیحین» آمده است:

«وَالَّذِی نفسی بیده، ماعَلَی الْاَرْضِ مسلم یصیبُه أذی من مرضٍ فما سواه، إلاّ حَطَّ اللهُ به عنه خطایاه کما تَحُطُّ الشجرةُ وَرَقَها»[1]

رسول اکرم ﷺ فرمود: «سوگند به آن ذاتی که جان من در قبضهٔ اوست، در این دنیا هیچ اندوه و رنجی از قبیل: بیماری و غیر آن، به فرد مسلمان نمی‌رسد، مگر اینکه خداوند متعال به واسطهٔ آن، گناهان او را به گونه‌ای دور می‌کند که درخت برگهایش را می‌پراکند».

ناگفته نماند که این اجر و پاداشِ فراوان، در مقابل همان صبری می‌باشد که در لحظات اولیه و حساس[2] مصیبت صورت بگیرد. یا به عبارت دیگر: صبر و استقامتی که بر نفس دشوار است و پاداش بی‌شماری دارد، همان صبری است که در لحظات آغازین و حساس مصیبتها صورت بگیرد.[3]

در کلام پاک خداوندی، این آیات شریفه، پشت سر هم یا نزدیک یکدیگر ذکر شده است؛ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُونِ﴾[4]

«پس مرا یاد کنید (باطاعت و عبادت و دوری از معاصی) تا من نیز شما را یاد کنم (با اعطای ثواب و گشایش درهای سعادت و خیر) و از من سپاسگزاری کنید (با گفتار و کردار) و از من ناسپاسی مکنید».

سپس می‌فرماید:

۱ـ بخاری، کتاب المرض، شدة المرض، ۵۳۲۳؛ مسلم، البرُّ والصِّله، ثواب المؤمن، ۲۵۷۱.
۲ـ اشاره به حدیث «الصبر عند الصدمة الاولی» است. کنزالعمال، ٦٥١٠.
۳ـ تفسیر قرطبی، ۱ / ۲۳۰. ۴ـ بقره / ۱۵۲.

﴿یَاأَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلٰوةِ إِنَّ اللهَ مَعَ الصَّابِرِینَ﴾[1]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بردباری و نماز (در برابر حوادثِ سخت زندگی) کمک بگیرید (و بدانید که) خدا با بردباران است».

و در آخر می‌فرماید:

﴿وَ بَشِّرِ الصَّابِرِینَ﴾

«مژده بده بردباران را».

حال، به طور قطع، این آیات ملکوتی، سود و بهرهٔ فراوانی برای صبر پیشه‌گان، به همراه دارد و از طرف دیگر طریقهٔ عبادت و عکس‌العمل بندگانی را که در توانگری و فقر، آسایش و گرفتاری، مورد آزمایش قرار گرفته‌اند، بیان می‌کند.

بدین گونه که خداوند سبحان در مرحلهٔ نخست به آنها نعمت ارزانی می‌کند و در مقابل، آنها را به شکر و سپاس دستور می‌دهد.

چنانچه فرمود:

﴿وَاشْکُرُوا لِی ولا تَکْفُرُونِ﴾

سپس آنها را در بوتهٔ آزمایش قرار داده و در مقابل، به صبر و بردباری دستور می‌دهد. چنان که فرمود:

﴿یَاأَیُّهَاالَّذِینَ اٰمَنُوا اسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ والصَّلٰوةِ...﴾.

اکنون، نکتهٔ قابل توجه اینجاست که خداوند متعال، شکر (در مقابل نعمت) و صبر (در برابر گرفتاریها) را در کنار هم یاد می‌کند، تا نسبت به

۱ـ بقره / ۱۵۳.

بندگانش لطف و احسان نماید: به این صورت که «بنده» با مد نظر قرار دادن این اعمال یعنی: شکر در مقابل نعمت و صبر در مقابل مصیبت، بتواند مقام و منزلت سپاسگزاران و صبرپیشه‌گان را، با هم حاصل نماید و این گونه ایمانش کامل گردد.

در حدیث شریف نیز این مضمون وارد شده است:

«اَلاِیْمَانُ نِصفَانِ، نِصْفُ صَبْرٍ و نِصْفُ شُکْرٍ»

«ایمان دارای دو بخش می‌باشد، یک بخشِ آن را صبر، و بخش دیگر آن را شکر و سپاس تشکیل می‌دهد».

برخی از مفسران در توضیحِ این قول خداوند که می‌فرماید: ﴿فَاذْکُرُونِي أَذْکُرْکُمْ﴾ چنین گفته‌اند: «مرا با طاعت و بندگی یاد کنید تا شما را با کمک و توفیقم یاد نمایم». و همچنین گفته‌اند: «در ناز و نعمت و توانگری مرا یاد کنید، تا در حالت گرفتاری و مصیبت شما را یاد نمایم» ؛ یا: «در دنیا ذکر و یاد مرا بکنید تا شما را در سرای آخرت یاد نمایم».(۱)

پر واضح است که انسان در طول زندگی، همواره در معرض آزمایشها و امتحانهای گوناگون قرار می‌گیرد؛ چنان که خداوند سبحان می‌فرماید:

﴿وَ لَنَبْلُوَنَّکُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوْعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ و بَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾(۲)

«قطعاً شما را با برخی از (امور همچون) ترس و گرسنگی و زیانِ مالی و جانی و کمبود میوه‌ها، آزمایش می‌کنیم. و مژده بده بردباران را».

۱ـ التبیان فی تفسیر القرآن، ۲ / ۳۱؛ التفسیر الکبیر، ۴ / ۱۳۱.
۲ـ بقره / ۱۵۵.

امام شافعی رحمه الله در توضیح این آیه می‌فرماید:

«مراد از «خوف» ترس از خداوند متعال، و از «گرسنگی» روزهٔ رمضان، و از «کمبود اموال» پرداختن زکات و خیرات، و از «کمبودِ جانها» بیماریها و از «کاستن میوه‌ها» مُردن فرزندان می‌باشد[1]. و آنجا که خداوند می‌فرماید: ﴿و بَشِّرِالصَّابرین﴾ مراد آن کسانی می‌باشند که بر آفتها و گرفتاریها صابر و شکیبا هستند.

یعنی: این گونه اشخاص را، به خاطر استقامت و شکیبایی‌شان، به پاداش دو چندان و بی‌شمار بشارت بده.

حقا که خداوند سبحان به این گونه افراد، پاداش بی شمار عنایت می‌کند، آنجا که می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُوْنَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾.

توضیحی پیرامون کلمهٔ استرجاع

خداوند متعال در جای دیگر افراد صابر و شکیبا را چنین توصیف می‌کند:

﴿اَلَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلّٰهِ، و إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾[2]

«آن کسانی که چون بلائی به آنها می‌رسد می‌گویند: ما از آنِ خدائیم و به سوی او باز می‌گردیم».

برخی از مفسرین در تفسیر این آیه می‌گویند: «إنّا لِلّه» اقرار و اعترافی است از جانب ما بر اینکه، ملک و فرمانروایی مطلق، از آن خداوند متعال

۱ـ التفسیر الکبیر، ۴ / ۱۳۷.

۲ـ بقره / ۱۵۶.

می‌باشد و جملهٔ «و إنّا إلَیه راجعون» اعترافی است که ما فناپذیریم و روزی از این جهان، رخت سفر برخواهیم بست.

و عدّه‌ای می‌گویند: «إنّا لِله» یعنی: جان و دارایی ما از آنِ خداوند سبحان است به هر صورتی که بخواهد با ما رفتار می‌کند؛ و «إنّا الیه راجعون» اقرار به هلاکت و فنا می‌باشد[1].

رجوع به سوی خداوند یعنی: بازگشت به اینکه حاکمیت و فرمانراویی مطلقاً از آنِ او می‌باشد، زیرا هنگامی که «حُکم» از بندگان نفی گردد برای خداوند ثابت می‌شود.

سعیدبن جبیر رحمه‌الله[2] می‌فرماید: حقًا به این امت در هنگام مصیبت و پریشانی کلمه‌ای عنایت شده، که به پیامبران گذشته داده نشده است و آن کلمهٔ «إنّا لِلهِ و إنّا إلَیْهِ رَاجِعُونَ» می‌باشد.

اگر این کلمه، به پیامبران گذشته تعلیم داده می‌شد، به یقین حضرت یعقوب علیه‌السلام[3] سزاوار و شایستهٔ آن بود، آنگاه که در فراق یوسف گمشده‌اش می‌گوید:

﴿يَا أَسَفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ﴾[4]

«دریغا بر (فرزندم) یوسف».

۱ـ تفسیر کبیر، ۴ / ۱۴۰.

۲ـ سعیدبن جبیر اسدی، فردی فقیه و مورد اعتماد و ثقه بود که در سال (۹۵ هـ / ۶۴۴ م) به دست حجاج بن یوسف به شهادت رسید.

۳ـ الکبائر الذهبی، ۱۹۱، الاستذکار ۸ / ۳۳۸.

۴ـ یوسف / ۸۴.

فواید کلمهٔ استرجاع

باید دانست که این کلمهٔ زیبا، فواید زیادی برای فرد مصیبت زده و داغدیده، در بر دارد، از جمله:

ـ مشغول شدن به این کلمه، انسان را از حرفهای نامناسب باز می‌دارد.

ـ قلبِ فرد مصیبت زده را تسکین، و اندوهش را کاهش می‌دهد.

ـ او را از گفتن کلمات نامناسب و همنوا شدن با شیطان باز می‌دارد.

– چون دیگران، این کلمهٔ زیبا را از زبان او بشنوند متأثر شده، در گفتن کلمه، به او اقتدا خواهند کرد.

– این کلمه او را یادآوری می‌کند تا در مقابل فیصله و تقدیر خداوندی سر تسلیم فرود آورد.

ابن عباس رضی الله عنه می‌فرماید: خداوند ـ سبحان ـ بندگان را آگاه کرده است که هرگاه بندهٔ مؤمن، خود را به او بسپارد، و در هنگام مصیبت کلمهٔ استرجاع (إنا لله و إنا إليه راجعون) را بر زبان آورد، سه صفت پسندیده برای او نوشته خواهد شد:

۱) مغفرت و آمرزش خداوند شامل حال او می‌گردد.

۲) رحمت و احسان خداوندی او را در بر می‌گیرد.

۳) به راه راست رهنمون می‌گردد.[۱]

چنانچه فرموده است:

﴿أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾[۲]

«آنان (همان بردبارانِ با ایمانی هستند که) الطاف و رحمت و احسان و مغفرت خدایشان شامل حال آنها می‌گردد و مسلّماً ایشان راه یافتگان (به جادهٔ حق) هستند».

۱ـ مجمع الزوائد، ۲ / ۳۳۱؛ شعب الایمان، ۹۶۸۹.

۲ـ بقره / ۱۵۷.

یعنی: خداوند ـ سبحان ـ افراد صابر و شکیبا را به راهی هدایت و راهنمایی می‌کند که آنها را به خیر و خوبی می‌رساند.

یا اینکه خداوند ـ متعال ـ آنها را به سوی بهشت راهنمایی می‌کند و از زمرهٔ رستگاران و کامیابان قرار می‌دهد.

امام احمدبن حنبل رحمه الله و ابن ماجه رحمه الله از حسین بن علی رضی الله عنهما[1] روایت می‌کنند که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود:

«مَنْ أُصِيبَ بِمُصِيبَةٍ فَذَكَرَ مُصِيبَتَهُ، و أَحْدَثَ اِسْتِرْجَاعاً، و إِنْ تَقَادَمَ عَهْدُهُ كَتَبَ اللهُ له مِن الأجْرِ مِثْل يَوْمَ أُصِيبَ»[2]

«هر کس دچار مصیبت و سانحه‌ای گردد و هنگام یادآوری آن مصیبت، کلمهٔ استرجاع را بر زبان آورد، خداوند متعال به مثل روز اولِ مصیبت، به او اجر و پاداش می‌دهد اگرچه آن مصیبت کهنه شده و مدت مدیدی از آن گذشته باشد».

ابن ابی الدنیا از سعیدبن مسیب[3] و او از رسول خدا صلی الله علیه وسلم روایت کرده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود:

«مَن اسْتَرْجَعَ اللهَ بعد أربعينَ سَنَةً أَعْطَاهُ اللهُ ثَوابَ مُصِيبَتِه يَوْمَ أُصِيبَها»[4]

«هر کس بعد از گذشت چهل سال، (از زمان مصیبت) کلمهٔ استرجاع را بر زبان آورد، خداوند ـ سبحان ـ پاداشی به اندازهٔ روزِ نخستِ مصیبت به او عنایت می‌کند».

۱ـ حسین بن علی: نوهٔ بزرگوارِ رسول خدا صلی الله علیه وسلم که در صحرای کربلا به سال ٦٣ هجری مطابق با ٦۴۲ م جام شهادت را نوشید «رضی الله عنه و ارضاه» تاریخ بغداد، ۱ / ۱۴۱.

۲ـ مسند احمد، ۱ / ۱۷۳۴؛ کنزالعمال: ٦٦٣۴؛ ابن ماجه فی الجنائز، ۱٦۰۰.

۳ـ سعیدبن مسیب بن حزن، عالم و دانشمندِ مدینه ت (۱۰۵ هـ / ٦۸۴) طبقات الحفاظ: ۱۷.

۴ـ الدرالمنثور، ۱ / ۳۷۸.

از شهربن حوشب[۱] روایت است که رسول اکرم ﷺ فرمود:

«ما مِنْ مُسلم یذکر مُصِیبَتَه، و إنْ قَدمتْ فَاسْتَرْجَعَ إلاّ جَدَّدَ اللهُ لَه أجْرَها»[۲]

«هر مسلمانی مصیبت خود را یادآوری نماید و کلمهٔ استرجاع را بخواند، الله ﷻ بار دیگر پاداش آن را به او باز می‌گرداند اگر چه آن مصیبت کهنه شده باشد».

کوتاه سخن اینکه: در صبر نمودن بر مصیبتها، و گفتن کلمهٔ استرجاع در زمان یادآوری آنها، اجر و پاداش فراوانی نهفته است.

آنچه را ذکر نمودیم برای افراد با بصیرت و اندیشمند کفایت می‌کند.

غم و اندوه عزیزان و راه زدودن آن

فرد داغدیده و بیقرار، با به کارگیریِ از امور زیر، می‌تواند قلب آشفته‌اش را تسکین دهد و بر زخمهای حاصل شده از فراق فرزندان و عزیزان، مرهم نهد.

از آن جمله: بداند که خداوند ـ سبحان ـ پنجاه هزار سال پیش از پدید آوردن آسمانها و زمین، تقدیر بندگان را نوشته است. این مضمون در احادیث صحیح وارد شده است.

امام مسلم رحمه الله به روایت از عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما[۳] نقل می‌کند که او گفت: از رسول اکرم ﷺ شنیده‌ام که فرمود:

۱ـ شهربن حوشب، از تابعین بزرگوار و دانشمندان آنها به شمار می‌آید، قرآن را نزد «ابن عباس» فرا گرفت، ت (۱۰۰ هـ / ۶۷۹ م)، العبر ۱ / ۱۱۹.

۲ـ ابن ماجه فی الجنائز، باب ۵۵، ۱۶۰۰؛ مجمع الزوائد: ۳۹۴۶.

۳ـ عبدالله بن عمرو بن عاص، فردی عالم و دانشمند بود، نام وی «عاص» بود، رسول خدا نام وی را تغییر داد و «عبدالله» گذاشت، ت (۶۳ هـ / ۶۴۲ م)، الجرح و التعدیل، ۵ / ۱۱۶.

«كَتَبَ اللهُ مقادير الخَلْقِ قَبْل أن يَخْلُقَ السَّـمواتِ والأرْضَ بِخَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ»[۱]

«خداوند ـ متعال ـ پنجاه هزار سال پیش از آفرینش آسمانها و زمین تقدیر و سرنوشت آفریدگان را رقم زده است».

امام احمد و ترمذی حدیثی را از عباده بن صامت[۲] نقل کرده‌اند که رسول خداﷺ فرمود:

«أَولُ ما خَلَقَ اللهُ القلمَ، قال له: أُكْتُبْ، قال: يا ربِّ ما أَكْتُبُ؟ قال: أُكْتُبْ مَقَادِيْرَ كُلَ شَيْءٍ»[۳]

«نخستین موجودی که خداوند بیافرید، قلم بود، به آن گفت: بنویس، گفت: پروردگارا، چه بنویسم؟ ـ فرمود: تقدیر و سرنوشت هر چیز را».

چون واقعیت چنین است، فرد هوشیار و خردمند باید بداند آنچه را خداوند برایش مقدّر نموده است به طور قطع به او خواهد رسید و هیچ تخلّف و گریزی از آن نخواهد بود.

ابن جوزی؈ می‌فرماید: «هر کس به قضا و قدر الهی ایمان داشته باشد و باور نماید که هر آنچه برایش فیصله شده لاجرم بـه او خـواهـد رسید، پریشانیهایش برطرف، و غم و اندوهش کاهش می‌یابد.»[۴]

از ابن عباس؆ در توضیح این آیه ﴿وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَّهُمَا﴾ نقل شده است که مراد از «کنز» لوح طلایی می‌باشد که در آن، این جملات و نصایح حک شده بود:

۱ـ مسلم، کتاب القدر، باب (۲) شماره ١٦ ـ (٢٦٥٣).

۲ـ عبادة‌بن صامت بن قیس بن احرم ابوالولید انصاری، کسی که در بیعت عقبه شرکت داشت و در تمام صحنه‌ها همراه و همگام رسول خداﷺ بود، ت (۳۴ هـ / ٦١٣ م)، التاریخ الکبیر، ٦ / ٩٢.

۳ـ «السنة» لابن أبی عاصم، ۱ / ۴۸. ۴ـ الدرالمنثور، ١٦ / ۴۲۱.

بسم الله الرّحمن الرّحیم
عَجِبْتُ لِمَنْ أیْقَنَ بالْقَدْرِ کَیْفَ یَحْزُنُ و عَجِبْتُ لِمَنْ أیْقَنَ بِالْموتِ کَیْفَ یَفْرَحُ ؛ و عجبت لِمَنْ یَعرفُ الدُّنیَا و تَقَلُّبَهَا بِأهْلِها کیفَ یطمئنُّ إلَیْها

در شگفتم از کسی که بر تقدیر الهی ایمان و یقین دارد، باز ناراحت و غمگین می‌شود!
در تعجّبم از فردی که به مرگ ایمان و باور دارد چگونه شادمانی و خوشحالی می‌کند!
تعجب می‌کنم از کسی که دنیا و دگرگونیهای اهل آن را می‌داند باز چگونه به آن آرامش و اطمینان حاصل می‌کند!

ابراهیم حربی[1] می‌فرماید: دانشمندان و خردمندان هر امت، بر این امر اتفاق نظر دارند: که هر کس با قضا و قدر الهی همراهی نکند و به آن معتقد نباشد، زندگی برای او ناخوشایند و ناگوار خواهد بود.

با توجه به این واقعیت، شایسته‌ترین چیزی که هر انسانِ عاقل و زیرک، در تمام گفتار و کردارش به آن اعتماد می‌کند و فرد با فرهنگ و متمدّن در افکار و اندیشه‌هایش به آن رجوع می‌نماید و شخص غمدیده و مصیبت زده هر صبح و شام، خود را با آن دلداری می‌دهد و آرامش و سکون را به خود برمی‌گرداند، تن دادن و راضی بودن به فیصله و تقدیر الهی می‌باشد که باید در مقابل آن تسلیم شد و با رضایت خاطر، آن را پذیرفت.

۱ـ ابراهیم الحربی: ابن اسحاق بن ابراهیم البغدادی، «الحربی» نسبت ایشان می‌باشد به محلهٔ غربی بغداد، ایشان در علم امام و مقتدا و حافظ الحدیث بوده است. ت (۲۸۵ / ۸۶۴ م)، طبقات الحفاظ، ۲۵۹.

زندگی جویباری از مشکلات و نابسامانیها

هر فرد زیرک و باهوش باید بداند تا زمانی که انسان در این سرای فانی زندگی می‌کند، همواره در معرض آفتها، مصیبتها و بیماریها قرار دارد و او بسان نشانه و هدفی است که آماج تیرها قرار می‌گیرد.

جهت روشن شدن این بحث، در این آیهٔ قرآن مجید تدبر باید کرد که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾[۱]

«ما آدمی‌زا برای رنج و محنت آفریده‌ایم (نه برای راحت و استراحت)».

آری، انسان همراه و همزاد با رنج و زحمت است به طوری که سرتاسر حیات او، میدان مبارزه با مشکلات است و زندگی وی غرق در درد و رنج. با اولین قدمی که در دنیا می‌گذارد با مشقتها و سختیهای تربیتی و تعلیمی مواجه می‌گردد، و تا زمان تکلیف و رشد عقلی خود، همچنان رنج و دشواری آن را با جان می‌خرد.

با فرا رسیدن دوران تکلیف، مجبور می‌گردد تا مشکلات امر و نهی و شهوتها را متحمل شود، و چون زمانهٔ کار و تلاش فرا رسد خود را آماده می‌کند تا پریشانیها و شکنجه‌های طاقت‌فرسایی که از جانب مردم بر او تحمیل می‌گردد با جان و دل خریداری نماید.

آری، چون انسان به این مرحله از عمر قدم گذاشت ناگزیر در طول زندگی اجتماعی و فردی خویش، طعمِ تلخِ مصایب و مشکلات را احساس خواهد کرد.

۱ـ بلد / ۴.

حسن بصری﷫ می‌فرماید: «آدمیزاد همواره با مصیبتهای دنیا و مشکلات آخرت دست و پنجه نرم می‌کند.»

و در جای دیگر می‌فرماید: «انسان در زمان توانگری و آسایش با مشکل شکرگزاری روبرو می‌شود، و چون با مصیبتها و رنجها مواجه گردد با صبر و پایداری مورد ابتلا قرار می‌گیرد، چراکه زندگی هر انسان از این دو حال خالی نیست.»

یکی از بزرگان می‌فرماید: با وجود اینکه انسان ضعیف‌ترین موجودات است اما خداوند متعال هیچ موجودی را نیافریده است که بسان او بتواند در برابر مشکلات و مصایب قد علم نماید و از خود صلابت و ایستادگی نشان دهد.

در تفسیر طبری آمده است: اولین مشکلی که انسان در بَدو تولّد با آن مواجه می‌گردد بریده شدن ناف است. و چون‌قنداق شود و نوار بر او پیچیده شود از تنگی‌جا و پیامدهای‌آن از قبیل: خستگی‌ومشکلات دیگر رنج‌می‌برد.

سپس با مشکل و سختی شیر نوشیدن روبرو می‌گردد تا جایی که اگر به هنگام به او نرسد می‌میرد و بعد از آن با مشکلاتی از قبیل: روییدن دندانها، به حرکت در آوردن زبان، روبرو شدن با معلم و مربّی و هیبت و سیاستهای آنها مواجه می‌گردد.

سپس مسئلهٔ ازدواج و مشغولیت فرزندان و خدمتگزاران، و بعد از آن مشکلات خانه‌داری، ساختن منزلها و قصرها فکر و اندیشه‌اش را به خود مشغول می‌سازد و دیری نمی‌گذرد که پیری و سستی به سراغش آمده و زانوها و قدمهایش ناتوان می‌شود.

آری، او همواره با مشقتهای فراوانی از قبیل: دردسر، درد دندان و چشم درد و دیگر پریشانیهایی که در این مختصر مجال شمارش و توضیح

آنها نیست روبرو می‌گردد و علاوه از اینها با مشکلات مالی و جانی، از جمله: بدهکاریها، کتک‌خوردن و زندانی شدن دست و پنجه نرم می‌کند.

خلاصه اینکه هیچ روزی بر او نمی‌گذرد مگر اینکه از یک تراژدی و مصیبتی، رنج می‌برد.

بعد از تمام اینها، مرحلهٔ مرگ فرا می‌رسد و سپس مسئلهٔ فرشتگان، وحشت و تاریکی قبر و فشار آن، زنده شدن بعد از مرگ و حاضر شدن به بارگاه خداوندی مطرح می‌شود و به همین صورت مسیرها را یکی پس از دیگری طی می‌کند تا از موقعیّت مطمئنی برخوردار می‌گردد، و سرنوشت سازتر از همه این است که با مشکل نفس و خواهشهای آن، و وسوسه‌های شیطان و حزب او روبرو می‌گردد.

إنی بُـليتُ بأربـع يَـرْمينني بِالنبلِ قد صَبّوا عَلَيَّ شِرَاكـا
ابليس و الدنيا و نَفْسِيْ والهوى مِنْ أين ارجو بينَهُنَّ فِكَاكـا
يا ربِّ سـاعدنى بـعفو إنّـنِي اَصْبَحْتُ لاأرجو لَهُنَّ سوَاكا[1]

«درگیر و دار زندگی با دشمنان چهارگانه‌ای مورد امتحان و آزمایش قرار گرفته‌ام که پیوسته با تیرهای خصمانهٔ خود، مرا هدف قرار می‌دهند و دامهایی برایم نهاده‌اند.

آنها عبارتند از: شیطان، دنیا، نفس و خواهشها و هواهای آن. چگونه می‌توانم امید رهایی و نجات از چنگال آنها را داشته باشم؟

«پروردگارا، با عفو و بخشش خود مرا یاری ده، زیرا برای مبارزه با آنها، و پیروز شدن در مقابلشان، تنها امیدم تویی».

۱ـ تمامی این بحث همراه شعر در تفسیر «قرطبی» ۲۰ / ٦٨ آمده است، و همچنین مراجعه شود به تفسیر طبری، ۳/۱۹۵.

با این وجود، مصیبتها و پریشانیهایی، از قبیل: بیماریها، از دست دادن فرزندان و عزیزان، و دیگر رنجها که قابل شمارش نیستند همواره انسان را درگرداب خود غرق می‌نمایند تا جایی که اگر یک پریشانی به او نرسد دیگری به او خواهد رسید.

در حدیث صحیح آمده است که نبی اکرمﷺ شکل مربعی رسم کرد و خط دیگری را در وسط از بیرون کشیدند سپس خطهای کوچکی را در کنار خط وسطی مربع اضافه نمودند. آنگاه فرمود: این (خط وسط مربع) انسان است و این اجل اوست که از چهار طرف او را احاطه کرده است، و این خط که درخارج مربع قرار دارد، آرزوی اوست که اجل، میان انسان و رسیدن به آن آرزوها حائل شده است، و این خطهای کوچک، عوارض هستند که اگر این خطا شود و به او اصابت نکند دیگری او را خواهد گرفت و اگر از یکی نجات یابد دیگری به وی اصابت می‌نماید. و اگر هیچ کدام به او اصابت نکند پیری به سراغش خواهد آمد.[۱]

چون دانسته شد که زندگی دنیا به این صورت است چگونه انسان خردمند آرزو می‌کند از آفتها و آزمایشها در امان باشد.

روایت شده است که خداوند ـ سبحان ـ به فرشتگان دستور داد تا خاکی را که می‌خواهد آدم را از آن بیافریند، با آب شادمانی و سرور آمیخته گردانند. فرشتگان چنین کردند، اما آمیخته و عجین نگردید، خداوند متعال فرمان داد تا آب غم و اندوه را بر آن خاک بیفزایند و سپس آن را خمیر کنند، چون این آب را بر خاک ریختند نرم گردید و عجین شد و به همین صورت

۱ـ بخاری: الرقائق، الأمل وطوله، ۶۰۵۴؛ ترمذی: صفة القیامة، أمل الانسان، ۲۴۵۶؛ ابن ماجه: الأمل و الأجل، ۴۲۳۱.

چهل سال پیوسته آب غم و اندوه بر آن خاک می‌بارید، سپس به مدّت یک سال، آب سرور و شادمانی بر آن ریخته شد. آنگاه، خداوند متعال فرمود: در علم و تقدیرم پیشی گرفته است که این موجود و فرزندانش تا روز قیامت زندگی خود را با غم و اندوه سپری خواهند کرد.

دنیا سایه‌ای گذرا

انسان عاقل و هوشیار باید بداند که این دنیا، سرای پریشانیها و رنجها است، سرایی که هیچ آسایش و شادمانی سرمدی را برای مؤمن به ارمغان نمی‌آورد.

اگر روزی انسان را بخنداند روزِ دیگر اشکِ غم و اندوه را از چشمانش سرازیر می‌گرداند. اگر سرور و خوشحالی را تقدیم انسان نماید در پی آن پریشانی و آشفتگی را عرضه می‌دارد.

آری، این دنیا آمیزه‌ای از آسایش و پریشانی و صفا و کدورت می‌باشد، خواسته و حاجتش تطمیع و فریب را به همراه دارد و آرزوکردن آن، احتیاط و هوشیاری را می‌طلبد.

دنیایی که ساکن آن رهین قضا و قدر الهی می‌باشد، سرایی که صحت و سلامتی آن مریضی را، جوانی و شادابی آن، پیری و کهنسالی را به دنبال دارد، هیچ کس به آرزوی خود دست نیافته مگر اینکه اجل به سراغش آمده و او را در کام خود فرو برده است.

دنیا سایه‌ای گذرا، پالانی وارونه، ستونی خمیده و نشه‌آوری هلاک‌کننده می‌باشد.

دنیا بسان زهری کشنده، دوست و رفیقی رسوا کننده، و سؤال شده‌ای خسیس و بخیل می‌باشد، چه وعده‌ها داده ولی سر دوانیده و

امروز و فردا نموده است، تمام وعده‌هایش نیرنگ و فریب می‌باشد. به خدا سوگند! هیچ عاقلی به زندگی دنیا مغرور نمی‌شود.

کدام آسوده خاطر در آن پریشان نشده است؟

و کدام انسان مقیم از آن خارج نشده است؟

اگر در شک و تردید هستی، از منازل به جای ماندهٔ همسایگان سؤال کن، و به آنها بگو: ساکنان و مهمانهایی که در شما اقامت کرده بودند کجا هستند؟ با زبان حال چنین خواهند گفت: «آنها اسب زین شدهٔ سفر را سوار شدند و به سوی صحرای گورستان رهسپار گردیدند، و بعد از کجاوه سواریشان در دنیا، بر تابوت و مرکب مردگان سوار شدند و به جایی کوچ کردند که جام آسایش و صفا با ناگواریها و تیره‌گیها آمیخته است.

این است وضعیت و چگونگی این سرای فانی.

تعجب است از آن کسی که دستش، سبد مارها و افعیها می‌باشد چگونه منکر گزیدن آنهاست، و شگفت انگیزتر از آن کسی است که نفع و فایده را، از دنیایی طلب کند که زیان و ضرر در طبیعت و سرشت آن نهفته است.[1]

حُكم المَنيةِ فِي الْبرِيّةِ جَارى   مَا هَذه الدَّار بدارِ قَرَارِ
طُبِعَتْ عَلَى كَدرٍ و أَنْتَ تُريدها   صَفواً مِنَ الأقْذَارِ والأكْدارِ
وَ مُكلفُ الأيّامِ ضدّ طِباعها   مُتَطلبٌ فى الماء جَذْوة نَارِ[2]

«مرگ یکی از سنتهای الهی است که همهٔ مخلوقات باید طعم آن را بچشند و این دنیا سرای جاودانه نیست.

۱ـ تسلیة أهل المصائب، ۲۲۱.

۲ـ تسلیة أهل المصائب، ۲۲۱. آنجا به جای بیت سوم چنین آمده است:

بينا يرى الإنسان فيها مُخْبراً   حَتّى يرى خَبراً من الأخبارِ

سرشت و طبیعت دنیا با کدورت عجین شده است و تو می‌خواهی که از دردها و نابسامانیها پیراسته گردد و زلالِ زلال باشد.
آن کس که می‌خواهد روزگار را برخلاف طبیعتش به سر ببرد، گویا در میان امواج آب، گیرانهٔ آتش را جستجو می‌کند».

در مورد دنیا چنین سروده‌اند:

و من يكُ فی الدنيا فلا يَعْتَبنها فليس عَليها مَعْتبٌ و مَلامٌ
و ماهی إلاّ زَحْمة و مَشَقَّةٌ و لا يُرى فيها راحةٌ و سلامٌ
فَدَعْها و ما فيها هَنيئاً لأهْلِها و لا يَك فِيها رَغْبَة: و سَوَامٌ
هَبْ أنَّ مَقَالِيدَالأمورِ مَلَكْتَها وَ دَانَتْ لك الدّنيا وَ أنْتَ إمامُ
جَبَيْتَ خِراجَ الخَافقين بِسَطرةٍ أَلَيس بحتمٍ بعد ذَاك حِمَامُ
فَبَين البَرايا و الخلود تَبَاينٌ و بَيْنَ المَنَايا و النّفوس لِزامُ

«هر کسی که در دنیا به سر می‌برد آن را ملامت و نکوهش نکند، زیرا هیچ سرزنشی بر آن نیست.
دنیا جز زحمت و مشقت چیز دیگری برای انسان به بار نمی‌آورد و هیچ گونه راحتی و آرامشی در آن دیده نمی‌شود.
دنیا و آنچه که در آن است رها کن! تا برای اهل آن گوارا و خوشایند باشد به طوری که هیچ علاقه و رغبتی نسبت به آن نداشته باشی.
فرض کن، اگر زمام امور را به دست گیری و دنیا به طور کلی زیر سلطه و منقاد تو باشد و تو پیشوا و مقتدا باشی.
اگر محصول و درآمد خاور و باختر را با یک نوشته جمع‌آوری نمایی آیا بعد از آن مرگ به سراغت نخواهد آمد؟
بدان، که میان مخلوقات و جاودانه ماندن، تباین و تضاد وجود دارد (هیچ مخلوقی جاودانه نمی‌ماند) و میان مرگ و جانها ارتباط عمیق و پیوند ناگسستنی می‌باشد».

دیگری سروده است:

نعم إنَّها الدُّنیا سِمامٌ لطاعمٍ — و خوفٌ لمطلوب وهمٌ لطالبِ
و إنّا لَنَهواهامع العذر و القلاً — و نَمْدَحها مع العلمِ بالمعائبِ
ومَنْ کانت الایّام ظهراً لِرَحْله — فیا قُرب مابین المَدا والرکائب

«آری، دنیا ز هریست برای خورنده‌اش و وحشتی است برای هر خواسته و مطلوب، و غم و اندوهی است برای هر جوینده‌ای که خواهش آن را بنماید.
و ما با وصف معذوریت و نگرانی، به آن علاقمندیم و با وجود اینکه به ناهنجاریها و کمبودهای آن آشنا هستیم، به تعریف و تمجید آن می‌پردازیم.
کسی که سامان سفرش را بر مرکبی چون ایام، گذاشته است پس چه زود به مقصد خواهد رسید».

چون انسانهای عاقل، جایگاه و منزلت دنیا را دانستند، به استراحت پرداختند: نه به داده‌های آن شادمان شدند و نه به آنچه از دست داده‌اند، غمگین شدند و نوحه سرایی کردند. تا جایی که گوینده‌ای چنین می‌سراید:

وما استغربت عینی فراقاًرَأَیتُه — وَ لا عَلَّمَتْنِي غَیر مَا أَنَا عَالِمه

«هر جدایی و هجرانی که مشاهده نمودم چشمم آن را عجیب نشمرد و بر علم و دانشم نیفزود».

از مواردی که شخص مصیبت زده می‌تواند توسط آن خاطرِ پریشانش را شادمان کند و فشار مصایب را سبکتر سازد، این است که پیوسته اجر و پاداشی را که خداوند - سبحان - در مقابل تحمل مصیبت به او ارزانی می‌دارد در خاطرش مرور کند، زیرا لذت و حلاوت ثواب است که درد و رنج مصیبت را در کام انسان شیرین می‌کند.

در مورد یکی از بانوان نیکوکار حکایت شده است که بر اثر لغزیدن بر زمین ناخنش شکست، او ابتدا گریست و بعد شروع به خندیدن کرد، به او گفته شد: این عکس العمل شما تعجب آور است: ابتدا گریه و ناله و سپس خنده و شادی؟!

گفت: اما گریه‌ام از شدت دردیست که در وجودم احساس نمودم، و اما خنده‌ام به سبب لذت و حلاوت ثوابی است که به خاطرم گذشت و آن اینکه با تحمل این درد، خداوند متعال اجر و پاداش خوبی به من عنایت خواهد کرد(۱).

تا اینجا به طور کلی در مورد فضیلت صبر بر مصیبتها و ثواب کلمهٔ «استرجاع» بحثهایی به میان آمد و در صفحات بعدی در مورد فضیلت از دست دادن فرزندان مباحثی بیان خواهد شد. «إن شاءالله»

بیقراری دردی را درمان نمی‌کند

این را نیز به خاطر بسپارید که بیقراری و سوز وگداز نه تنها دردی را دوا نمی‌کند بلکه بسا اوقات باعث خوشحالی دشمنان و حسودان نیز می‌گردد. در این مورد چه زیبا سروده‌اند:

تَصَبَّر ولاتبدی التَّضَعضع للعدا   ولو عملت فی اللحم منك البَوَاتر
سُرُور الأعادی أن تَراك بذِلَّةٍ   ولكنها تَـغْتَمُّ إنْ أنتَ صَابِرٌ

«صبر و شکیبایی پیشه کن و در برابر دشمن ابراز ضعف و ناتوانی مکن، گرچه شمشیرهای بزّان گوشت بدنت را از هم بشکافند.
شادمانی دشمنان در این است که تو را پَست و فرومایه ببینند اما اگر صابر و شکیبا باشی آنها اندوهگین و پریشان خواهند شد».

۱ـ مدارج السالکین، ۲۱ / ۱۷۵.

جان کلام اینکه: هر کس به فیصله و تقدیر الهی رضایت دهد و با طیب خاطر آنرا بپذیرد خداوند متعال نیز از او خشنود و راضی می‌گردد، و هر کس در این مورد اظهار ناخشنودی نماید و به تقدیر الهی تن در ندهد، خداوند متعال بر او غضب کرده و از او ناراضی می‌گردد.(۱)

حضرت ابن عباس رضی الله عنهما می‌فرماید: نخستین چیزی که خداوند متعال در لوح محفوظ ثبت نموده است این جملات می‌باشد:

أنّي أنا الله لا إله إلاّ أنا، محمد رسولي، من استسلم لقضائي، وصبر على بلائي و شَكَرَ نَعمائي، كتبتُه صدِّيقاً و بعثتُه مع الصدِّيقين. وَ مَنْ لم يَسْتَسْلمْ لِقَضائي، ولَمْ يَصْبِرْ عَلى بلائي، ولم يشكر نعمائي فَلْيَتَّخِذْ إلهاً سواي.(۲)

«همانا من الله می‌باشم، هیچ معبودی جز من وجود ندارد، و محمد صلی الله علیه وسلم فرستادهٔ من است؛ هر کس در مقابل فیصله و تقدیرم سر تسلیم فرود آورد و بر آزمایش و گرفتاریی که از جانب من آمده است صابر و شکیبا باشد و شکر نعمتهایی که به او ارزانی داشته‌ام، به جا آورد، او را در زمرهٔ صدیقان و راستگویان ثبت نموده و سرانجام او را با آنها برانگیخته خواهم کرد. و هرکس در مقابل فیصلهٔ من تسلیم نشود و بر آزمایشم صبر نکند در جستجوی خدایی غیر از من برآید.»

فرزند امام حسین رضی الله عنه، نوهٔ بزرگوارِ رسول اکرم صلی الله علیه وسلم وفات می‌کند اما اثری از غم و اندوه بر چهرهٔ ایشان ظاهر نمی‌شود، از او سؤال شد: چگونه است که با وفات فرزندتان پریشان و بیقرار نشدی؟ فرمود: «ما از

۱ـ در حدیث آمده است: «إن الله إذا أحبَّ قوماً ابتلاهم فمن رضي فله الرضا و من سخط فله السخط» ابن ماجه في الفتن: الصبر على البلاء، ۴۰۳۱؛ ترمذي في الزهد: ماجاء في البلاء، ۲۳۹۸.

۲ـ قوت القلوب، ۲ / ۸۱.

خاندانی هستیم که هرگاه از خداوند متعال چیزی بخواهیم به ما عنایت می‌کند، اکنون اگر خداوند سبحان برخلاف علاقهٔ ما چیزی اراده نماید با طیب خاطر آن را می‌پسندیم».

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «اگر در مقابل مصیبتها صابر و شکیبا باشی سرنوشتی را که خداوند برایت رقم زده است همچنان بر تو جاری خواهد شد و از اجر و پاداش فراوان برخوردار خواهی گشت. و اگر پایداری نکنی در تقدیر الهی هیچ تغییری رخ نخواهد داد بلکه همچنان بر تو جاری می‌گردد ولی تو به خاطر این عکس العمل گناهکار می‌گردی».(۱)

در جای دیگر می‌فرماید:

«الصَّبر مطيَّةٌ لا تكبو و سَيفٌ لا ينْبو»(۲)

«صبروشکیبایی مرکبی‌است که نمی‌لغزد و شمشیریست که کُند نمی‌شود».

حضرت عبدالله‌بن عباس رضی الله عنهما می‌فرماید: «بهترین وسیله و سلاح برای انسان، صبر بر دشواریها و سختیها می‌باشد(۳)».

بنابراین، سوز و گداز و بیقراری، فرد از دست رفته را باز نمی‌گرداند و به او حیاتی دوباره نمی‌بخشد بلکه دشمن را شادمان و به صبر لطمه وارد کرده و از اجر و ثواب می‌کاهد.

از معاذبن جبل رضی الله عنه(۴) روایت است: که فرزندم وفات کرد. رسول اکرم صلی الله علیه و سلم تعزیت نامه‌ای به شرح زیر برایم ارسال نمود:

۱ـ نهج البلاغة، ۲۸۴.

۲ـ شرح نهج‌البلاغه، ۵/۹۴؛ نثرالدرر، ۱/۲۹۱. البته در این‌دو کتاب «والقناعة‌سيفٌ» آمده‌است.

۳ـ نثر الدرر، ۱ / ۲۹۱. این سخن منسوب به حضرت علی علیه السلام می‌باشد.

۴ـ معاذبن جبل بن عمروبن أوس بن عائذبن عدی، از حاضرین در «عقبه» و جمع کنندگان قرآن می‌باشد، ت (۱۸ هـ / ۵۹۷ م). شذرات الذهب، ۱ / ۲۹.

«از محمد رسولِ خدا به معاذبن جبل، سلام علیک!

نخست برایت حمد و ثنای الله را بیان می‌کنم که جز او دیگر معبودی نیست بعد از آن دعا می‌کنم که خداوند متعال به شما اجر بزرگ عنایت کند و قلبت را صبر نصیب فرماید و به ما و تو، توفیق سپاسگزاری و شکر عنایت نماید. ای معاذ، در حقیقت جانها، داراییها و اهل و عیال ما همه عطای الهی و امانتهای او هستند که به ما سپرده شده‌اند و تا زمانی مشخص که مشیّت الهی باشد ما را از آنها بهره‌مند می‌گرداند و چون زمان آن سپری شود آنها را از ما مطالبه خواهد کرد و بر ما واجب نموده است تا هنگام عطا و بخشش شاکر و سپاسگزار باشیم و چون در بوتهٔ آزمایش قرار گرفتیم صبر را پیشه کنیم. حال بدان که این فرزندت از بخششهای الهی و امانتهای او بوده است، خداوند خواست تا مدتی درکنار او با شادمانی و سرور زندگی کنید و از او بهره گیرید و اکنون اراده‌اش بر این قرار گرفته تا امانتش را از تو تحویل بگیرد. حال اگر در این حادثه صابر و شکیبا باشی برای تو اجر و پاداش فراوان منظور خواهد کرد.

و بدان که بی‌تابی و بیقراری هیچ مرده‌ای را باز نمی‌گرداند و غم و اندوهی را تسکین نمی‌دهد.[1] والسّلام.»

حضرت ابودرداء رضی الله عنه حکایتی را به این مضمون نقل می‌کند:

فرزند حضرت سلیمان علیه السلام وفات کرد، آن حضرت علیه السلام از درگذشت فرزندش شدیداً بیقرار شد در این هنگام دو فرشته با هیأت دو خصم (دو طرف دعوا) نزد او آمدند یکی از آنها ادعای خود را چنین مطرح

۱ـ مجمع الزوائد، ۳ / ۳۹۵۶؛ حلیة الأولیاء، ۱ / ۲۲۸.

نمود: قطعه زمینی را بذر نمودم و هنوز آن را جمع‌آوری نکرده بودم که گذر این شخص به آنجا افتاد و کشت و زراعتم را از بین برد.

حضرت سلیمان متوجه دیگری شد و گفت: تو چه می‌گویی؟

گفت: من طبق عادت همیشگی، راه را ادامه دادم تا اینکه به زمین مزروعی رسیدم، به راست و چپ نگاه کردم جز کشت و زراعت چیز دیگر نیافتم ناگاه متوجه شدم که راه از میان زراعت عبور می‌کند من نیز به راهم ادامه دادم. حضرت سلیمان به صاحب کشتزار رو نمود و فرمود: چرا بر جاده‌ای که مردم از آن گذر می‌کنند زراعت نمودی مگر نمی‌دانستی که مردم نیاز شدید به گذرگاه دارند؟

در این هنگام فرشته گفت: ای سلیمان، شما چرا به خاطر از دست دادن فرزندت آشفته و پریشان شدی مگر نمی‌دانی که راه آخرت ناگزیر در پیش است و هر کس باید آن را بپیماید؟

نقل شده که حضرت سلیمان علیه السلام پشیمان شد و از خداوند طلب عفو و بخشش نمود و دیگر هیچ بیقراری از او مشاهده نشد.[۱]

یکی از بزرگان برای تسلیت و دلداری یکی از برادرانش چنین می‌نویسد:

«در حقیقت آنچه در اختیارت قرار داشت از دست رفت، اکنون مواظب باش (با بیقراری و اضطراب) از عوض آن یعنی اجر و پاداش محروم نگردی».[۲]

۱ـ تنبیه الغافلین، ۹۹. مصنف (تسلیة أهل المصائب) این را از اسرائیلیات به شمار آورده است، ص ۱۱۳.

۲ـ الکبائر، ۱۸٦.

إذا ابتليت بالكره فكن بالصبر لوّاذاً
و إلاّ ذهب الأجْرُ فلا هذا و لا هذا[۱]

«اگر به مصیبتی گرفتار شدی صبر را پناهگاه خود ساز و گرنه، اجر و پاداش از بین خواهد رفت، آنگاه نه مصیبت برطرف می‌گردد و نه اجری باقی می‌ماند».

حقا که آشفتگی و اضطراب چیزی را دفع نمی‌کند، و پریشانی سودی به همراه ندارد، و ترس و مراقبت حکمی را مرتفع نمی‌کند و بعید است که پرهیز و بیم، تقدیر را تغییر دهد.

اینجاست که خداوند سبحان به صبر زیبا، که هیچ بیقراری و شکایتی به همراه نداشته باشد تشویق نموده است و در مقابل، انسان را به پاداش بزرگ و بیشمار وعده داده است.

در حدیث قدسی آمده است که خداوند متعال می‌فرماید:

«مَا لِعَبْدِي الْمُؤْمن عِندي جَزاء إذا قبضتُ صَفيَّه من أهْلِ الدنيا ثُمَّ احْتَسَبَهُ إلا الجنة»[۲]

«زمانی که از بندهٔ مؤمن و مسلمانم محبوب صمیمی او راکه از اهل دنیا می‌باشد قبض روح کنم و او در مقابل، طلب ثواب نماید برای او نزد من پاداشی جز بهشت نخواهد بود».

از جمله مواردی که شخص پریشان حال و داغدیده می‌تواند خود را با آن دلداری دهد، تلاوت احادیث رسول اکرم ﷺ می‌باشد. چنان که آن حضرت ﷺ در این باره می‌فرماید:

۱ـ ذم الهوی، ۵۵. البته به جای (إذا ابتليت بالكره) جملهٔ (إذا طالعك الكره) آمده است.
۲ـ البخاری، الرقاق، العمل الذی یبتغی به وجه الله، ۲۳۶۰.

«إنّ لله ما أَخَذَ و مَا أعْطَیٰ و کـل شَيءٍ عـنده إلی أجَـلٍ مُسَمّیً»(۱)

«در حقیقت از آنِ خداست آنچه را بگیرد و یا عنایت بفرماید و هر چیز نزد خداوند، مدت و زمانی معین دارد».

آری، مالها و فرزندانمان، امانتهایی هستند که روزی صاحب و مالک حقیقی‌شان آنها را از ما تحویل خواهد گرفت.

وَمَاالمرء إلاّکالشهاب وَضوؤه   یحورُ رَمَادٍ بعد إذ هُو سَاطِعُ(۲)
و ماالمرء و الأهْلون إلاّ وَدِیعة   فلا بُدَّ یَوماً أن تُـردَّ الوَدَائـعُ

«انسان بسان شهاب و درخشش آن می‌باشد که بعد از فروغ و تابناکی به دریایی از خاکستر تبدیل می‌شود.
انسان و اهل و تبار او، جز امانتی بیش نیستند و باید روزی امانتها مسترد گردند».

مادری نمونه

فرد مصیبت زده باید به ابتدا و آغاز خویش بنگرد آنگاه پی خواهد برد که در حقیقت، خود و اهل و عیال و دارائی‌اش، ملک خداوند متعال می‌باشند که چند روزی به طور عاریت به او سپرده شده است و چون آنها را از او بگیرد همانند عاریت دهنده‌ای می‌باشد که کالا و امانت خودش را پس می‌گیرد و چون به نهایتش فکر کند برایش واضح می‌گردد که بازگشت او به سوی پروردگارش خواهد بود، و باید روزی دنیا را پشت سر بگذارد و همانند آفرینش نخستش، تک و تنها بدون اهل و مال و عشیره، در

۱ـ البخاری، الجنائز، ما یرخص فی البکاء، ۱۲۲۴؛ مسلم، الجنائز، ۹۲۳.
۲ـ فقط بیت اول در «محاضرات الادباء» آمده است، ۴ / ۴۹۱.

پیشگاه الله حاضر شود.(۱)

آری، او تک و تنهاست، و جز نیکیها یا بدیها، چیز دیگر او را همراهی نخواهد کرد.

هرگاه ابتدا و انتهای هر بنده‌ای از این قرار است، چگونه با موجودی شادمان می‌گردد و با از دست دادن او افسوس می‌خورد؟!

از حضرت انس روایت است که فرمود: پسر ابوطلحه(۲) که از همسرش ام سلیم بود، وفات کرد، اُمّ سلیم به خویشاوندانش گفت: در مورد فرزندمان به ابوطلحه چیزی نگویید تا خودم او را باخبر سازم. بعد از مدتی ابوطلحه به منزل برگشت و حالت فرزندش را جویا شد همسرش پاسخ داد: اکنون آرام گرفته است، امیدوارم خوب استراحت کرده باشد. سپس شام را آماده نمود، ابوطلحه با خیالی راحت به خورد و نوش پرداخت، بعد از آن ام سلیم (آن مادر داغدیده) خود را زیباتر از گذشته آراسته نمود (و نزد ابوطلحه آمد) چون همبستری صورت گرفت و نیاز همسرش از او بر آورده شد، به او رُخ نمود و گفت: ابوطلحه، نظر تو چیست، اگر قومی چیزی را به عنوان عاریت و امانت نزد خانواده‌ای بگذارند و بعد از مدتی امانت خود را درخواست نمایند آیا برای این خانواده شایسته است که از بازگرداندن امانت و تحویل دادن آن خودداری نمایند؟ گفت: هرگز.

ام سلیم گفت: اکنون به خاطر از دست دادن فرزندت، از دَرگاه خداوند متعال طلب اجر و ثواب کن (زیرا او وفات کرده است). ابوطلحه با شنیدن

۱ـ اشاره است به این آیه که در سورهٔ «مریم» آمده است «كُلُّهُمْ ءَاتِيهِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فردًا»، آیهٔ ۹۵.

۲ـ ابوطلحه زیدبن سهل خزرجی از نخبگان صحابه و از شخصیتهای ممتاز بدر می‌باشد، ت (۳۴هـ / ۶۱۳ م). طبقات ابن سعد، ۳ / ۵۰۴.

این سخن نزد رسول اکرمﷺ رفت و ماجرا را بدون کم و کاست بیان نمود. آن حضرتﷺ فرمود: «خداوند در این شب شما برکت دهد».

حضرت انسؓ می‌فرماید: امّ سلیم رضی‌الله عنها حامله شد و پس از مدتی پسری به دنیا آورد که رسول خداﷺ او را «عبدالله» نام نهاد.[۱]

[این بود داستان مادری که در بدوِ مصیبت و لحظهٔ حساسِ آن ـ که بسیاری از دلها مضطرب و بیقرار می‌شوند ـ بسان کوهِ استوار، صابر و شکیباست، او جگرگوشه‌اش را از دست می‌دهد، اما نه نوحه‌سرایی می‌کند و نه بر سر و صورت می‌کوبد و نه گریبان می‌درد، بلکه با استقامت و پایداری خویش همگان را متأثر می‌کند. همین ما را بس است که داستانش به عنوان بانوی نمونه بر سر زبانها جاریست.

اکنون، ای خواهر مسلمان و ای مادر داغدیده، ام سلیم را مقتدای خود قرار ده و همچون او در این‌گونه موارد ثابت قدم و صابر باش تا باشد که از اجر و ثواب فراوان برخوردار گردی. مترجم]

حادثه‌ای غم‌انگیز

فرد زیرک و هوشیار می‌تواند با به یاد آوردن وفات رسول اکرمﷺ غم و اندوهش را کاهش دهد (زیرا وفات آن حضرتﷺ جانگدازترین مصیبتی بود که بر امت نازل شد).

در این مورد طبرانی از حضرت عایشه صدیقه رضی‌الله عنها روایت کرده است که رسول خداﷺ فرمود: «ای مردم، هر کدام از شما بعد از وفات

۱ـ البخاری، کتاب الجنائز، باب من لم یظهر حزنه، ۱۲۳۹؛ مسلم، فضائل الصحابه، فضائل أبی طلحه، ۲۱۴۴.

من به مصیبتی دچار شد، به خاطر تسلا دادن خود، از مصیبتی که به خاطر فقدان من با آن مواجه شده است یاری بجوید، زیرا به هیچ فردی از امت من، مصیبتی همانند از دست دادن من نخواهد رسید».(۱)

در جای دیگر طبرانی از عبدالرحمان بن سابط(۲) و او از پدرش این چنین روایت کرده است: قال رسول الله ﷺ:

«مَنْ أُصِيبَ بِمُصِيبَةٍ فليذكر مُصِيبَته بى فإنَّها أَعْظَمُ المصائب»(۳)

رسول خدا ﷺ فرمود: «هر کس دچار مصیبتی گردید، از دست دادنِ مرا یادآور شود که فقدان من بزرگترین مصیبتها و پریشانیها می‌باشد».

ابن ابی الدنیا از رسول اکرم ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«إِذَا اشْتَدَّ حزنُ أَحَدِكُمْ على هالكه فليذكرنى، و ليعلم أنى قدمت»

«هرگاه غم و اندوه یکی از شما بر مرده‌اش شدید گشت مرا یاد کند و بداند که من نیز وفات نموده‌ام».

در حدیث دیگر این مضمون آمده است «هر کس دچار گرفتاری و پریشانی شدید گردید وفات مرا یاد آورد، که یادآوری وفات من غم و اندوه او را کاهش می‌دهد».

۱ـ ابن ماجه، الجنائز، باب ۵۵ شماره ۱۵۹۹.

۲ـ در اصل اسباط آمده است ولی صحیح عبدالرحمان بن سابط می‌باشد. ایشان از شمار تابعین بزرگوار و فردی معتمد و از طبقهٔ سوم می‌باشد، ت (۱۱۸ هـ / ٦٩٧ م). تهذیب الکمال، ۱۷ / ۱۲۳.

۳ـ شعب الایمان، (۱۰۱۵۲)؛ کنزالعمال (٦٦٥٥)؛ سلسلة الاحادیث الصحیحه، (۱۱۰٦).

ابن سماک رحمه الله(۱) می‌فرماید: مردی در مجلسم شرکت می‌کرد و با من رفت و آمد داشت به من خبر رسید که بر بستر مریضی افتاده است، به عیادتش رفتم، اما مرگ گریبانگیر او شده بود، در این هنگام چشمم به پیرزنی افتاد که در کنار بستر او نشسته بود. پیرزن همچنان به او چشم دوخته بود تا اینکه آن فرد چشم بر هم نهاد و جهان فانی را وداع گفت و بر روی جسد او پارچه‌ای کشیده شد. در این هنگام زن سالخورده لب به سخن گشود و گفت: فرزند عزیزم، الله بر تو رحم کند، تو پسر نیک و شایسته‌ای بودی و نسبت به ما شفقت و مهرورزی خاصی داشتی اکنون با از دست دادنت صبر خواهم کرد و هجران و جدایی تو را با جان و دل پذیرا هستم.

فرزندم، تو فردی بودی که با قیامهای طولانی، شب را سپری می‌کردی و با روزه گرفتن، روزها را به پایان می‌رساندی. خداوند متعال تو را از رحمت خود، که آرزوی دیرینهٔ تو بود محروم نگرداند. اکنون من نیز در قبال این مصیبت بزرگ، صابر و شکیبا خواهم بود. آنگاه متوجه من شد و گفت: ای عابد، اگر فردی برای کسی باقی می‌ماند ـ با خودم گفتم اکنون می‌گوید: فرزندم برایم باقی می‌ماند (چون به او نیاز داشتم) اما پیرزن ادامه داد و گفت ـ: باید پیامبر خدا برای امتش باقی می‌ماند.

ابن سماک رحمه الله می‌گوید: از آنجا خارج شدم در حالی که با خود می‌گفتم: زنی کاملتر و بزرگوارتر از او را ندیده‌ام.(۲)

ابن‌درید از ابوعثمان نقل می‌کند که عده‌ای از شاعران نزد برادر او آمدند تا به خاطر وفات فرزندش به نام «محمد» به او تسلیت عرض

۱ـ ابن سمّاک محمدبن صبیح، فردی زاهد و صدوق بود، ت (۱۸۳ هـ / ۷۶۲ م). حلیة الأولیاء، ۸ / ۲۰۳.

۲ـ حلیة الاولیاء، ۸ / ۲۰۸.

نمایند. آنها همدردی و غمخواری خود را در قالب شعر این گونه ابراز نمودند:

اصبر لکلِ مُصیبةٍ و تجَلَّد	و اعلم بأن المَرء غیر مُخَلدِ
فإذا ذکرتَ محمداً و مُصَابه	فاذکر مُصابک بالنبی محُمَّدِ[۱]

«در مقابل هر فاجعه و مصیبتی صبر و بردباری را پیشه کن و این را بدان که انسان جاودانه نخواهد ماند.
هرگاه فرزندت ،محمد و مصیبت وارده از جانب او را یادآور شدی رنج و پریشانی که به سبب وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله به تو رسیده است به یاد بیاور (تا پریشانی‌ات کم شود)».

در این وادی غم تنها نیستی

بزرگترین چیزی که در هنگام اضطراب و پریشانی، خاطرِ آشفته و غمگین انسان را آرامش می‌بخشد و غم و اندوه را از صفحهٔ دل انسان می‌زداید، به یاد آوردن مصیبتها و غمهای دیگران می‌باشد، زیرا هیچ کس نبوده مگر اینکه این راه را پیموده و با او چنین رفتاری صورت گرفته است.

چه بسیار خلیفه‌ها و امیرانی بوده‌اند که ولیعهدی و خلافتِ بعد از خود را به فرزندانشان سپرده‌اند اما مرگ به سراغ آنها آمده و فرزند آنها را طعمهٔ خود قرار داد. و چه بسیار پادشاهانی که انسانها در مقابل آنها کُرنش می‌کردند و شیران از بیم آنها پا به فرار می‌گذاشتند و قلعه‌ها و دژهای مستحکم را فتح نمودند، و از داراییها و ثروتهای جمع شده، صاحب گنجهای فراوان شدند اما شاهین مرگ سر رسید و فرزند آنها را ربود و

۱ـ التعازی والمراثی، ۸۱.

جگرشان را در فراق و هجران او داغدار نمود به طوری که نتوانستند با دادن فدیه و عوض، جگر گوشه‌شان را از چنگال مرگ برهانند.

این موجود «مرگ» چه بسیار، دروازه‌های هر امیر و وزیر و مشاور، بزرگ و کوچک، ثروتمند و فقیر، پزشک و خردمند، دوست و دشمن را کوبیده است.

آری، جام مرگ بر همگان تقدیم شده و هیچ فرقی میان برهنه و پوشیده نگذاشته است.

یک زن عربی که طاعون خانوادهٔ او را به کام مرگ کشانده بود چنین می‌گوید: «اگر غم و اندوه نمی‌بود در میان مردم به سر نمی‌بردم، اما به هر کس نظر انداختم و از او در این مورد کمک خواستم، او را نیز مثل خود گرفتار دیدم».(۱)

انسان به جانب راست بنگرد، آیا جز بلا و مصیبت چیزی دیگر مشاهده می‌کند؟

سپس به جانب چپ متوجه شود آیا جز افسوس و حسرت چیز دیگری نصیب او می‌گردد؟(۲)

حتی اگر انسان تمام جهان را بررسی کند جز با افراد آشفته و رنجدیده با کسی دیگر مواجه نخواهد شد، بدین گونه که آن فرد یا با از دست دادن عزیز و جگر گوشه‌اش، و یا با انواع گرفتاریها و نابسامانیهای دیگر مورد امتحان و آزمایش قرار گرفته است خصوصاً زمانی که بیماری «طاعون» در میان انسانها شیوع پیدا کند. [در این زمان پریشانیها به اوج خود خواهد رسید].

۱ـ الاعتبار، ۵۸.
۲ـ زادالمعاد، ۴ / ۱۹۰.

فرد هوشیار با دیدن چنین افرادی، و با پی‌بردن به عمومی بودنِ این پدیده، اسباب آرامش و سکون را برای خود فراهم می‌نماید. اینجاست که امام غزالی رحمه الله می‌فرماید:

«الموت مع الناس عُرس»

«مرگ چون فراگیر می‌باشد جای نگرانی و آشفتگی نیست».

در اخبار آمده است که هفت فرزند یکی از بزرگان بر اثر بیماری طاعون وفات کردند، مردم برای عرض تسلیت نزد او آمدند در این هنگام به او گفته شد: جملگی وفات کردند! او گفت: من مسلمانم، مسلمانم (اگر چه همه وفات کردند اما من به خاطر مسلمان بودنم صبر می‌کنم).

در این زمانِ حساس، چنان صبر و استقامتی از او مشاهده شد که در دیگر روزها، از وی دیده نشده بود.

در این مورد خنساء[1] چه زیبا سروده است:

ولو لا کثرة الباکین حَولي — علی إخوانهم لَقَتَلْتُ نَفْسی
و ما یبکون مثل أخی ولکن — أُسلّي النفسَ عنه بالتأسی
و یذکرنی طلوع الشمس صخراً — و أَذْكُرُه لِكُلّ غروب شمس[2]

«اگر نمی‌دیدم که در اطراف من گریه کنندگانی بسیار وجود دارند، که بر برادرانشان می‌گریند، خود را می‌کشتم.
اگرچه آنها بر فردی همانند برادر من گریه نمی‌کنند، اما خودم را با اقتدا کردن به آنها تسلا و دلداری می‌دهم.
طلوع خورشید مرا به یاد صَخر می‌اندازد و به هنگام غروبِ آن نیز، خاطرهٔ او را یادآور می‌شوم».

۱ـ تماضر بنت عمرو الخنساء، از مشهورترین شاعران عرب می‌باشد، ت (۲۴ هـ / ۶۰۳ م). الدرالمنثور فی طبقات ربات الخدور، ۱۰۹.

۲ـ دیوان الخنساء، ص ۵۰.

یک زن مصیبت دیده از بنی عامربن صعصعه چنین می‌سراید:

رأیتهم تسعة حتّی إذا اتسقوا أُفردت منهم کقرن الأعضب الوَحد
وکُلّ أمٍ، وإن سُرّتْ بما وَلَدتْ یوماً سَتُثکل مَاربَت من الوَلدِ[1]

«زمانی که فرزندانم در یک صف می‌ایستادند و هماهنگ می‌شدند آنها را نه فرد می‌دیدم، اما اکنون با از دست دادن آنها بسان شاخک شکسته شده، تک و تنها و بدون یاور باقی مانده‌ام.
گرچه هر مادری با تولد فرزندش شادمان می‌شود، اما روزی فرا خواهد رسید که در عزای فرزندی که او را پرورش داده است بنشیند».

چه زیبا سروده است خالدبن صفوان[2] زمانی که فرزندش وفات می‌کند:

وَ أَهون ما ألق من الوجد أنّی أجاوره فی داره الیَوم أو غداً

«کمترین شادمانی که با آن روبرو می‌شوم و خودم را با آن دلداری می‌دهم، این است که امروز یا فردا با آمدن پیک اجل در مجاورت و همسایگی فرزندم قرار خواهم گرفت».

چون اسکندر ذوالقرنین در آخرین لحظات عمر قرار گرفت نامه‌ای با این مضمون به مادرش می‌فرستد: مادرم، چون نامه‌ام به دستت رسید، غذایی آماده نما و زنان را برای مهمانی به خانه فرا خوان، چون همگی بر سفرهٔ غذا نشستند، مواظب باش تا هیچ زن مصیبت زده‌ای ـ که داغ فرزند به دل او نشسته است ـ از آن غذا نخورد. مادر چنین کرد [چون زنان در اطراف سفرهٔ غذا قرار گرفتند رو به آنها کرد و گفت: «هیچ زن داغدیده و

۱ـ الاعتبار، ۵۹.

۲ـ خالدبن صفوان بن أهتم، فردی فصیح و ادیب در عصر خود بود، أبو صفوان المنقری، ت (۱۳۳ هـ / ۷۵۰ م)، سیر أعلام النبلاء، ٦ / ٢٢٦.

مصیبت زده‌ای از این غذا استفاده نکند». با شنیدن این جمله] همگی دست از غذا کشیدند مادر رو به آنها کرد و گفت: چرا غذا نمی‌خورید! آیا همهٔ شما با از دست دادن فرزندان خود داغدار شده‌اید؟ گفتند: به خدا سوگند هیچ فردی از ما نیست مگر اینکه داغ از دست دادن فرزند را به خود دیده است. در این هنگام مادر ذوالقرنین گفت: دریغا! فرزندم وفات نموده است، او این نامه را برای تسلا و دلداری من نوشته است.(۱)

(آری، او خواست با این عمل به مادرش ثابت کند که تو تنها نیستی که داغ فرزند را به خود می‌بینی، بلکه مادرانِ داغدیده زیاد هستند).

ابوبکرة(۲) که یکی از اصحاب بزرگوار رسول اکرم ﷺ می‌باشد یک مرتبه چهل اولاد خود را در مرض «طاعون» از دست می‌دهد.(۳) و از اولاد و خاندان انس بن مالک رضی الله عنه ۸۳ فرد بر اثر همین بیماری وفات نمودند.(۴)

این سید و سرور تمام انبیاء، رسول گرامی اسلام می‌باشد که در زمان حیات پربرکت ایشان، تمامی فرزندانش، جز حضرت فاطمه رضی‌الله عنها وفات می‌کنند تا قرب و منزلتشان نزد الله افزون‌تر گردد و حضرت فاطمه نیز، بیش از شش ماه و چند شب، بعد از وفات پدر بزرگوارشان زنده نماند.

رسول مکرم اسلام دارای سه فرزند پسر و چهار دختر بود. پسران آن حضرت ﷺ عبارتند از: عبدالله، قاسم، ابراهیم، که از میان آنها حضرت

۱ـ محاضرات الأدباء، ۴ / ۵۱۲؛ الثبات عند الممات، ۹۱.

۲ـ ابوبکرة، صحابی و مولای رسول اکرم، اسم ایشان نفیع بن الحارث است، ت (۵۱ هـ / ٦۳۰ م) سیر اعلام النبلاء، ۳ / ۵.

۳ـ محاضرات الأدباء، ۴ / ۵۱۰.

۴ـ محاضرات الأدباء، ۴ / ۵۱۰. و در آنجا آمده است که سی نفر از خاندان ایشان وفات نمودند. سیر اعلام النبلاء ۳ / ۳۹۵.

عبدالله به دو لقب دیگر (طیب و طاهر) مشهور می‌باشد. و دختران آن حضرت ﷺ عبارتند از: زینب، رقیه، ام کلثوم و فاطمه.[۱]

برای هر فرد مسلمان شایسته است که نام آنها را به یاد داشته باشد و در حقیقت برای یک مسلمان ناپسند است که فرزندان سرور و آقایش را نشناسد.

[در نتیجه انسان اندیشمند، با درگذشت این بزرگواران خود را دلداری می‌دهد، و متوجه می‌شود که این راهی است که همگان آن را می‌پیمایند و او نیز از این قاعده مستثنی نیست].

افراد بزرگواری همچون: عمربن خطاب[۲]، عثمان بن عفان[۳]، علی مرتضی[۴]، حسن[۵] و حسین[۶] ـ رضوان الله علیهم اجمعین ـ جام شهادت را می‌نوشند و به جوار حق می‌پیوندند.

[کوتاه سخن اینکه هیچ مخلوقی برای همیشه باقی نخواهد ماند بلکه امروز یا فردایی دیگر، راهی جهان آخرت خواهد شد].

طبرانی حکایتی را با این مضمون روایت می‌کند:

زن و شوهری فلج و ناتوان در مکه مکرمه سکونت می‌کردند، آنها دارای یک پسر جوان بودند. چون خورشید عالمتاب طلوع می‌کرد آن جوان، پدر و مادر ناتوان خود را به مسجد می‌برد و در طول روز برای امرار معاش آنها به کسب و کار می‌پرداخت، چون شب فرا می‌رسید آنها

۱ـ صفة الصفوة، ۱ / ٦٩.

۲ـ در محراب مسجد هنگام ادای نماز صبح با ضربت خنجر توسط غلام مجوسی به شهادت رسید

۳ـ در منزلش محاصره شد و سرانجام به شهادت رسید سال ۳۵ هـ.

۴ـ در سال ۴۰ هجری به دست عبدالرحمن بن ملجم مرادی به شهادت رسید.

۵ـ در سال ۴۹ هـ توسط دختر اشعث بن قیس سم خورانده شد.

٦ـ در سال ٦١ هـ در کربلا شهید شد.

را به دوش گرفته به خانه می‌آورد. چون این جوان وفات نمود رسول خداﷺ فرمود: اگر خداوند متعال کسی را در دنیا باقی می‌گذاشت به طور قطع پسر این دو فلج و زمین‌گیر را نگه می‌داشت(1) [که نیاز شدید به کمک او داشتند].

سبيل الخلق كلهم الفناء   فما أحدٌ يدوم له بقاءُ
يقرّبنا الصّباح إلى المَنايا   و يدنينا إليهن المساءُ
تأمل أن تعيش واى غُصْن   على الأيام طَال له نَماءُ
فلا تَركن إليها مطمئناً   فليس بِدَائم منها الصَّفَاءُ

«خلایق همه به سوی نابودی و فروپاشی در حرکتند و هیچ فردی در این سرای، برای همیشه ماندگار نخواهد بود.
طلوع صبح ما را به مرگ نزدیک می‌کند و شامگاهان نیز ما را به سوی آن به پیش می‌برد.
امید زندگانی (طولانی) را در سر می‌پرورانی! کدامین شاخه در طول روزها و گذشت متوالی آنها، به صورت جاودانه نشو و نما کرده است؟
بنابراین، به دنیا اعتماد مکن و آن را مایهٔ آرامش مدان، زیرا صفا و پیراستگی آن جاودانه نخواهد ماند».

راهی که باید طی شود

شخص هوشیار باید بداند که اینها مسیرها و مسافتهایی هستند که هر مسافر و کوچ کننده‌ای، دیر یا زود آنها را طی خواهد کرد و هیچ کس جاودانه در این سرای فانی نخواهد ماند هر چند عُمر طولانی داشته باشد.

1ـ مجمع الزوائد، ۳ / ۳۸۹۸.

تَعَزَّ فما فی هذه الدَّارِ لإمْرىءٍ بَقاءٌ و إن طالتْ به مُدة العمر
و إن المَنايا لَهُنَّ كَأْسِ مَرارة على كل مَخْلُوقٍ مِنَ العبدِ وَالْحُرِّ
وَ ما هذه الأيّام إلاّ رَواحل يَحثُّ بها حادٍ من الموت قاصدُ
وأَعْجَبُ شيء لَو تأملتَ أنَّها منازل تُطوى و المُسافر قاعِدُ

«صبوری کن، زیرا در این سرای، هیچ فردی جاودانه نخواهد ماند هر چند عمری دراز و طولانی داشته باشد.
در حقیقت «مرگ» دارای جام تلخی است که بر هر مخلوق اعم از آزاد و برده عرضه خواهد شد.
روزها بسان شترانی رهوار می‌باشند که پیوسته پیکِ آوازخوانِ مرگ، آنها را تحریک و برانگیخته می‌کند.
اگر لحظه‌ای بیندیشی، شگفت انگیزتر از همه این است که گذشت روزها، منازلی می‌باشند که یکی پس از دیگری پیموده می‌شود اما مسافر همچنان نشسته است».

دانشمندی به برادرش چنین می‌نویسد: اما بعد، برادرم، بدان! که دنیا خواب و رؤیا می‌باشد و آخرت بیداری و هوشیاری کامل، و آنچه میان آن دو واقع شده است مرگ می‌باشد، ولی ما غافل از آن، در خوابها و رؤیاهای شوریده و آشفتهٔ زندگیمان غوطه‌ور هستیم.

اوزاعی[1] به برادرش چنین می‌نویسد: اما بعد: بدان! که از هر طرف احاطه شده‌ای و در هر شبانه روز به سوی تو اشاره می‌شود «تا جام مرگ به تو نوشانده شود» بنابراین، از خداوند سبحان و ایستادن در پیشگاه او بیمناک باش و بکوش تا آخرین لحظات عمر، ترس و خشیت الهی از دلت بیرون نرود.

۱ـ عبدالرحمن بن عمروبن یَحْمَد از دانشمندان و فقهای بنام شام و فردی عابد و پرهیزگار بود. ت (۱۵۱ هـ ۷۳۰ م) طبقات الحفاظ، ۷۹.

حسن بصری ﷺ به عمربن عبدالعزیز ﷺ[۱] می‌نویسد: «فکر کن که در دنیا نیستی تا از نعمتها و زرق و برق آن استفاده نمایی بلکه همواره برای آخرت می‌باشی[۲]. والسلام».

اسکندر به ارسطو نامه‌ای می‌نویسد و از او تقاضا می‌کند تا نامه‌ای پندآموز به او بفرستد، او نیز در جواب نامه‌اش چنین نوشت: «هرگاه از صحّت و تندرستی کامل برخوردار گردیدی، سستی و ناتوانی را به یاد بیاور.

و چون عافیت و شادمانی برایت گوارا و لذّت بخش شد، مصیبتها و گرفتاریها را برای نفس خود یادآوری کن.

و چون امنیت و آرامش کامل به تو دست داد، بیم و ترس را شعار دل خود قرار ده.

و چون به پایان عمر نزدیک شدی مرگ را به یاد بیاور».

هر فرد باید بداند که هیچ مصیبت و فاجعه‌ای نیست مگر اینکه دلخراش‌تر و غم انگیزتر از آن نیز وجود دارد، بنابراین بر هر مصیبت زده و داغدیده است که شکر و سپاس الهی را به جا آورد که گرفتاریها و حادثه‌های بزرگتر را از او دور نموده است.

علامه شعبی[۳] از قاضی شریح[۴] نقل می‌کند که فرمود: هرگاه دچار مصیبتی می‌شوم چهار مرتبه خداوند متعال را شکر و سپاس می‌گویم:

۱ـ عمربن عبدالعزیز الأموی، خلیفهٔ پنجم از خلفاء راشدین، فردی صادق و پرهیزگار بود. ت (۱۰۱ هـ / ۶۸۰م)، سیر أعلام النبلاء، ۵ / ۱۱۴.

۲ـ مواعظ ابن الجوزی، ۱۱۵.

۳ـ عامربن شراحیل بن عبد، علامة العصر. ت (۱۰۴ هـ / ۶۸۳م)، حلیة الأولیاء، ۴ / ۳۱۰.

۴ـ قاضی شریح بن حارث، ایشان حدود شصت سال پست قضاوت را در کوفه بر عهده داشت. ت (۸۰ هـ / ۶۵۹ م). حلیة الاولیاء، ۴ / ۱۳۲.

۱) الله را سپاس می‌گویم که مرا به مصیبت بزرگتری مبتلا نکرد.
۲) در مقابل پریشانی، صبر و شکیبایی را به من ارزانی فرمود.
۳) توفیق نصیب فرمود تا کلمهٔ استرجاع [إنا لله و إنّا إليه راجعون] را بر زبان جاری کنم که این خود دارای اجر و پاداش فراوان می‌باشد.
۴) مصیبت و پریشانی را در دینم قرار نداده است.[۱]

یک مرتبه پای محمدبن واسع[۲] به شدت زخمی شد. مردی به او گفت: زخمی که در پای شما به وجود آمده به شدت مرا ناراحت و پریشان کرده است، او گفت: اگر مرا دوست داری همراه من شکر و سپاس خداوند متعال را ادا کن که آن زخم را در زبان یا چشم یا در گوش و زیر بغل یا در سینه و عورت من به وجود نیاورده است.[۳]

لحظاتی با سلف صالح

بدون شک داستانها و حکایات انسانهای دوراندیش و صبر و پایداری آنها، پردهٔ غم و اندوه را از چهره و قلب انسان دور می‌کند.

ابن جوزی در «التبصرة» حکایتی را به این مضمون نقل می‌کند:

مردی به حضور یکی از اسلاف بزرگوار آمد، در این هنگام ایشان مشغول خوردن غذا بودند. مرد تازه وارد گفت: برادر شما وفات نموده است.

۱ـ الشکر لأبی الدنیا، ص ۱۰۴؛ شعب الایمان، ۹۹۸۰؛ الکبائر، ۱۹۲.
۲ـ محمدبن واسع بن أخنس، عالمی بزرگوار و مقتدا بود، ت (۱۲۷ هـ / ۷۰۶م) حلیة الاولیاء، ۲ / ۳۴۵.
۳ـ کتاب (الشکر) با قلم ابوالدنیا، ص ۱۰۴. البته در آنجا آمده است که «زخم» در دست «محمد» بوده است نه در پایش.

فرمود: باخبر شدم، اکنون بنشین و با من غذا بخور!

تازه وارد گفت: چگونه! پیش از من هیچ کس نزد شما نیامده است[1] تا شما را از این ماجرا مطلع کند؟!

آن بزرگوار فرمود: این سخن خداوند سبحان مرا خبردار نموده است که می‌فرماید:

﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ﴾[2]

«همهٔ چیزها و همهٔ کسانی که بر روی زمین هستند، دستخوش فنا می‌گردند».

[و برادرم از این قاعده مستثنی نیست]

عــزّی فَمَا یـصنع الجَازِعُ   و دَمعُ الإنسان أبـداً ضَـائعُ
بکی النّاس من موت أحیائِهم   فَـهَل مِـنْهُم أَحَـدٌ رَاجِـعُ
عرفنا المصائبَ قَبْلَ الوقـوع   فَـازَادنـا الحـادثُ الوَاقـعُ
و کیف یُوفی الفتی ما یخـاف   إذا کـان حَـاصِده الزارعُ

«صابر و شکیبا باش، که فرد بی‌تاب و بیقرار هیچ کاری از او ساخته نیست. و اشک انسان [برای دفع اضطراب] بی‌نتیجه است.
چه بسیار مردمانی که با از دست دادن زندگانِ خود، ناله و شیون کردند اما، آیا از مردگانِ آنها کسی به دنیا برگشته است؟
ما مصایب و پریشانیها را قبل از آمدنشان شناخته‌ایم بنابراین حادثه‌ای که اکنون به وجود آمده است چیزی به علم ما نیفزوده است.
چگونه یک فرد می‌تواند به تمام آرزوهایش برسد حال آنکه زراعتگر انسان، خود دروگر اوست؟!»

۱ـ شعب الایمان، ۱۰۱۷۴. در آنجا به جای «کل من علیها فان» «إنَّك مَيِّتٌ و إنهم مَيِّتُونَ» آمده است.
۲ـ الرحمن / ۲۶.

ابونعیم در «الحلیة» و بیهقی در «شعب الایمان» از کثیربن تمیم داری نقل کرده‌اند که فرمود: همراه سعیدبن جبیر نشسته بودم که فرزندش «عبدالله» که فردی فقیه و دانشمند بود بر ما وارد شد.

سعیدبن جبیر گفت: می‌دانم نیکوترین خصلت و صفتی که در فرزندم وجود دارد چه می‌باشد، گفته شد: آن خصلت نیک کدام است؟ گفت: اینکه بمیرد و من به خاطر فقدان او صبر کنم و از خداوند متعال طلب اجر و پاداش نمایم.[۱]

ابونعیم از عمروبن میمون بن مهران[۲] نقل می‌کند که فرمود: همراه پدرم بودم که «مکحول» را ملاقات کردیم، جوانی او را همراهی می‌کرد. پدرم پرسید: این کیست؟ گفت فرزندم می‌باشد، پدرم گفت: از او راضی هستی؟ گفت: هیچ خصلت و صفتی از خصلتهای خوب باقی نمانده مگر در وجود پسرم یافتم جز یک خصلت. پدرم گفت: آن چیست؟ گفت: دوست داشتم او بمیرد و من به خاطر صبر کردن بر مصیبت او، از اجر و ثواب فراوان برخوردار گردم.[۳]

عوف بن مالک جشمی رضی الله عنه[۴] می‌فرماید: نزد عبدالله بن مسعود رفتیم، در این هنگام سه پسرش که از زیبایی همانند طلا می‌درخشیدند نزد او بودند، از حُسن و جمال آنها شگفت زده شدیم.

۱ـ شعب الایمان، ۹۷٦۷؛ الزهد لابن المبارک، ص ۳۰۷.

۲ـ عمروبن میمون بن مهران، فردی ثقه و عارف به قرآن بود، ت (۱۴۵ هـ / ۷۲۴ م)، تهذیب الکمال، ۱۰۵۲.

۳ـ حلیة الاولیاء، ۴ / ۹۱.

۴ـ عوف بن مالک جشمی اشجعی، یکی از یاران بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه وسلم می‌باشد، ت (۷۳هـ / ٦۵۲ م)، الجرح و التعدیل، ۷ / ۱۳.

ابن مسعود فرمود: گویا به آنها غبطه می‌خورید، گفتیم: بله، به خدا سوگند! که چنین می‌باشد.

ایشان سرش را به طرف سقف خانهٔ کوچک خود، که پرستوها در آنجا لانه و تخم گذاری کرده بودند بلند نمود و گفت: سوگند به آن ذاتی که جانم در قبضهٔ اوست، **اگر** دستهایم را از خاک قبر فرزندانم تکان بدهم برایم محبوب‌تر است از اینکه لانهٔ این پرستوها بیفتد و تخم آنها بشکنند.[1]

فرزند ابراهیم بن سلیم ابن قتیبه وفات می‌کند، هادی ـ خلیفهٔ وقت ـ با این جملات او را دلداری می‌دهد: ای ابراهیم، تولّد او تو را شادمان و خوشحال کرده بود در حالی که او سبب ابتلا و آزمایش تو بوده است و اکنون فقدان او تو را ناراحت و اندوهگین کرده است حال آنکه او مایهٔ خیر و برکت برای تو می‌باشد.

ابراهیم گفت: «ای امیرالمؤمنین، با شنیدن این جملات، دیگر هیچ اثری از غم و اندوه در جانم نمانده است و اکنون سراسر وجودم، سرشار از پایداری و استقامت گردیده است».

بیهقی با سند خود از مناقب امام شافعی؆ این چنین نقل می‌کند:

به امام شافعی خبر رسید که فرزند عبدالرحمن بن مهدی[2] وفات کرده است و او به خاطر مرگ فرزندش به حدی بی‌تاب و بیقرار شده که از خوردن و آشامیدن خودداری نموده است.

۱ـ الثبات عند الممات، ۳۷.

۲ـ عبدالرحمن‌بن‌مهدی بن حسان، امامی ناقد، بزرگوار و سید الحفاظ بود، ت (۱۹۸ هـ / ۷۷۷م)، سیر اعلام النبلاء، ۹ / ۱۹۲.

امام شافعی‌﷫ نامه‌ای به این مضمون به او فرستاد:

برادرم، همانگونه که دیگران را در مقابل مصیبتها و پریشانیها، به صبر و بردباری توصیه می‌نمودی و آنها را تسلا و دلداری می‌دادی اکنون قلب خود را نیز، به همان روش تسکین ده، و همان اعمال و رفتاری که [دراین گونه موارد] از دیگران قبیح و ناپسند می‌شمردی، از خود نیز ناپسند بشمار، و مطمئن باش که خداوند متعال با صبر نمودن در مقابل این پریشانیها وگرفتاریها، پاداشی بس بزرگ عنایت می‌فرماید و امید است که الله تعالی به شما توفیق صبر مرحمت فرماید.[1]

إنّی معزّیك لا أنّی علی طمع — من الخلود ولكن سنة الدین
فما المعزّیٰ بباقٍ بعد صاحبه — ولا المُعزّی ولوعاش إلی حین[2]

«تو را دلداری می‌دهم و با تو ابراز همدردی می‌کنم نه اینکه خود آزمند و حریص جاودانه زیستن باشم، بلکه سنت الهی، چنین می‌باشد. انسانی که با او ابراز همدردی و غمخواری شده است و همچنین تسلیت گوینده، هر دو پس‌از مدتی بعد از مرده می‌میرند و برای همیشه زنده نمی‌مانند».

شخصی دخترش وفات می‌کند، دوستش این گونه او را تسلا می‌دهد: [فرزندت در جوار الله قرار گرفته است] و جوار خداوند متعال برای او بهتر از تو می‌باشد، و این را بدان! آن اجر و پاداشی که به سبب وفات فرزندت به شما می‌رسد از خود او بهتر است.[3]

۱ـ شعب الایمان، ۱۰۱۹۰.
۲ـ دیوان الشافعی، ۱۰۲.
۳ـ ثواب الاعمال و عقابها، ۲۴۶.

فردی، دیگری را به علت وفات دخترش، چنین دلداری می‌دهد:
«سپاس خداوند متعال را، که با ایستادن تو بر قبرش، او را عزّت داد و او را با ایستادنِ بر قبر تو خوار و ذلیل نگرداند».

دختر ابن طولون[1] وفات کرد، مردم به او تسلیت گفته و با او ابراز همدردی نمودند، او گفت: بر این حادثه خدا را شکر می‌گویم، زیرا با وفات او از سه چیز راحت شدیم:

۱ـ از طلا و جواهرات او.

۲ـ از عیب و نقص او.

۳ـ از مخاصمه و کشمکش با داماد و خویشاوندان شوهر او.

[این هم یک روشی بود که خود را به وسیلهٔ آن تسلا و دلداری می‌دادند].

فرزند خردسال فردی وفات می‌کند دیگری این گونه با او همدردی می‌کند و او را تسلّا می‌دهد: برادرم، خداوند سبحان در عوض آن طفل همان چیزی را به شما عنایت کند که به آن طفل خردسال، در عوض شما داده است[2]، یعنی بهشت را.

از فردی سؤال شد: چند فرزند داری؟ گفت: نه تا، سؤال کننده گفت: چگونه! ما فقط یک فرزند شما را می‌شناسیم. گفت: ده فرزند داشتم، از آنها نه تا وفات نمودند و فقط یکی باقی مانده است اکنون نمی‌دانم، آیا او هم، از آنِ من است [در صورتی که قبل اَز من بمیرد و

۱ـ احمدبن طولون ابوالعباس، صاحب الدیار المصریه مستعرب، ت (۲۷۰ هـ / ۸۴۹ م)، وفیات الاعیان، ۱ / ۲۹۷.

۲ـ التعازی والمراثی، ص ۱۲.

من بر وفات او صبر کنم] یا من برای او می‌باشم[1] [در صورتی که قبل از او بمیرم].

فرزند ابراهیم حربی که فردی فصیح و دانشمند بود وفات نمود چون با پدرش ابراز همدردی شد، گفت: من وفات او را دوست داشتم، گفته شد: برای چه؟ گفت: در خواب دیدم که قیامت برپا شده است، مردم همه در حالت تشنگی به سر می‌برند، بچه‌هایی را مشاهده نمودم که مقداری آب به همراه دارند و به استقبال آمده‌اند به یکی از آنها گفتم: مرا جرعه‌ای آب بنوشان. گفت: تو پدر من نیستی، گفتم: شما چه‌کسانی هستید؟ گفتند: «ما کسانی هستیم که در دوران خردسالی پیش از پدرانمان وفات نمودیم، اکنون به استقبال آنها آمده‌ایم تا از این آب‌گوارا به آنها بنوشانیم.» بدین سبب مرگ فرزندم را دوست داشتم.[2]

زمانی که عبدالملک، فرزند عمربن عبدالعزیز[3] وفات نمود، پدرش (عمربن عبدالعزیز) او را دفن کرد و بر قبرش ایستاد و چنین گفت: فرزندم، خداوند متعال بر تو رحم کند، تو نسبت به پدرت مهربان و نیکوکار بودی، به خدا سوگند از روزی که خداوند سبحان تو را به من عنایت کرد همواره خوشحال و شادمان بودم و سوگند به او! که در هیچ زمانی این قدر سرور و شادی به من دست نداده است که باگذاشتن تو در

۱ـ محاضرات الادباء، ۴ / ۵۸۰.

۲ـ تاریخ بغداد، ٦ / ۳۷.

۳ـ عبدالملک بن عمربن عبدالعزیز خلیفهٔ اموی، عبدالملک قبل از پدرش وفات نمود، ت(۱۰۱ هـ / ٦۸۰ م)، صفة الصفوة، ۱ / ۴۱۰.

این منزل (قبر) احساس شادمانی و خوشحالی می‌کنم، و هم اکنون بیش از پیش امیدوار درگاه الهی می‌باشم، چون به تقدیر او راضی و در مقابل امر او سراپا تسلیم می‌باشم.[۱]

حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنه[۲] فرزند خود را به خاک می‌سپارد و در همین زمان که در کنار قبرِ فرزندش ایستاده بود خنده بر لبانش نقش می‌بندد، به او گفته شد: آیا در چنین حالی که فرزندت به خاک سپرده می‌شود می‌خندی؟! گفت: خواستم بینی شیطان را به خاک بمالم[۳] [چون خندیدن در این لحظه بر شیطان سخت و ناگوار می‌باشد].

ابوعلی رازی می‌گوید: سی سال مرافقت و همراهی فضیل بن عیاض[۴] را برگزیدم، در هیچ روزی او را در حالت خنده ندیدم مگر لحظه‌ای که فرزندش به نام «علی» وفات نمود، چون علت را از او جویا شدم گفت: خداوند سبحان چنین امری را خواسته و پسندیده است بنابراین من هم راضی و خشنود هستم.[۵]

۱ـ صفة الصفوة، ۱ / ۴۱۰.

۲ـ عبدالله بن عمر بن خطاب، یکی از اصحاب بزرگوار رسول خدا و از نجیب‌زادگان قریش می‌باشد. حدود شصت سال برای مردم فتوا می‌داد، ت (۷۳ هـ / ۶۵۲ م)، حلیة الاولیاء، ۱ / ۲۹۲.

۳ـ تسلیة اهل المصائب، ۱۱۸ ؛ الکبائر، ۱۸۷.

۴ـ فضیل بن عیاض بن مسعود، شیخ الاسلام، ثقة مأمون، صدوق، ت (۱۸۷ هـ / ۷۶۶ م)، سیر اعلام النبلاء، ۸/ ۴۲۱.

۵ـ جمهرة الاولیاء، ۲ / ۱۳۴.

غلام فراری

ابن جوزی‌﵀ از قول یکی از پیشینیان حکایتی را این چنین نقل می‌کند:

در میان کوهها جوانی را دیدم که رنگش زرد و چشمانش گود افتاده بود و اعضایش پیوسته می‌لرزید، بر زمین قرار نمی‌گرفت بی‌تاب و بیقرار بود گویا نیزه به او اصابت کرده است، اشکهایش بسان جوی آب بر گونه‌هایش سرازیر شده بود.

به او گفتم: تو کیستی؟

گفت: غلام فراری که از ارباب و مولایش گریخته است.

گفتم: برگرد و پوزش بخواه!

گفت: شخص نادم و پشیمان نیاز به اقامهٔ حجت و دلیل دارد، چگونه بدون دلیل معذور شمرده می‌شوم؟

گفتم: به دیگران متوسل شو تا شفاعت نمایند.

گفت: مدافعان و شفاعت کنندگان همه از او می‌ترسند.

گفتم: او کیست؟

گفت: مولا و سرورم، که در دوران خردسالی مرا پرورش داد اما من در بزرگی از دستور او سرپیچی و تخلف ورزیدم. آری! او وعده کرد و به آن وفا نمود اما من خیانت کردم و با او از درِ مخالفت برآمدم در حالی که مرا می‌بیند و تمام حالتهای مرا تحت نظر دارد.

آه! چقدر شرم‌آور است عملکرد ناپسند من در قبال رفتار نیک و پسندیدهٔ او، گفتم: این مولا و سرورت کجاست؟

گفت: هر کجا بنگری غلامان حلقه به گوش و چاکران او را مشاهده می‌کنی. و هر جا قدم گذاری، ملک و سرزمین او می‌باشد.

گفتم: بر خودت رحم کن چه بسا این بیم و هراس تو را بسوزاند.

گفت: سوختن به آتش ترس و بیم او، زیبنده و شایسته‌تر است، امید است راضی و خشنود گردد. سپس این اشعار را سرود:

لم يبقِ خوفك لی دَمْعاً ولا جَلَداً　　لا شك أنّی بهـذا مـيتٌ كَـمَداً
عَبْدٌ كئيبٌ أَتَىٰ بالعجزِ مـعترفاً　　و نارُه تَحْرق الأَحْشاء والكبدا
ضَاقَتْ مَسَاكنه فی الأرض من وَجلٍ　　فهل له منك لطفاً إن أتـاك غـداً

«مولای من، خوف و ترس از تو، اشک و نیرویی برایم نگذاشته است و به یقین از این غم و اندوه شدید، جان خواهم سپرد.
سرورم، بنده‌ای افسرده دل و غمگین است که به ضعف و ناتوانی خود اعتراف می‌کند و آتش عشق، دل و جگر او را می‌سوزاند.
فردی که از ترس و هول به ستوه آمده و عرصهٔ زندگی بر او تنگ شده است اگر فردا به بارگاهت شرفیاب شود، آیا لطف و مهربانی در حق او متصور است؟»

گفتم: ای جوان، موضوع آسانتر از آن است که تو می‌پنداری.

گفت: این فریب و اغوای افراد تنبل و بیکار است. به فرض اینکه خداوند چشم‌پوشی و معاف نماید پس آثار اخلاص و صمیمیت کجاست؟

این را گفت و نعره‌ای سر داد و جسد بی‌جانش نقش بر زمین شد و به رحمت ایزدی پیوست.

در این هنگام پیرزنی که جامهٔ کهنه و مندرس بر تن کرده بود از داخل غاری که در دل کوه قرار داشت بیرون آمد و گفت: چه کسی این بینوا را به این روز رسانده است؟

گفتم: مادر، از او خواستم تا به رحمت خداوند سبحان امیدوار باشد.

گفت: او را به این فرا خواندی؟! امید، بدون اخلاص و محبت شرک است.

گفتم: با او چه نسبتی داری؟

گفت: مادرش هستم.

گفتم: نزد تو می‌مانم و تو را در تکفین و تدفین او کمک می‌کنم.

گفت: او را بر همین حالتِ حقیر و بی‌کَس، رها کن! امید است او را بدون مددگار و یاور دیده بر او رحم کند. [با دیدن این حالت و شنیدن این حرفها مات و مبهوت ماندم] ندانستم تعجبم بیشتر از چه بود، از صداقت آن جوان در بیم و هراسش، یا از سخن پیرزن با این‌همه صبر و شکیبایی؟![1]

چه زیباست که شخص داغدیده و مصیبت زده به اینها اقتدا نماید و مشابهت با آنها را برگزینند، زیرا هر کس مشابهت با قومی را اختیار نماید از آنها خواهد بود.

تسلیم در مقابل تقدیر الهی

دانشمند فرهیخته، مولانا عبدالوهاب شعرانی[2] در کتاب [تنبیه المغترین] می‌فرماید: از اخلاق زیبا و پسندیدهٔ سلف صالح این بود که هنگام از دست دادن فرزند، برادر و یا عزیزی از خاندان خود، در مقابل امر الله تسلیم، و به تقدیر او راضی و خشنود بودند و در هر زمینه، اراده و خواستِ الهی را بر علاقه و خواستهٔ خود ترجیح می‌دادند.[3]

۱ـ صفوة الصفوة، ۲ / ۴۹۹.

۲ـ عبدالوهاب شعرانی‌بن‌احمدبن علی شاذلی، دانشمندی‌فقیه و اصولی بود، ت(۹۷۳هـ / ۱۵۵۲م)، شذرات الذهب، ۸ / ۳۷۴.

۳ـ نسخهٔ خطی در «الظاهریه»، شماره، ۵۰۳۶ گرفته شده از صفحهٔ ۵۳.

حاتم اصم[۱] می‌فرماید: هرگاه فرد مصیبت زده‌ای را مشاهده کردید که جامهٔ خویش درید و جزع و فزع راه انداخت به او تسلیت نگوید، زیرا او مرتکب گناه شده است و هر کس با او ابراز همدردی نماید در گناه و معصیت او شریک شده است. در چنین حالتی بر انسان لازم است که فرد مصیبت زده و داغدار را از این عملِ خلاف شرع منع نماید.[۲]

ابوسعید بلخی می‌فرماید: هر کس به مصیبتی گرفتار گردید، و او جامهٔ خویش درید یا بر سر و صورت کوبید، گویا نیزه‌ای به دست گرفته و با پروردگار خویش به مبارزه و پیکار می‌پردازد.[۳]

در حدیث آمده است:

«من سعادة العَبْدِ رِضَاه بقضاءِ الله تعالی»[۴]

«از سعادت و خوشبختی انسان این است که به فیصله و تقدیر الهی راضی و خرسند باشد».

در روایات آمده است: به حضرت داود وحی شد: ای داود، اگر تسلیمِ اراده و مشیت من گردی و در مقابل خواستهٔ من سر فرود آوری، خواسته‌هایت را برآورده می‌نمایم وگرنه تو را در مقصد و مطلوبت خسته و رنجور می‌کنم و سپس جز خواسته و ارادهٔ من چیزی به منصهٔ ظهور نخواهد رسید.

۱ـ حاتم بن عنوان بلخی، واعظ. اصم، فردی پرهیزگار و پیشوایی ناصح بود که در زهد و عرفان سخنان دل‌انگیزی از خود به یادگار گذاشته است، ت (۲۳۷ هـ / ۸۱۶م)، حلیة الاولیاء، ۸ / ۷۳.

۲ـ تنبیه المغترین، ص ۱۵۳.

۳ـ محاضرات الأُدباء، ۴ / ۵۱۸.

۴ـ ترمذی: ابواب القدر، ماجاء فی الرضاء، ۲۱۵۲.

میمون بن مهران[1] می‌فرماید: «هر کس به فیصله و تقدیر الهی راضی و خرسند نگردد برای حماقت او، هیچ دارو و درمانی وجود ندارد».[2]

محمدبن شفیق‌ رحمه الله می‌فرماید: یک مرتبه میوه‌ای (هندوانه) برای مادرم خریداری کردم، اما او آن را نپسندید و بر من خشم گرفت.

گفتم: مادرم، بر چه کسی خشم نمودی؟ بر فروشنده؛ یا بر خریدارش؟ یا اینکه بر آفرینندهٔ آن برآشفتی؟ به خدا قسم که آفریدگار آن، برترین آفرینندگان می‌باشد، و فروشنده و خریدار نیز، جز آنچه را خداوند نصیبت کرده به تو نداده‌اند. در همین لحظه بود که مادرم از این رفتار خود طلب عفو و بخشش نمود و توبه کرد.

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌فرماید: اگر با زبانم اخگری بلیسم بهتر از این است که برای کار انجام شده بگویم، «چرا این کار صورت گرفته است».

دارانی‌ رحمه الله[3] می‌فرمود: «اگر خداوند سبحان مرا وارد آتش نماید باز هم از او راضی و خشنود خواهم بود».[4]

برادر و خواهر محترم، به داستانها و گفته‌های ذکر شده توجه کن و لحظه‌ای در احوال نیاکانِ صالح و بزرگوار تأمل نما! اگر خواستار نجات و رهایی در روز رستاخیز هستی به آنها اقتدا نما و آنها را الگو و سرمشق

۱ـ میمون بن مهران ابو ایوب جزی، محدث بزرگ و ثقه می‌باشد که دارای روایات زیادی هست، ت (۱۱۷ هـ / ٦٩٦م)، شذرات الذهب، ۱ / ۱۵۴.

۲ـ سراج الطالبین، ۲ / ۱۴۲.

۳ـ عبدالرحمن بن احمد ابوسلیمان دارانی، از متقیان و زهّاد عصر خویش بود، ت (۲۰۵ هـ / ۷۸۴م)، طبقات الأولیاء، ۳۸٦.

۴ـ الرضا عن الله، ص ۳۳.

خود قرار ده. سپس بررسی کن! اگر خود را از اهل صبر و استقامت یافتی، به پاس این نعمت عظیم که نصیبت گشته است الله را سپاس گو وگرنه به خدا رجوع کن و زنجیر تضرع و فروتنی را بجنبان و از آن ذات با عظمت، عفو و بخشش را مسئلت نما.

علامه شیخ أبوعبدالله بن عباد[۱] در «شَرْح الحُكم» می‌گوید:

هرگاه بر نیاکان گذشته یک سالِ تمام سپری می‌شد و آنها در این مدت، دچار مشکلات مالی یا جانی نمی‌شدند هراسان و پریشان شده می‌گفتند: «فرد مؤمن» در ظرف چهل روز یا به خاطر هول و هراس به وحشت می‌افتد و یا گرفتار حادثهٔ تلخ و مصیبت دلخراش می‌گردد». گویا ناپسند می‌دانستند که فرد مؤمن ظرف این مدت دچار امری ناگوار نگردد.[۲]

توشه‌های آخرت

پیرامون فضیلت مرگ فرزندان احادیث فراوان نقل شده است که قلب هر داغدیده را تسکین می‌دهد. اکنون برخی از این احادیث را طبق وعده‌ای که داده بودیم یادآور می‌شویم.

امام ترمذی‌ﷺ از ابوموسی اشعری‌ﷺ[۳] روایت کرده است که رسول اکرمﷺ فرمود: وقتی فرزند یکی از بندگان خداوند وفات

۱ـ محمدبن ابراهیم، مشهور به ابن عباد از اهالی اندلس، که دارای کتابها و رسائل مختلف می‌باشد و از آن جمله می‌توان «الرسائل الکبری» را نام برد. ت (۷۹۲ هـ / ۱۳۷۱ م)، نفخ الطیب، ۳ / ۷۸ ـ ۱۸۳.

۲ـ شرح الحکم، ۱ / ۹۸.

۳ـ عبدالله بن قیس اشعری ابوموسی، از قاریان خوش آواز قرآن مجید، ت (۴۲ هـ / ۶۲۱ م)، اخبار القضاة ۱ / ۲۸۳.

می‌کند، الله رب العزت، خطاب به فرشتگان می‌فرماید: روح فرزند بندهٔ مرا قبض کردید؟ عرض می‌کنند: آری!

می‌فرماید: میوهٔ قلب او را از او گرفتید؟ گویند: آری!

می‌فرماید: آن بنده در این حادثه چه گفت، [و چه عکس‌العملی از خود نشان داد؟] عرض می‌کنند: آن بنده حمد و سپاس شما را به جای آورد و کلمهٔ استرجاع -إنا لله و إنا إلیه راجعون- را بر زبان جاری کرد. آنگاه خداوند متعال می‌فرماید: (در عوض این صبر و شکیبایی) برای او خانه‌ای مخصوص بسازید و نام آن را «بیت الحمد» بگذارید.(۱)

بخاری و مسلم از حضرت ابوهریره رضی الله عنه(۲) روایت می‌کنند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «هرگاه سه فرزند از یک مسلمان بمیرد جهنم او را لمس نمی‌کند مگر به خاطر اجرای قسم.(۳)

مراد از «اجرای قسم» همان آیهٔ قرآن مجید می‌باشد که خداوند می‌فرماید:

﴿و إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كانَ عَلٰى رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيّاً﴾(۴)

«همهٔ شما (انسانها بدون استثنا) وارد دوزخ می‌شوید (مؤمنان برای عبور و دیدن، و کافران برای دخول و ماندن). این امر حتمی و فرمانی است قطعی از پروردگارتان».

۱- ترمذی، جنائز، فضل المصیبة، ۱۰۴۱، حدیث حسن غریب؛ کنزالعمال، ۶۵۵۲؛ ابن ماجه، الجنائز، باب ماجاء فی القیام للجنازه، ۱۵۴۵؛ صحیح ابن حبان، ۲۹۴۸.

۲- عبدالرحمن بن صخر، یکی از اصحاب جلیل القدر و بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه وسلم می‌باشد [که خود را وقف شنیدن احادیث نموده بود] و از جملهٔ اصحاب صفه می‌باشد. ایشان دارای حافظهٔ سرشار و قابل اعتماد بودند. ت (۵۹ هـ / ٦٦٧ م)، شذرات الذهب، ۱ / ٦٣.

۳- بخاری، جنائز، من مات له ولد، شماره ۱۹۱۳؛ مسلم، البر و الصلة، من یموت له ولد، شماره ٢٦٣٢؛ الترمذی، جنائز، ثواب من قدّم ولداً شماره ۱۰٦۰.

۴- مریم / ۷۱.

خداوند متعال در این آیه سوگند یاد کرده که هر نیک و بد، مؤمن و کافر وارد جهنم می‌شوند. [حال مراد از «ورود» چیست؟ از بعضی روایات بر می‌آید که هر شخص در آتش دوزخ داخل می‌شود مگر آتش برای صالحان سرد و سلامت می‌گردد به طوری که هیچ آزار و شکنجه‌ای متوجه آنها نمی‌شود]. علامه نووی؛ می‌فرماید: قول راجح این است که مراد از «ورود» گذشتن و عبور کردن از «صراط» می‌باشد [که در محاورهٔ عمومی «پل صراط» می‌گویند]. و زمانی که مؤمنان از جهنم بگذرند و داخل بهشت گردند، سوگند خداوند عملی شده است. و مراد از حدیث نیز همین می‌باشد که هر کس سه فرزند از او بمیرد وارد جهنم نمی‌شود مگر به صورت عبور کردن از آن.

امام بخاری؛ و امام مسلم؛ از حضرت انس؛ روایت می‌کنند که رسول اکرم ﷺ فرمود: «هرگاه از بندهٔ مسلمان سه فرزند بمیرد که به سن تکلیف نرسیده باشند خداوند متعال آن شخص را وارد بهشت خواهد کرد».[۱]

مراد از فرزندان، آنهایی می‌باشند که هنوز به آن سن نرسیده باشند که تکلیف متوجه آنان گردد و گناهی برای آنها نوشته شود [سن تکلیف].[۲]

طبرانی از جابربن سمره؛[۳] روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمودند: «هر کس سه تا از فرزندان خود را به خاک بسپارد و به امید ثواب بر مصیبت آنها صابر و شکیبا باشد، بهشت بر او واجب می‌گردد».

۱ـ بخاری، جنائز، من مات له ولد فاحتسب، شماره ۱۱۹۱؛ مسلم، البر والصلة، فضل من یموت له ولد، شماره ۲۶۳۲.
۲ـ شرح النووی، ۱۶ / ۴۲۰.
۳ـ جابربن سمرة بن جناده، مصاحبت و همراهی‌اش با رسول خدا ﷺ مشهور است و در فتح مدائن حضور داشت، ت (۷۶ هـ / ۶۵۵ م)، تاریخ بغداد، ۱ / ۱۸۶.

ام ایمن گفت: اگر دو فرزند بود چه؟ آن حضرتﷺ فرمود: «همچنین است دو فرزند». ام ایمن گفت: اگر یکی باشد؟ رسول خداﷺ سکوت کرد، سپس فرمود: «همچنین اگر یکی باشد».[۱]

امام احمد و نسائی و حاکم از قرة بن ایاس[۲] روایت کردند که او فرمود: مردی همراه فرزندش نزد رسول اکرمﷺ آمد، آن حضرتﷺ به او گفت: ای فلان، فرزندت را دوست می‌داری؟ گفت: پدر و مادرم فدایت شوند، خداوند متعال شما را دوست بدارد من نیز فرزندم را دوست دارم.

مدتی گذشت و رسول اکرمﷺ آن پسر را ندید، پرسید: فرزند فلانی کجا شد؟ گفتند: وفات کرده است. رسول خداﷺ با پدرش ملاقات کرد و گفت: آیا دوست نداری به هر دروازه‌ای از دروازه‌های بهشت بروی و خواستار گشودن آن گردی، فرزند تو آمده و دروازه را برایت بگشاید؟ برخی از یاران گفتند: ای رسول خدا، این فضیلت و پاداش مخصوص اوست، یا برای همه می‌باشد؟

رسول خدا فرمود: برای همه می‌باشد.[۳]

حضرت ابوهریرهؓ از رسول اکرمﷺ روایت می‌کند که آن حضرتﷺ فرمود: ارشاد خداوند است:

۱ـ مسلم، البر والصلة، فضل من یموت له ولدٌ، شماره ۲۶۳۳.

۲ـ قرة بن ایاس بن هلال یکی از راویان مشهور می‌باشد، حضرت عثمانؓ در زمان خلافت خود او را بر «کرمات» گماشته بود، ت (۶۴ هـ / ۶۴۳ م)، طبقات ابن سعد، ۷ / ۳۲.

۳ـ مسند احمد، ۳ / ۴۳۶ ؛ نسائی باب الأمر «بالاحتساب»، ۱۷۶۴ ؛ مستدرک، ۱ / ۳۸۴ ؛ صحیح ابن حبان، ۲۹۴۷. البته در صحیح ابن حبان [ألا یسرّک] آمده است.

«ما لعبدی المؤمن جَزَاء إذا قبضتُ صَفيَّه من أهل الدنيا، ثم احتسبه إلا الجنة»

«هرگاه عزیز و محبوب بندهٔ مؤمنم را از او بگیرم و او در آن مصیبت به امید ثواب صبر کند، نزد من پاداشی جز بهشت نخواهد داشت».

مراد از «صفی» کسی است که انسان با او دوستی و محبت خالصانه و بی آلایش داشته باشد.

زمانی که شکیبایی و استقامت، بر مرگ چنین دوستی، از اجر و پاداش عظیمی همچون دخول بهشت برخوردار می‌باشد، به طور قطع صبرکردن بر فوت فرزند، و طلب اجر و ثواب از خداوند متعال، از چنین بهرهٔ بزرگی [داخل شدن به بهشت] برخوردار خواهد بود، زیرا محبت و عشق به فرزند عمیق‌تر، و مرگ او دلخراش‌تر و غم‌انگیزتر می‌باشد و مصیبت‌او از دشوارترین مصیبتها می‌باشد به طوری که جگرها را متلاشی و تکه پاره می‌کند.

آری، مرگ فرزند تا اندازه‌ای جانکاه و دردآور است که رگ و پَی را از هم گسیخته، قوا و نیرو را درهم می‌شکند و ضعف و ناتوانی را در انسان به وجود می آورد.

حافظ مدینی در کتاب «الترغیب» از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت کرده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «هرکس سه فرزند خردسال از او بمیرد آنها روز قیامت همانند دژ و قلعه‌ای مستحکم در مقابل آتش جهنم قرارگرفته و از او محافظت خواهند کرد».

در این هنگام حضرت ابوذر رضی الله عنه[1] گفت: از من دو فرزند وفات کرده است، آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: «همچنین است اگر دو فرزند وفات کرده

۱ـ ابوذر: جندب بن جناده، از یاران نخبهٔ پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم و پنجمین فردی بود که اسلام را پذیرفت، ت (۳۲ هـ / ٦۱۱ م)، حلية الاولياء، ۱ / ۱٥٦.

باشد»، حضرت اُبی بن کعب[1] سید و سرور قاریان گفت: از من یک فرزند وفات کرده است، رسول خداﷺ فرمود: «همچنین اگر یک فرزند وفات کرده باشد. البته به این شرط که در لحظات نخستین حادثه، صابر و شکیبا باشد».[2]

از حضرت انس بن مالکؓ روایت است که پیامبر خداﷺ فرمود: چون روز قیامت فرا رسد به کودکان مسلمان اعلام می‌شود: «از قبرها بیرون آیید». چون از قبرها خارج شوند به آنها گفته می‌شود: دسته دسته به سوی بهشت رهسپار گردید. گویند: پروردگارا، پدران و مادرانمان ما را همراهی کنند.

مجدداً ندا داده می‌شوند: گروه گروه به سوی بهشت رهسپار گردید.

گویند: پروردگارا، پدران و مادرانمان ما را همراهی کنند. سپس خداوند سبحان می‌فرماید: پدران و مادرانتان همراه شما وارد بهشت شوند. در این هنگام هر طفل خردسال، جست و خیزکنان به سوی پدر و مادرش می‌شتابد و دستهای آنها را گرفته، وارد بهشت می‌کنند، آنها [بچه‌های خردسال] در آن روز، پدر و مادرشان را از فرزندانتان که در خانه‌هایتان هستند بهتر می‌شناسند.[3]

حضرت انس بن مالکؓ راویت می‌کند که رسول اکرمﷺ فرمود: هر کس دو یا سه فرزند از او وفات کند من و او در بهشت بسان این

۱ـ أبی بن کعب بن قیس، سید القرّاء، نخستین کسی که در عهد خلافت حضرت عثمانؓ قرآن را گردآوری نمود، ت (۳۲ ه / ٦١١ م)، سیر أعلام النبلاء، ۱ / ۳۸۹.

۲ـ ترمذی فی جنائز. و می‌گوید این حدیثی غریب است. ابن ماجه، جنائز، ما جاء فی ثواب من اصیب بولده، ١٦٠٦؛ مسند احمد، ۲ / ۳۵۵۴.

۳ـ تسلیة اهل المصائب، ۱۲۳.

دو «انگشت» خواهیم بود. آنگاه دو انگشت مبارک را به هم نزدیک نمود.[۱]

حافظ ابوموسیٰ در کتابش «الترغیب» از داود بن ابوهند[۲] نقل کرده است که فرمود: در خواب دیدم که قیامت برپا شده است و انسانها برای حسابرسی فراخوانده می‌شدند. به «میزان» نزدیک شدم، نیکیهایم در یک کفهٔ ترازو و بدیها در کفهٔ دیگر نهاده شد؛ و در نتیجه کفهٔ بدیها سنگین شد. در این میان که غم و اندوه، سراسر وجودم را فراگرفته بود متوجه شدم که چیزی همانند دستمال یا پارچهٔ سفید آورده و در کنار نیکیهای من نهاده شد و به این صورت کفّهٔ حسنات و نیکیهایم سنگین‌تر گردید. به من گفته شد: می‌دانی این چه بود؟ گفتم: خیر. گفته شد: این همان بچهٔ سقط شدهٔ تو می‌باشد. گفتم: دختر بچه‌ای داشتم که آن نیز فوت نموده است.

جواب آمد: او از آنِ تو نیست، زیرا تو آرزوی مرگ او را می‌کردی.[۳]

حضرت علی رضی الله عنه از رسول خدا روایت می‌کند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: وقتی که پدر و مادرِ جنینِ سقط شده وارد جهنم گردند او در دفاع از آنها، با پروردگار عالم به مجادله برمی‌خیزد، در این زمان خداوند سبحان به او می‌گوید: ای سقطِ مجادله‌کننده با پروردگار، پدر و مادرت را وارد بهشت کن. او نیز آنها را با بند نافش کشیده و داخل بهشت می‌گرداند.[۴]

۱ـ کنزالعمال، ۶۶۰۵؛ شعب الایمان، ۹۷۴۵. اما لفظ «کهاتین» در آنجا ذکر نشده است.
۲ـ داود بن ابی هند بن دینار بن عذافر، فردی مورد اعتماد و فقیه بود، ت (۱۳۹ هـ / ۷۱۸ م)، تذکرة الحفاظ، ۱/۱۴۶.
۳ـ تسلیة اهل المصائب، ۸۵.
۴ـ کنزالعمال، ۶۵۷۷؛ شعب الایمان، ۹۷۶۴؛ ابن ماجه، فیمن أُصیب بسقط، ۱۶۰۹.

ابن ابی حاتم از خالدبن معدان[۱] روایت می‌کند که رسول بزرگوار اسلام فرمود: «جنین سقط شده در جویبارهای بهشت به سر می‌برد تا اینکه قیامت بر پا می‌شود».

هان! ای پدر مصیبت زده، و ای مادر داغدیده، با وجود این همه احادیث صریح و روشن و این منفعت و پاداش فراوان باز چرا ناله و شیون نمودن و آه کشیدن و افسوس خوردن؟!

اگر خواهان نفع او هستی و بدین سبب ناله و شیون می‌کنی پس بدان که او شتابان به بوستانهای پر ناز و نعمت نایل آمده است، و اگر به این سبب بر او جزع و فزع و گریه می‌کنی که دیگر منفعت و سودی از جانب او عاید تو نمی‌گردد پس بدان که حامی و مدافع تو خواهد بود [و در روز قیامت برای دفاع از تو به پا خواهد خاست].

اکنون، این فضل و احسان عظیم گوارایت باد و از اینکه جگر گوشه‌ات در جوار پروردگار مهربان، قرار گرفته است شادمان باش و برای آرامش و تسکین قلبت این سخنِ شاعرِ حکیم را بسرای!

جاورتُ أعدائی و جَاوَرَ رَبَّه   شتان بین جواره و جواری

«من در مجاورت و همسایگی دشمنانم قرار گرفتم و او در مجاورت پروردگارش، و چه بسیار تفاوت است میان همسایگی من و او!»

اگر بر اثر غم و اندوه شدید این آیهٔ کریمه ﴿يَـٰأَسَفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ﴾[۲] را تلاوت کردی، بعد از آن، این

۱ـ خالدبن معدان بن کرب، ت (۱۰۳ هـ / ٦٨٢ م)، شذرات الذهب، ۱ / ١٢٦.

۲ـ یوسف / ۸۴. «ای وای بر من! بر (دوری) یوسف (من) و (از بس که گریست) چشمانش از اندوه، سفید (و نابینا) گردید و او اندوه خود را در دل نهان می‌داشت و خشم خود (بر فرزندان) را فورت می‌داد.

آیهٔ قرآن را تلاوت کن که خداوند می‌فرماید:

﴿وَاعْلَمُوٓا أَنَّمَآ أَمْوَالُكُمْ و أَوْلَٰدُكُمْ فِتْنَةٌ وَ أَنَّ اللهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ (۱)

«(ای مؤمنان راستین،) بدانید که اموال و اولاد شما وسیلهٔ آزمایش هستند و بدانید که پاداش بزرگ در پیشگاه خداوند «مهیّا و محفوظ» است».

اکنون باید در مقابل مصیبتها صبر نمایی، صبری زیبا که خالی از بیقراری و بی‌تابی باشد، و به فیصله و تقدیر فرمانروای با عظمت، خشنود و راضی گردی، و در مقابل آن ذاتی که نسبت به بنده‌اش، از پدر و مادر مهربان‌تر می‌باشد سرِ تسلیم فرود آوری، زیرا او بهترین حامی و پشتیبان است، و هر صبح و شام همهٔ امور را به او مفوّض کن و هر گاه از جانب نفس و شیطان وموسه‌ای متوجه تو شد به خداوند متعال پناه ببر که او بهترین کارساز و یاور می‌باشد.

حکایت زیبا و خواندنی

ابن جوزی‌رحمه‌الله درکتاب «التوابون» از مالک بن دینار(۲) نقل می‌کند: که از او در مورد علت توبه‌اش سؤال شد، اوگفت: من یک فرد نظامی بودم، کنیز زیبا وگرانبهایی خریداری نمودم، سرانجام دلداده و مجذوب او شدم و محبت او بر دلم نشست. بعد از مدتی دختری به دنیا آورد و من به شدت شیفته و شیدای آن دخترک گردیدم و چون خزیدن بر زمین را آغاز

۱ـ انفال / ۲۸.

۲ـ مالک بن دینار بصری، فردی زاهد و عبادتگزار و از طبقهٔ پنجم بود، ت (۱۳۰ هـ / ۷۰۹ م). تقریب التهذیب، ۲ / ۲۲۴، شماره ۸۷۱.

کرد علاقه‌ام نسبت به او افزون گشت او با حرکات کودکانه‌اش به من ابراز علاقه و محبت می‌کرد، من نیز با او مأنوس شده بودم، چون دو سالِ تمام از عمرش سپری شد جان به جان آفرین تسلیم نمود. غم و اندوه جانکاه وجودم را فرا گرفت. چون نیمهٔ شعبان که مصادف با شب جمعه بود فرا رسید به خواب رفتم. در خواب دیدم گویا قیامت برپا گردیده، و در صور دمیده شده و خداوند متعال مردگان را جان تازه داده است و مخلوقات را گردآوری نموده است. خود را در میان آن جمع دیدم، ناگاه صدایی شنیدم، چون به آن سو متوجه شدم اژدهایی سیاه رنگ و بزرگ با چشمان آبی مشاهده نمودم که دهان باز کرده و شتابان به سوی من می‌آید. با ترس و لرز، راه گریز را پیش گرفتم در این میان گُذرم بر پیرمردی افتاد که جامهٔ زیبا و معطری پوشیده بود به او سلام کردم، جواب سلامم را داد. گفتم: ای پیرمرد بزرگوار، مرا از این اژدها نجات بده و حمایتم کن، خداوند تو را پناه دهد! پیرمرد شروع به گریه کرد و گفت: من ضعیف و ناتوانم و این اژدها قوی و نیرومند، من توانایی دفع آن را ندارم اکنون شتابان از اینجا گذر کن شاید خداوند سبحان کسی را برایت مهیّا کند تا تو را از این موجود نجات دهد. با شنیدن این جواب، به او پشت کرده و گریختم، بر بلندیی از بلندیهای صحرای قیامت بالا رفتم و به طبقه‌های جهنم نزدیک شدم به گونه‌ای که بر آنها مشرف بودم، چیزی نمانده بود که از بیم و هراس در آن سقوط کنم، ناگه آواز دهنده‌ای بانگ برآورد: «**اِرْجِعْ فَلَسْتَ مِنْ أَهْلِهَا**» برگرد تو از اهل آن نیستی. با شنیدن این سخن دلگرم شده و قوّت قلب یافتم، اما اژدها همچنان مرا تعقیب می‌کرد از آنجا برگشته دو مرتبه نزد پیرمرد آمدم و گفتم: من از تو درخواست نمودم تا مرا از این اژدها نجات دهی ولی شما این عمل را انجام ندادی، پیرمرد به گریه

افتاد و گفت: من ضعیف و ناتوانم، اما به سوی این کوه رهسپار شو! در آنجا امانتهای مسلمانان نگهداری می‌شود، اگر در آنجا ودیعت و امانتی داشته باشی، تو را کمک خواهد کرد. مالک بن دینار می‌گوید: به آن سو متوجه شدم کوه دایره‌ای شکل دیدم که از نقره ساخته شده بود و در آن طاقهایی شگفت‌انگیز و پرده‌های آویخته شده، مشاهده می‌شد و بر هر طاقی، دروازه‌ای از طلای سرخ رنگ به چشم می‌خورد که نگینهایی از یاقوت در آن گنجانده شده بود و حاشیه‌هایش با دانه‌های مروارید آراسته گردیده، و بر هر دروازه، پرده‌ای از حریر آویخته شده بود. با دیدن این منظرهٔ زیبا و دلربا، شتابان به سوی آن رفتم. اژدها پیوسته مرا تعقیب می‌کرد به کوه نزدیک شدم در این هنگام برخی از فرشتگان بانگ برآوردند: «پرده‌ها را کنار زنید، دروازه‌ها را بگشایید، همه حاضر شوید! امید است برای این مسکین و بینوا، در میان شما امانتی باشد که او را از شر دشمن پناه دهد».

چون دروازه‌ها گشوده شد، کودکانی به درخشندگی ماه مشاهده نمودم و از طرف دیگر اژدها به من نزدیک و نزدیک‌تر می‌شد، در کارم حیران شدم در این گیرودار برخی از اطفال فریاد برآوردند: وای بر شما! همگی حاضر شوید که دشمن خیلی به او نزدیک شده است، کودکان گروه گروه و فوج فوج حاضر می‌شدند، ناگه دخترم را در میان آن جمع مشاهده نمودم؛ همان دختری که در ایام خردسالی وفات کَرده بود.

او به من نگریست و به گریه افتاد و گفت: به خدا سوگند او پدر من است، سپس همانند تیر پرتاب شده، در کفّه‌ای از نور پرید تا اینکه نزد من آمد، آنگاه دست چپ خود را به سوی دست راست من دراز نمود من دست او را گرفتم سپس دست راست خود را به طرف اژدها دراز نمود که

بر اثر آن، اژدها پا به فرار گذاشت. بعد از آن مرا نشانید و در دامنم نشست و دست راست خود را در محاسن من فرو برد و گفت: پدرم،

﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللهِ و مَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ...﴾(۱)

«آیا وقت آن برای مؤمنان فرا نرسیده است که دلهایشان به هنگام یاد خدا و در برابر حق و حقیقتی که خدا فرو فرستاده است بلرزد و کرنش برد؟»

با شنیدن این آیه به گریه افتادم و گفتم: دخترم، شما هم با آیات قرآن مجید آشنایی دارید!؟

گفت: پدرم، به خدا سوگند، ما در مورد قرآن از شما داناتر می‌باشیم.

گفتم: از این اژدها، که قصد نابود کردن مرا داشت برایم بگو!

گفت: آن اژدها اعمال زشت و ناپسند تو بود؛ به قدری آن را قوی و نیرومند کردی که خواست تو را در غرقاب جهنم هلاک کند.

گفتم: آن پیرمرد که او را دیدم چه کسی بود؟

گفت: او همان عمل نیک و شایستهٔ تو بود به اندازه‌ای آن را ضعیف و ناتوان کردی که تاب و توان مقابله با عمل زشت تو را نداشت.

گفتم: دخترم، در این کوه چه می‌کنید؟

گفت: اطفال مؤمنان تا روز قیامت در اینجا ساکن هستند، ما در انتظار شما به سر می‌بریم که نزد ما بیایید تا برای شما شفاعت کنیم.

مالک بن دینار می‌گوید: سراسیمه و پریشان از خواب پریدم، آلات خلاف اسلامی را شکستم و تمام آنها را از خود دور کردم و با خداوند

۱ـ حدید / ۱۶.

مهربان، پیمانِ توبهٔ نصوح بستم [که دیگر اعمال خلاف شرع مرتکب نشوم]. الله تعالی نیز توبه‌ام را پذیرفت.(۱)

البته در این مورد، آثار و اخبار زیادی آمده است که ما به ذکر تعدادی از آنها بسنده نمودیم. و این مقدار از پند و اندرز و بیان حکایات، برای آن دسته از افراد، که با چشم بصیرت در آنها تدبر و اندیشه نمایند کفایت می‌کند.

تحفهٔ مؤمن

حاکم در «مستدرک» از حضرت عایشه رضی‌الله‌عنها روایت کرده است که پیامبر خداﷺ فرمود:

«الموتُ غَـنِيمةٌ والمَـعْصِيَةُ مُـصِيبةٌ والْـفَقْرُ رَحْمَـةٌ والْـغِنَى عُقُوبَةٌ»(۲)

«مرگ [برای انسان] بهره و منفعتی می‌باشد و معصیت و نافرمانی مصیبت و پریشانی را به همراه دارد، فقر و تهیدستی [که انسانها از آن متنفراند] رحمتی می‌باشد و توانگری و ثروتمندی عقوبت و کیفر را در پی دارد».

امام احمد و سعیدبن منصور(۳) با سند صحیح از محمود بن لبید(۴) روایت کرده‌اند که آن حضرتﷺ فرمود:

۱ـ الکواکب الدریة فی تراجم السادة الصوفية، ۱ / ۲۷۷؛ کشف الخفا، ۱ / ۱۵۰؛ الکبائر للذهبی، ص ۱۹۰.

۲ـ شعب الایمان، ۷۰۴۰.

۳ـ سعیدبن منصور شیخ الحرم، عالمی چیره دست و موثق بود، ت (۲۲۹ هـ / ۸۰۸ م)، سیر أعلام النبلاء، ۱۰ / ۵۸۶.

۴ـ محمودبن لبید بن عقبه از جملهٔ اصحاب بزرگوار می‌باشد، ت (۷۱ هـ / ۶۵۰ م)، سیر اعلام النبلاء، ۳ / ۴۸۵.

«اِثْنَتَان یَکرههما ابنُ آدم، یَکْرَه الموتَ وَ هُوَ خَیْرٌ له مِنَ الْفِتْنَةِ و یکرهُ قِلَّةَ المَالِ وَ قِلةُ المْالِ أقَلّ لِلْحِسَابِ»[۱]

«دو چیز هستند که آدمیزاد آنها را ناپسند می‌داند: مرگ را ناپسند می‌داند در حالی که مرگ برای او، از مصیبت و محنت بهتر می‌باشد و دیگر اینکه از کمبود مال و تهیدستی در رنج به سر می‌برد حال آنکه ثروتِ اندک، دارای حسابرسی کمتر و آسان‌تری می‌باشد».

امام بخاری و مسلم از ابوقتاده رضی الله عنه[۲] روایت می‌کنند که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و سلم بر جنازه‌ای گذر کرد و فرمود: «مســـتریح أو مســتراح مــنه» صحابه عرض کردند: ای رسول خدا، «مستریح» و «مستراح مـنه» چـه کسانی هستند؟ آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود:

«العَبْدُ المؤمنُ یَسْتَرِیحُ من تَعب الدُّنیا و أذاها إلی رَحْمَةِ اللهِ، والفَاجِرُ یَسْتَرِیحُ مِنه العبادُ والبلادُ والشَّجَرُ والدوابُ»[۳]

«چون بندهٔ با ایمان بمیرد از رنج و شکنجهٔ دنیا رهایی یافته و به رحمت الهی نایل می‌آید، اما چون فرد فاسق و فاجری بمیرد بندگان، شهرها، درختان و چهارپایان از شرّ و گزندِ او راحت و آسوده خاطر می‌گردند». [بنابراین، مراد از «مستریح» فرد مؤمن می‌باشد که با مُردن، از تمام مشکلات راحت می‌گردد و مراد از «مستراح منه» شخص فاسق و فاجری می‌باشد که با مرگ او، تمام‌موجودات به استراحت می‌پردازند].

۱ـ مجمع الزوائد، ۱۰ / ۲۵۷ ؛ مسند احمد، ۲۳۶۸۶. و صاحب «کشف الخفاء» گفته است «حدیث را احمد و سعیدبن منصور روایت کرده‌اند» اما در کتاب «سنن» ایشان، این حدیث نیامده است.

۲ـ ابوقتاده انصاری سلّمی، اسم او «حارث بن ربعی می‌باشد» که در غزوهٔ احد و صلح حدیبیه شرکت داشت، ت (۵۴ هـ / ۶۷۳ م)، أسدالغابة، ٦ / ۲۵۰.

۳ـ بخاری، الرقائق سکرات الموت، ٦۱۴۷ ؛ مسلم، الجنائز، ما جاء فی مستریح و مستراح، ۹۵۰ ؛ ترمذی: الرقائق ؛ سکرات الموت، ٦۱۴۷.

سـعیدبن مـنصور در کـتاب «سُـنن» و ابـن جـریر در تـفسیرش از ابودرداء ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: برای هر فردِ مؤمن و کـافر مـرگ بهتر می‌باشد.[۱] هر کس این گفته‌ام را نمی‌پذیرد به این آیات قرآن مجید توجّه کند که خداوند در مورد مؤمنان می‌فرماید:

﴿و مَا عِنْدَاللهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ﴾[۲]

«آنچه (از لذّتهای روحانی و الطاف بیکران صمدانی) در پیشگاه یزدان است برای نیکان بهتر (از متاع فانی جهان) است».

و در مورد کفار می‌فرماید:

﴿وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خيرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْماً و لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾[۳]

«کافران گمان نبرند که اگر به آنها مهلت می‌دهیم به صلاح آنان است، بلکه به آنها فرصت می‌دهیم تا بر گناهان خود بیفزایند و برای آنان عذاب خوارکننده‌ای است».

امام احمد ﷺ و ابن ابی شیبه از ابودرداء ﷺ روایت می‌کنند که از وی (ابودرداء) سؤال شد: برای دوست خود چه می‌پسندی؟ گفت: «مرگ او را».[۴]

در جای دیگر می‌فرماید: «سلام بهترین هدیه، و مرگ محبوب‌ترین سعادت و نیکبختی برای مؤمن می‌باشد».[۵]

۱ـ طبق تحقیق، چنین سخنی که به ابودردا منسوب باشد یافته نشده است. اما صاحب «محاضرات» این سخن را به ابن مسعود نسبت داده است، ۴ / ۴۹۷.

۲ـ آل عمران / ۱۹۸.

۳ـ آل عمران / ۱۷۸.

۴ـ الزهد لاحمد، ۱۷۳.

۵ـ مرجع سابق، ۱۷۴.

ابن ابی شیبه از عبادة بن صامت رضی الله عنه[1] نقل کرده است: که فرمود: «برای دوست خود آرزو می‌کنم که مرگ او زودتر فرا رسد».

خطابی[2] می‌گوید: برخی از یاران ما، این اشعارِ منصور بن اسماعیل[3] را نزد ما خواندند:

قد قلت إذا مَدّحوا الحياةفأكثروا　　في الموت ألف فضيلة لا تعرف
منها أمان لِقَائه بلقائِهِ　　و فراق كل معاشرٍ لا يَنصف[4]

«این قدر مسلّم است که هرگاه مردمان، دنیا را تعریف و تمجید کنند در ستایش و مدح آن زیاده‌روی می‌نمایند در حالی که در «مُردن» هزاران فضیلت و برتری است که ناشناخته می‌باشد.
از آن جمله: با آمدن مرگ، انسان مؤمن در پناه و امن خداوند سبحان قرار می‌گیرد، و دیگر اینکه با نوشیدن جام مرگ از هر همنشین غیر منصف جدا می‌شود».

خطابی از حافظ اشعار زیبای عباس ابن احنف[5] را این گونه نقل می‌کند:

۱ـ عبادة بن صامت، یکی از یاران بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه وسلم که در تمامی صحنه‌های جنگ حضور داشت. ت (۴۵ هـ / ٦٢۴ م)، المعارف، ۲۵۵.

۲ـ احمدبن محمدبن ابراهیم خطاب بستی، ایشان دارای تصانیف زیادی می‌باشد، ت (۳۸۸ هـ / ٩٦٧ م)، تذكرة الحفاظ.

۳ـ منصوربن اسماعیل ابوالحسن تمیمی، شخصی نکته سنج و زبردست بود، ت (۳۰٦هـ / ۸۸۵م)، سير أعلام النبلاء، ۱۴ / ۲۳۸.

۴ـ معجم الادباء، ۱۹ / ۱۸۵.

۵ـ عباس بن احنف، از شاعران نامی و مشهور، که دارای غزلهای ممتاز و دل پسند می‌باشد. ت (۱۹۲ هـ / ۷۷۱ م)، تاریخ بغداد، ۱۲ / ۱۲۷.

یبکی رجالٌ علی الحیاة و قد أفنی دُموعی شَوق إلی الأَجلِ
أمُوتُ قبل أن یُغَیرنی الـ دهر فإنی من عِملی علی وجلٍ(۱)

«بسیاری از مردم به خاطر زندگی اشک می‌ریزند. امّا اشتیاق و علاقه به مرگ، اشکهای مرا به اتمام رسانیده است.
من قبل از دگرگونی روزگار، به سراغ مرگ می‌روم، چرا که از کردارم در بیم و هراس به سر می‌برم».

شاعری در این مورد چه زیبا سروده است:

جَزَی الله عنّا الموت خیراً فإنّه أبرّ بنا من برّ اُم و أرأَف
یعجلُ تخلیص النفوس من الأذی و یُدنی من الدّار الّتی هی أشْرَفُ

«خداوند متعال، مرگ را از جانب ما، جزای خیر مرحمت فرماید، زیرا او نسبت به ما از مادر، مهربان‌تر و دلسوزتر می‌باشد.
مرگ به سرعت روح و روان را از شکنجه‌ها و مشقّتها رها می‌کند و انسان را به سرایی با شکوه‌تر و زیباتر از این سرای، نزدیک می‌کند».

مذمّت دنیا و آمادگی برای مرگ

جابربن عبدالله انصاری(۲) می‌فرماید: روزی همراه حضرت علی از مدینه خارج شدم در مسیر راه، لحظه‌ای در احوال دنیا و پریشانیهای آن اندیشیدم سپس آه سردی کشیدم و گفتم: ای امیرمؤمنان، در مورد چگونگی دنیا و مصایب آن و همچنین مکر و نیرنگِ آن فکر کردم که چگونه ما را غافل و دلباختهٔ خود نموده است. حضرت علی

۱ـ دیوان العباس، ص ۲۲۱، شماره ۴۲۹. در آنجا آمده است:
...أن یغیرنی الـ دهر فإنی منه علی وجلٍ
۲ـ جابربن عبدالله بن عمرو بن حرام، از یاران بزرگوار رسول خدا و از اهلِ بیعت رضوان می‌باشد، ت (۷۸ هـ / ۶۵۷ م)، شذرات الذهب، ۱ / ۸۴.

فرمود: ای جابر، دنیا حقیرتر و فرومایه‌تر از آن است که انسان خردمند و دانا، فریفته و دلباختهٔ آن گردد.

«ای جابر، تمام زیبائیها و لذّتهای دنیا، در شش چیز خلاصه می‌شود که عبارتند از: خوردنیها، نوشیدنیها، ازدواجها، پوشیدنیها، بوئیدنیها و شنیدنیها.

[اکنون بدان که] لذت بخش‌ترین و گواراترین خوردنی دنیا و نوشیدنی آن، عسل می‌باشد که از حشره‌ای به نام «زنبور» تولید می‌شود.

اما لذت جویی توسط ازدواج، چیزی جز در اختیارگرفتن پیشاب دان نیست.

و فاخرترین و با شکوه‌ترین پوشیدنی دنیا، ابریشم می‌باشد که از حشره‌ای به نام «کرم ابریشم» به وجود آمده است.

و عطرآگین‌ترین و دلاویزترین بوییدنی آن، مشک می‌باشد که از خون چهارپایی به نام «آهوی ختن» به دست می‌آید.

و دل‌انگیزترین و مطبوع‌ترین شنیدنی دنیا، صدای تار [یکی از آلات موسیقی] می‌باشد که سراسر گناه و معصیت است».[1]

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿واتَّقُوا اللهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُم مُلَقُوهُ﴾[2]

از خدا، خویشتن را برحذر دارید و بدانید که شما او را ملاقات خواهید کرد (و از شما دربارهٔ اعمال و اقوالتان پرسیده خواهد شد).

در جای دیگر می‌فرماید:

۱ـ المواعظ و المجالس، ص ۴۴.
۲ـ بقره / ۲۲۳.

﴿إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا كَمَآءٍ أَنْزَلْنٰهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعٰمُ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَ ازَّيَّنَتْ وَ ظَنَّ أَهْلُهَآ أَنَّهُمْ قٰدِرُونَ عَلَيْهَآ أَتٰهَآ أَمْرُنَا لَيْلاً أَوْ نَهَاراً فَجَعَلْنٰهَا حَصِيداً كَأَنْ لَّمْ تَغْنَ بِالأَمْسِ كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْاٰيٰتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾(۱)

حال دنیا (از حیث زوال و فنا و از میان‌رفتن نعمت آن) همانند آبی است که از آسمان می‌بارانیم و بر اثر آن گیاهان زمین که انسانها و حیوانها از آنها می‌خورند (و استفاده‌می‌کنند، می‌رویند و) به‌هم می‌آمیزند تا بدانجا که زمین (در پرتو آن) کاملاً آرایش‌وزیبایی می‌گیرد و آراسته و پیراسته می‌گردد و اهل زمین یقین می‌کنند که بر زمین تسلط دارند (و حتماً می‌توانند از ثمرات و غلاّت و محصولات آن بهره‌مند شوند. در بحبوحهٔ این شادی و درگیراگیر این سرسبزی و آراستگی) فرمان ما (مبنی بر در هم کوبیدن و ویران کردن آن) در شب یا روز در می‌رسد (و با بلاهای گوناگون، از قبیل: سرمای‌سخت، تگرگ شدید، سیل،طوفان و غیره آن‌را نابود می‌سازیم) و گیاهانش را از ریشه برآورده و درووده و نابودش می‌کنیم. انگار دیروز در اینجا نبوده است ما (بدین‌وضوح) آیه‌های خویش را برای قومی تشریح و تبیین می‌کنیم که می‌اندیشند (و می‌فهمند).

همچنین می‌فرماید:

﴿وَ مَاالْحَيَوٰةُ الدُّنْيَآ إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدَّارُ الْاٰخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾(۲)

زندگی دنیا (که کافران تنها آن را زندگی می‌دانند) سرگرمی و بازیچه‌ای بیش نیست، و سرای آخرت (جهان حقیقی است و) برای پرهیزگاران بهتر (از این جهان فانی) است. آیا (این امر بدیهی را) نمی‌فهمید (و سود و زیان خود را نمی‌دانید).

۱ـ یونس / ۲۴.

۲ـ انعام / ۳۲.

سرورم ابراهیمِ بازی با اشاره به این آیهٔ کریمه، دنیا را در قالب شعر چنین توصیف می‌کند:

لَعِبٌ و لَهْوٌ و زِينةٌ و تَـفَاخُرٌ عَرضٌ معدٌ لِلزَّوَالِ و لِلْفَنَا
خَــدَّاعَــةٌ عــزارةٌ نَكَـارَةٌ ما بَـلَّغَتْ لخليلِهَا قـطُ المُـنا
اليوم عندك جَاهها و خِدَامها و غداً تراه بكف غيرك مُقْتَنا

«دنیا بازیچه، سرگرمی، زینت و فخر فروشی بیش نمی‌باشد، دنیا نمایش و صحنه‌ای می‌باشد که در معرض فنا و زوال قرار دارد.
دنیا، موجودی فریبکار، نکوهیده و ناپسند می‌باشد که هرگز دوستداران خود را به آرزوهایشان نمی‌رساند.
مقام و منصب و چاکرانش امروز نزد تو می‌باشند اما فردا آنها را در دست دیگران مشاهده می‌کنی».

البته آیات و احادیث زیادی وجود دارد که به ناچیز بودن دنیا و بی‌ارزش بودن آن اشاره می‌کند.

سهل بن سعد[۱] در حدیثی که ترمذی آن را صحیح قرار داده است نقل می‌کند که رسول گرامی اسلام فرمود:

«لو كانَتِ الدنيا تَعْدِلُ عندالله جَنَاح بَعُوضة ما سَقَىٰ كـافراً منها شربة مَاءٍ»[۲]

«اگر دنیا به نزد خداوند سبحان به اندازهٔ پَر پشه‌ای ارزش می‌داشت الله ـ رب العزّت ـ جرعه‌ای از آب دنیا را به کافر نمی‌نوشانید».

در حدیث دیگر آن حضرت ﷺ می‌فرماید:

۱ـ سهل بن سعد بن مالک، پدر ایشان از جملهٔ اصحاب بزرگوار رسول خدا بود که در زمان حیات آن حضرت ﷺ وفات نمود، ت (۹۱ هـ / ۶۱۰ م)، سیر أعلام النبلاء، ۳ / ۴۲۲.
۲ـ ترمذی، الزهد، باب هوان الدنیا، ۲۳۲۱.

«مَالی و لِلدُّنیا إنَّما مثلی و مَثلُ الدُّنیا کمثل رَاکب قَالَ فی ظل شجرة ثم رَاحَ و تَرَکَهَا»(۱)

«مرا با دنیا چه کار است، همانا حال من و دنیا همانند مسافری می‌باشد که در سایهٔ درختی برای لحظه‌ای استراحت نماید سپس آن را ترک کرده و به راه خود ادامه دهد».

اکنون برای هر انسان خداترس شایسته است تا در ناپایداری دنیا و فناپذیری آن بیندیشد و آن را برای اهل آن رها کند و در سرای باقی و جاودانه تعمّق کند و درصدد یافتن آن برآید و به عمران و آبادانی آن بپردازد. چنانچه برخی از عارفان به برادران خود چنین توصیه می‌کردند: «آخرت را هر روز با دلهایتان دیدن کنید و صحنه‌های تکان دهندهٔ آن را با ذهنهایتان مشاهده نمایید و با اندیشه و افکارتان قبرها را بالش خود سازید و یقین کنید که تمام اینها بدون شک و تردید به منصهٔ ظهور خواهد رسید.

شاعر چه زیبا این صحنه‌ها را به تصویر کشیده است:

ألا أیُّهَا النَاسی لیوم رَحیله
أراك عن الموتِ المفرّق لَاهیا
ولا تَرْعوی بالظَّاعنین إلی البلا
و قد ترکواالدنیا جمیعاً کما هیا
وَ لم یخرجوا إلّا بقُطْنٍ و خرقةٍ
و ما عَمَروا مِنْ مَنْزِلٍ ظَلَّ خَالِیا
وهم فی بطون الأرض صرعی جفاهم
صدیقٌ و خِلٌّ کان قبلُ موافیا

۱ـ ابن ماجه فی الزهد، ۴۱۰۹؛ ترمذی فی الزهد، ۲۳۷۸.

و أنت غــداً أو بـعده فی جـوارهـم
وحــيداً فــريداً فی المـقابر ثـاويا
جَفَاك الذی قد كـنت تـرجـو وِدَادَهُ
و لَمْ تَــرَ إنســاناً لعــهدك وَافــيا
فكـــن مســتعداً للــحِمام فــإنَّهُ
قــريب و دَعْ عــنك المـنا و الأمـانيا

«هان! ای کسی که روز سفر و کوچ نمودنت را به فراموشی سپرده‌ای، تو را این‌گونه می‌بینم که از مرگ وحشتناک و جدایی افکننده غافل و بی خبری! تو از جهالت و نادانی دست‌بردار نیستی حال آنکه کوچ کنندگانِ به سوی بلا و مصیبت را مشاهده می‌کنی که دنیا را به طور کلی رها نمودند و رفتند.
آنها جز با مقداری پنبه و قطعهٔ پارچه از سراچهٔ دنیا خارج نشدند، و منزلهایی که به آبادانی آنها همت گماشته بودند خالی از سکنه گشته است.
آنها در دل زمین مدهوش افتاده‌اند و دوستان صمیمی و آشنایان باوفا از آنها دوری گزیده‌اند.
تو نیز فردا یا فرداهای دیگر در مجاورت آنها قرار خواهی گرفت و تک و تنها در گورستان اقامت خواهی کرد.
آن کس که امید محبت و دوستی او را داشتی از تو کناره‌گیری نموده است و هیچ فردی را نمی‌یابی که به عهد تو وفا کند.
اکنون امیدها و آرزوها را رها نما و خود را برای مرگ آماده و مهیا کن که این قاصد به زودی سر خواهد رسید».

از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که فرمود: چون روز قیامت فرا رسد دنیا به شکل و هیئتِ پیرزنی موخاکستری با نیشهای آبی رنگ که بسیار بد قیافه و نفرت‌انگیز است آورده می‌شود به طوری که هر کس او را می‌بیند از او متنفر و بیزار می‌گردد. او بر خلایق عرضه می‌گردد و به آنها گفته می‌شود: این را می‌شناسید؟ گویند: ما از شناختن این (موجود کریه و زشت)

به خدا پناه می‌بریم! آنگاه به انسانها گفته می‌شود: این همان دنیایی می‌باشد که در آن به خود می‌بالیدید و به یکدیگر فخرفروشی می‌کردید و برای به دست آوردن آن با یکدیگر مبارزه و پیکار می‌نمودید.

یحیی بن معاذ[1] می‌فرماید: «فرد عاقل و خردمند کسی است که پیش از اینکه دنیا او را رها کند دست از آن بردارد و قبل از اینکه به قبر در آید آنجا را [با اعمال نیک و شایسته] بنا نموده و مزین کند و پیش از اینکه به درگاه خداوند متعال حاضر شود او را از خود راضی و خشنود گرداند».

آری، ایمان داشتن به سفر آخرت و باور کردن آن، می‌طلبد که انسان زاد و توشهٔ لازم را فراهم نماید؛ چنانچه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿و تَزَوَّدُوا فإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوٰى﴾[2]

«توشه برگیرید (برای سرای دیگرتان و بدانید) که بهترین توشه پرهیزگاری است».

چون انسان به فرجام خویش و پیامدهای ناگهانی، و حوادثی که مانع عمل کردن می‌شود یقین کند، ناگزیر باید بذر اعمال شایسته را قبل از فرا رسیدن آن حوادث بیفشاند، و هرگاه به مرگ ایمان داشته باشد و بداند که آن مهمانی است که به زودی سر می‌رسد، بر اوست که با انجام اعمال شایسته و دوری از معصیت و گناه، خود را برای آن آماده و مهیا نماید، زیرا انسان نمی‌داند که این مهمان، چه زمانی به سراغ او می‌آید و او را در کام خود فرو می‌برد.

۱ـ یحیی بن معاذ از مشایخ بزرگوار می‌باشد که سخنان و پند و اندرزهای خیرخواهانهٔ ایشان زبانزد همگان است. ت (۲۵۸ هـ / ۸۳۷ م)، تاریخ بغداد، ۱۴ / ۳۰۸.

۲ـ بقره / ۱۹۷.

شاعر چه زیبا سروده است:

دَعِ الدُّنیا و لا تَـرکَن إلیهـا   و مع من فَرَّ مِنها سَلْ سَبِیلاً
عَسَاكَ بِتَرکها تَحظـی بـدارٍ   بها عـیناً تُسـمَّی سَـلْسَبیلاً

«ترک دنیا کن، و به آن مایل مشو! و با پشت کردن به دنیا، همراهی کسانی را برگزین که راه راست را اختیار نموده‌اند.
امید است! با ترک کردن آن، به سرایی نایل آیی که در آن چشمه‌ای به نام «سلسبیل» وجود دارد».

دیگری در مورد دنیا چنین می‌سراید:

تَسلّ عن الدّنـیا و کـن مُـتَجنِّباً   زَخَارِفَها وَاعْتَد لِـلسَّیْرِ والسـفر
ولا تلتمس منها سوی ستر عورة   و قُوت کَفَا وَارْضَ مِنها بما حَضر
و إِیّـاكَ یـوماً تَشْـتملك مَـالُهَا   فکم من غَنی بعد مالٍ قَد افـتقر
و ماهی إلاّ دار یُـسر و عُـسرة   وفَرح وأَحزان و فی صَفوها کَدَر
إذا جَمَعت شَمْلاً سَـعَتْ فی فِـراقـه   وکَمْ أَخْرَبت قَصْراً وکَمْ عَمرت حُفَر

«راه گریز از دنیا را برگزین و از تجمّلاتِ فریبندهٔ آن دوری کن و خود را برای سفر آماده و مهیّا نما!
از دنیا، جز پارچه‌ای که بدنت را بپوشاند و قوتی که بسنده باشد درخواست مکن و با اندک بضاعتی که از دنیا برایت میسّر گردیده راضی و خشنود باش!
برحذر باش از آن روزی که دارایی و ثروت دنیا را به دست آوری! که چه بسیار ثروتمندانی، دچار فقر و تهیدستی شدند.
دنیا سراچهٔ دارایی و تنگدستی، شادمانی و اندوه می‌باشد حتی در پیراستگی آن، نابسامانی و آشفتگی وجود دارد.
اگر جمعی را به هم پیوند دهد، در متفرّق کردن آنها از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کند. چه بسیار قصرهایی که آنها را ویران نموده و چه بسیار چاله‌هایی که به آنها صورت آبادی و آبادانی بخشیده است».

امام شافعی‌ﷺ انسانهای شایسته و هوشیار را این گونه توصیف می‌کند:

إن لِلهِ عباداً فُطناً طَلَّقُوا الدُنیا و خَافوا الفتنا
نظروا فیها فَلمّا عَلِمُوا أَنّها لَیْسَتْ لِحَيٍ وَطَناً
جَعَلُوها لُجَّةً وَاتَّخَذُوا صالحَ الأعْمالِ فیها سُفُناً[1]

«خداوند سبحان بندگانی زیرک و هوشیار دارد که دنیا را رها کردند و از فتنه‌ها ترسیدند.
به دنیا نظر انداختند چون دانستند در آن برای زنده وطن و منزلی نیست.
آن را بسان گردابی دانستند و از اعمال نیک و شایستهٔ خود، برای گذشتن از آن، کشتی‌هایی ساختند».

سرورم، حاصل سخن این است که نیک بختی و کامیابی در بی‌اعتنایی نمودن به دنیاست نه در به دست آوردن آن، در ترک کردن آن است نه در رسیدن به آن.

عمربن عبدالعزیزﷺ می‌فرماید: «اگرچه مرگ حقیقتی انکارناپذیر می‌باشد اما مردم به این واقعیت چنان می‌نگرند که گویا در آن شک و تردید دارند و بدین خاطر است که خود را برای آن آماده و مهیا نمی‌کنند».

اخبار و آثار زیادی در این مورد وجود دارد که ما به همین قدر اکتفا نمودیم. برای تحقیق بیشتر به کتابهای عارفان مراجعه شود.

۱ـ دیوان شافعی، ۱۰۱.

یادی از قطع کنندهٔ لذّتها

ابن جوزی در حدیث معراج آورده است که تمام دنیا در جلوی حضرت عزرائیلؑ مانند طشتی می‌باشد که در دسترس یکی از شما قرار دارد، به گونه‌ای بر آن مسلط است که در هر نقطه‌ای از جهان پهناور، بخواهد جان انسانی را قبض نماید، می‌تواند.

در «تذکره»[۱] آمده است: یکی از پیامبران به ملک الموت گفت: آیا نزد شما پیک و قاصدی وجود ندارد که پیش از خود بفرستی تا مردم محتاطانه عمل نمایند و از آمدن شما در بیم و هراس باشند؟ گفت: آری، به خدا سوگند! قاصدها و پیکهای زیادی از قبیل: کم و کاستیها [در جان و مال]، بیماریها، پیری و کهنسالی، و ضعف در قوهٔ بینایی و شنوایی نزد من می‌باشد که پیش از آمدنم آنها را می‌فرستم و چون آن فرد پند نپذیرد و از نافرمانی و معصیت توبه نکند خودم به سراغش می‌روم و چون ارادهٔ قبض روح او را نمایم او را خطاب قرار داده می‌گویم: آیا قاصدهای متعدد نزد تو نفرستادم؟ آیا هشدار دهندگانِ مرگ، یکی بعد از دیگری نزد تو نیامدند؟ [اکنون بدان!] من همان قاصدی هستم که بعد از من قاصد دیگری نخواهد آمد، من همان بیم دهنده‌ای می‌باشم که بعد از من، بیم دهندهٔ دیگر نخواهد آمد.

از طبرانی و ابونعیم روایت است: که ملک الموت برای گرفتن جان یکی از «انصار» آمده بود چون بر بالای سر او قرار گرفت رسول گرامی اسلام به او نگریست و گفت: ای ملک الموت، با این دوست من با ملایمت و مهربانی رفتار کن، زیرا او فرد مؤمن و دینداری می‌باشد.

۱ـ التذکرة للقرطبی، ۱ / ٦٩.

ملک‌الموت گفت: ای رسول خدا، شادمان باش و چشم روشنی باد تو را که من نسبت به هر فرد مؤمن، خوش رفتار و مهربان می‌باشم.(۱)

نخستین منزل آخرت

قبر نخستین منزل آخرت می‌باشد. حضرت عثمان رضی الله عنه از رسول گرامی اسلام روایت می‌کند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود:

«ما رَأَیْتُ مَنْظَراً فَظِیعاً إلَّا والقَبْرُ أَفْظَعُ مِنْه»(۲)

«هیچ منظره و صحنه‌ای وحشتناک‌تر از قبر ندیدم».

بدین سبب بود که هرگاه حضرت عثمان رضی الله عنه بر قبری گذر می‌کرد آن‌قدر اشک می‌ریخت که محاسن مبارک بر اثر ریزش شدید اشکها خیس می‌گشت. به او گفته شد: سبب چیست که از یاد بهشت و جهنم گریه نمی‌کنی اما با دیدن قبر به گریه می‌افتی [تا جایی که این حالت به تو دست می‌دهد؟] حضرت عثمان رضی الله عنه این حدیث را برای آنها بیان می‌کرد.

اخرج الطبرانی فی الاوسط عن أبی هریرة رضی الله عنه قال

«خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی جنازة إلی قبر، فقال: ما یأتی علی هذا القبر یوم إلّا و ینادی بصوت طلق: یا ابن آدم کیف نَسیتَنی أَلَمْ تَعْلَمْ أنّی بَیْتُ الوَحْدةِ و بَیْتُ الغُربَةِ و بَیْتُ الوَحْشَةِ و بَیْتُ الدُّودِ و بَیْتُ الضیق إلّا عَلی مَنْ وَسَعَی الله علیه»

۱ـ کنزالعمال، ۴۲۸۱۰. این قصه برگرفته شده از حدیث طولانی می‌باشد. المعجم‌الکبیر للطبرانی، ۴ / ۲۷۱.

۲ـ الترمذی، الزهد، أول منازل‌الآخرة القبر، ۲۳۰۹؛ ابن‌ماجه، الزهد، باب ۳۲، شمارة (۴۲۶۷)؛ حاکم در مستدرک: ۱ / ۳۷۱.

«ثم قال علیه السلام: «إِنَّه لروضة من رِیاض الجنة أو حُفرة من حُفرالنار»[1]

طبرانی از حضرت ابوهریرةﷺ روایت می‌کند که: روزی همراه رسول خداﷺ با جنازه‌ای به قبرستان رفتیم، آن حضرتﷺ فرمود: روزی بر این قبر نمی‌گذرد مگر اینکه با صدای شیوا و رسا فریاد سر می‌دهد: ای فرزند آدم، چگونه مرا به فراموشی سپرده‌ای؟! آیا ندانستی که من خانهٔ تنهایی و غربت هستم، خانهٔ وحشت و خانهٔ کرمها؟ آیا ندانستی که من خانه‌ای تنگ و تاریک هستم مگر بر آن کسی که خداوند مرا فراخ و وسیع گرداند؟ سپس آن حضرتﷺ به سخنانش ادامه داد و فرمود:

«همانا قبر یا باغچه‌ای از باغچه‌های بهشت است و یا حفره‌ای از حفره‌های جهنم».

ابن ابی الدنیا از محمد بن صبیح خبری به این مضمون نقل کرده است: هرگاه فردی در قبر نهاده شود برخی از مردگان که در جوار او قرار دارند او را چنین خطاب می‌کنند: ای آن کسی که بعد از مرگ برادرانِ خود، در دنیا باقی ماندی، آیا مرگِ ما، برای تو سرمشق نبود تا پند بگیری؟ آیا در سبقت گرفتن ما بر شما [و روان شدن ما به سوی گورستان] هیچ فکر و اندیشه‌ای، به تو دست نداد؟ و چون در چنگال مرگ قرار گرفتیم مشاهده نکردی که چگونه در نابسامانیها و اوضاع دلخراش گرفتار شدیم؟ آیا اعمال از دست رفته را جبران نمودی؟

قطعه‌های مختلف زمین این‌گونه او را ندا می‌دهند: چرا از افراد خانواده‌ات که در دل من پنهان شده‌اند درس عبرت نگرفتی!؟

۱ـ الترمذی، صفة القیامة، ۲۴۶۲؛ الترغیب و الترهیب، ۴۸۸۵؛ مجمع الزوائد، ٦٢٥٢.

حضرت ابوذر﵁ می‌فرمود: آیا شما را از آن روزی که فقیر و تهیدست می‌گردم آگاه نکنم؟ آن روز زمانی است که در قبر نهاده شوم.(۱)

کُرزبن وبره﵀(۲) هرگاه قبری مشاهده می‌کرد به گریه می‌افتاد و می‌گفت: ای کاش! مادرم نازای می‌بود و مرا به دنیا نمی‌آورد، زیرا فرزندش برای مدت طولانی در قبر بازداشت و محبوس می‌گردد و بعد از آن صحنه‌های وحشتناک و دلخراشی می‌باشد که خردسالان را پیر می‌گرداند.

حسن بن صالح﵀(۳) چون قبری را مشاهده می‌نمود گریه می‌کرد و می‌گفت: ای قبرها، ظاهر شما چه زیبا و آراسته است اما مصیبت و بدبختی در درون شما می‌باشد.(۴)

در حدیث آمده است:

«ما مِنْ ليلة إلّا مُناد يُنادي: يا أهل القبور من تغبطون اليوم؟ فيقولون: نغبط أَهْلَ المَسَاجد إنَّهم يَصومون و لا نصوم و يصلّون و لا نصلّي و يَذْكُرُونَ اللهَ و لا نذكُره»(۵)

«هیچ شبی سپری نمی‌شود مگر اینکه منادی ندا سر می‌دهد: ای ساکنین گورستان، بر چه کسانی غبطه می‌خورید؟ گویند: بر اهل مساجد، زیرا آنها روزه می‌گیرند و نماز می‌خوانند ولی ما از روزه گرفتن و نماز خواندن محروم می‌باشیم. آنها ذکر خداوند سبحان را ورد زبان می‌کنند اما از ما چنین عملی متصور نیست».

۱ـ تسلیة اهل المصائب، ۱۷۱؛ احیاء علوم الدین، ۴ / ۴۸٦.

۲ـ کُرزبن وَبَرة حارثی کوفی، فردی عبادتگزار و زاهد بود، در هیچ مکانی ساکن نمی‌شد مگر در آنجا مسجدی بنا می‌کرد. از تاریخ وفات این بزرگوار اطلاع کافی در دست نیست ولی این قدر مشخص است که تا سال ۹۸ هـ می‌زیسته است. حلیة الأولیاء، ۵ / ۷۹.

۳ـ از ائمه و بزرگان اسلام بود که در فن حدیث از افراد ثقه و مورد اعتماد به شمار می‌آمد، ت (۱٦۹ هـ / ۷۴۸ م)، طبقات الحفاظ، ۹۲.

۴ـ احیاء علوم الدین، ۴ / ۴۸٦.

۵ـ کشف الخفاء، ۲ / ۲۵۰.

شقیق بلخی‌﷫ می‌فرمود: «هر آن شخصی که پیوسته قبر را به خاطر آورد، قبر برای او باغی از باغهای بهشت خواهد بود و هر کس آن را به فراموشی بسپرد برای او گودالی از جهنم خواهد گشت».[۱]

ربیع بن خیثم[۲] در منزل خود قبری حفر نمود هرگاه احساس سنگدلی می‌کرد در آن داخل می‌شد و در مورد قبر و مشکلاتِ جانفرسای آن، می‌اندیشید و تا صبح بر همین حالت باقی می‌ماند.

یک مرتبه وارد قبر می‌شود و پیوسته این فرمودهٔ خداوند سبحان را تکرار می‌کند:

﴿قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّیٓ أَعْمَلُ صَالِحاً فیما تَرَکْتُ﴾[۳]

«می‌گوید: پروردگارا، مرا (به دنیا) باز گردانید تا اینکه کار شایسته‌ای بکنم و فرصتهایی را که از دست داده‌ام جبران نمایم».

آنگاه خود را مورد خطاب قرار می‌داد و می‌گفت: ای ربیع، تو را بازگردانیدیم هم اکنون تو در دنیا هستی پس از جا برخیز و نمازت را اقامه کن.

با گفتن این جملات، از قبر خارج می‌شد.[۴]

۱ـ تنبیه المغترین، ۲۶۲.

۲ـ ربیع بن خیثم بن عائذ، امام و پیشوائی والأمقام و عابد و از دانشمندان زیرک و نامی به شمار می‌آمد. ت (۶۵ هـ / ۶۴۴ م)، حلیة الأولیاء، ۲ / ۱۰۵.

۳ـ مؤمنون / ۱۰۰-۹۹.

۴ـ احیاء علوم الدین، ۴ / ۴۸۶.

بازپرسان قبر

نکیر و منکر آزمایش کنندگان و بازرسان قبر می‌باشند.

از حضرت ابوهریره‌ﷺ روایت است که رسول گرامی اسلام فرمود: چون میّت در قبر نهاده می‌شود دو فرشتهٔ سیاه رنگ با چشمان نیلگون نزد او می‌آیند. به یکی از آنها «منکر» و به دیگری «نکیر» گفته می‌شود. از مرده سؤال می‌کنند که در مورد این شخص (رسول اکرمﷺ) چه می‌گفتی؟ او همان حرفهایی که در دنیا راجع به آن حضرتﷺ گفته بود عرض می‌کند:

«هو عبدالله و رسوله أشهد أن لا إله إلا الله و أنّ محمداً رسول الله»

«او بندهٔ خدا و فرستادهٔ اوست، گواهی می‌دهم هیچ معبودی جز خدای یکتا نیست و محمد رسول و فرستادهٔ اوست».

فرشتگان عرض می‌کنند: می‌دانستیم که چنین می‌گویی. آنگاه قبرش از هر طرف هفتاد ذرع وسیع می‌گردد و سراسر آن را نور فرا می‌گیرد و به او گفته می‌شود: اکنون [راحت و آرام] بخواب! او می‌گوید: به نزد خانواده‌ام بر می‌گردم و آنها را از این موفقیت باخبر می‌کنم. فرشتگان می‌گویند:

«نَمْ کَنومة العروس الّذی لا یوقظه إلا أحب أهله إلیهِ»

اکنون [با خیال راحت و وجدان آرام] همانند عروسی که جز عزیزترین فرد خانواده‌اش او را بیدار نمی‌کند به استراحت بپرداز!

او نیز با خاطری آسوده به خواب ناز فرو می‌رود تا اینکه خداوند متعال او را از آرامگاهش برانگیخته می‌کند. اما اگر آن شخص منافق و بد

عمل باشد ـ العیاذ بالله ـ در جواب فرشتگان می‌گوید: از مردم شنیده‌ام که چیزهایی [راجع به این شخص] می‌گفتند من هم گفته‌های آنان را تکرار کردم، اما اکنون در این مورد چیزی نمی‌دانم.

فرشتگان می‌گویند: می‌دانستیم که چنین می‌گویی. آنگاه به زمین دستور می‌رسد که بر او جمع شود [و او را در خود فرو بَرَد] ، زمین [طبق دستور] جمع می‌شود و چنان فشاری بر او وارد می‌کند که دنده‌هایش درهم فرو می‌رود و به همین صورت این شخص همواره در قبر، مورد عذاب و شکنجه قرار می‌گیرد تا اینکه خداوند متعال او را برانگیخته می‌کند.(۱)

حاکم و بیهقی و دیگر راویان از حضرت عمر رضی الله عنه روایت می‌کنند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: ای عمر، آنگاه که در مکانی کم وسعت [به نام قبر] قرار بگیری و منکر و نکیر را مشاهده نمایی، چه حالی خواهی داشت؟ گفتم: ای رسول خدا، منکر و نکیر چه کسانی هستند؟ فرمود: آنها آزمایش کنندگان قبر و بازپرسهای آن می‌باشند؛ (صفت آنها این‌گونه است که) با نیشهای خود به کندوکاوِ زمین و حفر کردن قبر می‌پردازند، [موهایشان از بلندی بر زمین کشیده می‌شود] به طوری که بر روی آنها قدم می‌گذارند؛ صدایشان همانند تندر، غرنده و درهم کوبنده می‌باشد و چشمهایشان بسان برق، خیره کننده و رباینده است؛ همراه آنها گرزی وجود دارد که اگر اهل منٰی جمع شوند توانایی و یارای بلند کردن آن را ندارند در حالی که برداشتن آن (گرز) برای آنها، از حمل نمودن عصای من، آسان‌تر می‌باشد. آنها تو را مورد پرس و جو و امتحان قرار می‌دهند.

۱ـ الترمذی، الجنائز، باب عذاب القبر، ۱۰۷۱؛ صحیح ابن حبان، ۳۱۱۷.

اگر روی بگردانی و پهلو تهی کنی چنان ضربه‌ای بر پیکرت وارد کنند که به خاکستر تبدیل شوی.

گفتم: ای رسول خدا، آیا در آن روز، من بر همین حالت خود قرار دارم و عقل و شعور مرا همراهی می‌کند؟ حضرت پیامبر ﷺ فرمودند: آری، حضرت عمر رضی الله عنه عرض کرد: پس در این صورت آنها را کفایت کرده و پاسخگوی آنها خواهم بود.[۱]

امام احمدبن حنبل و نکیر و منکر

عبدالله فرزند احمدبن حنبل[۲] می‌گوید: بعد از وفات پدرم، او را به خواب دیدم گفتم: پدرم، الله تعالی با تو چگونه رفتار کرد؟ گفت: مرا بخشید. گفتم: آیا نکیر و منکر نزد شما آمدند؟ گفت: آری، آن دو[۳] به من گفتند: پروردگار تو کیست؟ در جواب گفتم: سبحان الله! از من حیا نمی‌کنید! فردی همانند من به او گفته می‌شود پروردگار تو کیست! گفتند: «راست گفتی ای ابوعبدالله، ما را معذور بدار که این مأموریت به ما محوّل شده است» این را گفته و مرا به حال خودم گذاشتند و رفتند.[۴]

۱ـ نگاه شود به: الاتحاف، ۱۰ / ۴۱۴؛ الاعتقاد للبیهقی، ۱۴۸.

۲ـ عبدالله بن احمدبن حنبل، حافظ حدیث و از اهل بغداد می‌باشد، ت (۲۹۰ هـ / ۸٦۹ م)، تهذیب التهذیب، ۵ / ۱۴۱.

۳ـ در اصل به جای صیغهٔ تثنیه «قالا» صیغهٔ مفرد «قال» آمده است.

۴ـ مناقب احمدبن حنبل لابن الجوزی، ۵۴۹.

یزیدبن هارون و نکیر و منکر

سهل بن عمار[۱] می‌گوید: بعد از مرگِ یزیدبن هارون[۲]، او را به خواب دیدم گفتم: خداوند سبحان با تو چگونه رفتار نمود؟ گفت: چون در قبر نهاده شدم دو فرشتهٔ درهم شکننده و درشتخوی نزد من آمدند و گفتند: پروردگار تو کیست؟ پیامبر تو چه کسی می‌باشد؟ من محاسن خود را گرفته و گفتم: آیا از فردی همچون من چنین سؤال می‌شود در حالی که هشتاد سال جواب شما را به مردم تعلیم داده‌ام؟! سپس مرا به حال خودم گذاشته و رفتند. در این هنگام به او گفته شد: بعد از آن چه شد؟ گفت: آیا از ذات بزرگوار و بخشنده، جز لطف و کرم چیز دیگری تصور می‌شود؟ گناهانم را بخشید و مرا وارد بهشت نمود.[۳]

زیارت قبور

زیارت کردن قبرها، برای پند گرفتن مستحب می‌باشد و از آن، اجر و ثواب زیادی نصیب مرده و زیارت کننده می‌گردد.

رسول گرامی اسلامﷺ از زیارت قبرها منع فرمودند و سپس آن را اجازه دادند.[۴]

در روایت آمده است: هر کس به زیارت خویشاوند مرده‌اش نرود مردگان او را مورد مذمت و نکوهش قرار می‌دهند.

۱ـ سهل بن عمار، شیخ اهل رأی در خراسان بود، از نظر عدالت مورد اختلاف محدثین می‌باشد، ت (۲٦۷ هـ / ۸۴٦ م)، میزان الاعتدال، ۲ / ۲۴۰.

۲ـ ابوخالد یزیدبن هارون واسطی مولای بنی‌سلیم، فردی ثقه و زاهد و از طبقهٔ نهم می‌باشد، ت (۲۰٦ هـ / ۷۸۵ م)، تقریب التهذیب، شماره ۳۴۰.

۳ـ صفة الصفوة، ۲ / ۹.

۴ـ ترمذی، جنائز، الرخصة فی زیارة القبور، ۱۰۵۴.

در روایت دیگر آمده است: هر کس قبر پدر و مادرش را زیارت کند در حق آنها نیکی و احسان نموده است.[۱]

حضرت عایشه رضی‌الله‌عنها قبر برادرش، عبدالرحمن‌ﷺ را زیارت می‌کرد،[۲] و حضرت عبدالله بن عمرﷺ از کنار هیچ قبری نمی‌گذشت مگر اینکه می‌ایستاد و به او سلام می‌کرد.

حاتم اصم می‌فرماید: هر کس از کنار قبرستانی گذر نماید و در مورد احوال آن فکر نکند و برای اهل آن دعا ننماید، به خود و اهل قبرستان ظلم و خیانت کرده است.

حضرت عایشه رضی‌الله‌عنها روایت می‌کند که رسول خداﷺ فرمود: هر کسی که قبر برادرش را زیارت می‌کند و نزد قبرش می‌نشیند، صاحب قبر با او انس می‌گیرد و سلام او را جواب می‌دهد تا وقتی که از نزد آن قبر حرکت می‌کند.[۳]

در روایت صحیح از رسول اکرمﷺ آمده است: هر مسلمانی، بر قبر برادرش که در دنیا او را می‌شناخته است گذر نماید و بر او سلام کند مرده او را شناخته و سلامش را جواب می‌دهد.[۴]

در مورد اینکه چه زمانی مرده می‌تواند زیارت کنندهٔ خود را بشناسد، علما و دانشمندان اختلاف نظر دارند.

حنابله معتقدند که مرده زیارت کنندهٔ خود را قبل از طلوع خورشید در روز جمعه می‌بیند و او را می‌شناسد.

۱ـ کنزالعمال، ۴۵۵۴۳.

۲ـ نگا: التمهید، ۳ / ۲۳۳ ؛ الاستذکار، ۲ / ۱٦۰.

۳ـ الحاوی للفتاوی، ۲ / ۳۰۲.

۴ـ الاستذکار، ۲ / ۱۸۵۸.

محمدبن واسع روز جمعه به زیارت قبور می‌رفت، از او سؤال شد: چرا روز دوشنبه به زیارت قبرها نمی‌روی؟ گفت: این خبر به من رسیده است که مردگان در روز جمعه و یک روز قبل از آن و یک روز بعد از آن، زیارت کنندگانِ خود را می‌شناسند و از زیارت آنها مطلع می‌شوند.[۱]

در «امثله داودی»[۲] روز جمعه و شب آن و همچنین شب دوشنبه ذکر گردیده است که در این اوقات مرده زیارت کننده را می‌شناسد.

مردی از خاندان عاصم جحدری می‌گوید: چند سالی از درگذشت عاصم سپری شده بود که او را به خواب دیدم از او پرسیدم: مگر شما وفات ننمودی؟ گفت: آری، گفتم: اکنون در کجا به سر می‌بری؟ گفت: با گروهی از دوستانم در سبزه‌زاری از باغهای خداوند متعال هستیم، هر شبِ جمعه و صبح آن، نزد «بکربن عبدالله مزنی»[۳] جمع می‌شویم و گزارش و اخبار شما به ما ابلاغ می‌گردد.

گفتم: جسدهای شما در آنجا اجتماع می‌کنند یا ارواحتان؟

گفت: هیهات! جسدها دیگر فرسوده شده‌اند و اکنون ارواح با یکدیگر ملاقات می‌کنند.

گفتم: آیا از زیارت کردن ما آگاه می‌شوید؟ گفت: آری، در شب جمعه و روز آن و همچنین تا طلوع خورشید در روز شنبه از زیارت کردن شما باخبر می‌گردیم.[۴] گفتم: چرا در روزهای دیگر چنین نیست؟ گفت:

۱ـ احیاء علوم الدین، ۴ / ۴۹۱؛ شعب الایمان، ۹۳۰۱؛ الروح لابن القیم، ۲۶.

۲ـ داودی عبدالرحمن بن محمد، فردی اسوه و پرهیزگار بود، ت (۴۹۷ هـ / ۱۰۷۶ م)، العبر للذهبی، ۳ / ۲۶۴.

۳ـ بکربن عبدالله مزنی الامام الحافظ، فردی شایسته و مورد اعتماد می‌باشد که احادیث زیادی را روایت کرده است، ت (۱۰۶ هـ / ۶۸۵ م)، حلیة الاولیاء، ۲ / ۲۲۴.

۴ـ احیاء علوم الدین، ۴ / ۴۹۱؛ شعب الایمان، ۹۳۰۰؛ الروح لابن القیم، ۲۶.

این به برکت روز جمعه و عظمت آن می‌باشد.

ناگفته نماند اینها همه اخباری بودند که از غیر رسول اکرم ﷺ به ما رسیده است، اما صحیح این است که اگر الله رب العزت بخواهد، مرده می‌تواند در هر زمانی زائر خود را بشناسد.

شیخ عبدالقادر گیلانی رحمه الله[۱] از حنابله و همچنین ابن قیم رحمه الله[۲] همین نظریه را برگزیده‌اند چنانچه ابن قیم رحمه الله می‌فرماید: احادیث و آثار، بیانگر این می‌باشند که هرگاه فردی به زیارت قبری برود مرده از آن مطلع شده و با او انس می‌گیرد. و این در حق شهدا و دیگر افراد به صورت عام می‌باشد و دارای وقت مخصوصی نیست. چنانچه ظاهر حدیثی که قبلاً گذشت بیانگر همین مطلب می‌باشد. (والله اعلم)

مردگان را از یاد نبریم

ناگفته نماند که مردگان از دعای خیر زنده‌ها بهره‌مند می‌گردند و از ثواب صدقات و خیراتی که از عوض آنها داده می‌شود استفاده می‌کنند و در این مورد احادیثی از رسول اکرم ﷺ نقل گردیده است.

بیهقی در «شعب الایمان» و همچنین دیلمی، از حضرت ابن‌عباس رضی الله عنهما روایت می‌کنند: قال رسول الله ﷺ:

«ما الميتُ في قبره إلا كالغريق المُستَغيث، يَنْتَظِرُ دَعوة تلحقه من أبٍ أو أمٍ أو ولدٍ أو صديقٍ ثقةٍ فإذا لَحِقَتْهُ كانَت أَحَبّ إليه

۱ـ عبدالقادر بن‌موسی محی‌الدین‌الجیلی، از پرچمداران زهد و تقوی می‌باشند، ت (۵۶۱ هـ / ۸۵۶ م)، النجوم الزاهره، ۵ / ۳۷۱.

۲ـ شمس الدین محمدبن أبوبکربن ایوب، مشهور به «ابن قیم جوزی»، ت (۷۵۱ هـ / ۱۳۳۰ م)، الطبقات لابن رجب، ۲ / ۵۹۳.

من الدّنیا و ما فیها فإنَّ اللهَ لیُدخل عَلی أَهل القبور أمـثال الجبال و إنَّ هَدایا الأحیاء للأموات الاستغفارُ»[۱]

رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: مرده در قبر خود همانند غرق شده‌ای می‌باشد که از دیگران درخواست کمک و فریادرسی می‌نماید و در انتظار دعایی به سر می‌برد که از جانب پدر یا مادر، فرزند یا دوست صمیمی به او ملحق شود، چون این دعا و استغفار به او برسد برای او از دنیا و تمام آنچه در آن هست عزیزتر و محبوب‌تر می‌باشد؛ زیرا در این لحظه، خداوند سبحان رحمتی همانند کوهها، بر اهل قبور نازل می‌کند و در حقیقت هدیهٔ زندگان برای مرده‌ها دعا و استغفار می‌باشد.

ابن ابی الدینا حکایتی را به این مضمون از ابوقلابه[۲] نقل می‌کند: از شام به طرف بصره رهسپار گردیدم در بین راه در کنار برکه‌ای پـر از آب فرود آمدم، وضو گرفتم و دو رکعت نماز شب ادا کردم سپس سرم را بر قبری نهادم و به خواب فرو رفتم در این میان متوجه شدم که صاحب قبر اظهار شکوه می‌کند و می‌گوید: امشب مرا پریشان و آزرده خاطر نمودی. سپس اضافه کرد و گفت: شما [زندگان] بسیاری از چیزها را می‌دانید اما عمل نمی‌کنید ولی ما (مردگان) می‌دانیم ولی افسوس که توانایی عـمل کردن را نداریم. ای فلان، این دو رکعت نمازی که اکنون ادا نمودی از دنیا و آنچه در آن هست محبوب‌تر می‌باشد. در پایان گفت: الله تعالی به اهل دنیا پاداش نیکو عنایت فرماید! از جانب ما به آنها سلام برسان، زیرا به برکت دعای نیک آنها، نوری همانند کوهها بر ما نازل می‌شود.[۳]

۱ـ شعب الایمان، ۹۲۹۵. البته در «شعب الایمان» لفظ «المتغوث» آمده است، سلسلة الأحادیث الضعیفه، ۲ / ۳۹۹.

۲ـ ابوقلابه عبدالله بن زیدبن عمر ابوقلابة جرمی بصری، ت (۱۰۴ هـ / ۶۸۳ م)، سیر أعلام النبلاء، ۴ / ۴۶۸.

۳ـ الروح لابن القیم، ۳۰.

بشار بن غالب می‌فرماید: من همیشه برای «رابعه عدویه»[۱] دعا می‌کردم، شبی او را به خواب دیدم که می‌گفت: ای بشار، هدایای شما در حالی به ما می‌رسد که در ظرفهایی از نور نهاده شده و بر روی آنها پارچه‌ای از حریر کشیده شده است.[۲] (مراد همان دعاهایی می‌باشد که در حق او صورت می‌گرفته است).

طبرانی از حضرت انس رضی الله عنه روایت می‌کند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند:

أمتي امَّةٌ مرحومة تدخل قبورها بذنوبها و تخرج من قبورها لا ذنوب عَليها باستغفار المؤمنين هم.[۳]

«امت من، امتی مرحوم و بخشیده شده می‌باشد، با گناهان به قبرها داخل می‌شوند و در حالی از آن خارج می‌گردند که هیچ گناهی بر آنها نیست و این حاصلِ دعا و استغفاری است که مؤمنان در حق آنها انجام می‌دهند».

از سخنان حضرت علی رضی الله عنه، در «قرطبی» آمده است که فرمود: هر کس بر گورستانی گذر نماید و سورهٔ «اخلاص» [قل هو الله أحد] را یازده مرتبه تلاوت کند و ثواب آن را به ارواح مردگان ببخشد، به تعداد مردگان به او اجر و پاداش داده می‌شود.[۴]

۱ـ رابعة عدوية بصری، از بانوان پرهیزگار و عبادتگزار عصر خویش بود، ت (۱۸۰ هـ / ۷۵۹ م)، سیر أعلام النبلاء، ۷ / ۲۴۱.

۲ـ شعب الایمان، ۹۲۹۹.

۳ـ به این حدیث دسترسی پیدا نکردم اما در «جامع الاصول» ۹ / ۱۹۷ حدیثی به این مضمون آمده است: امتي مرحومة لا عذاب عليها في الآخرة و إنّما عذابها في الدنيا بالأمراض و الزلازل...

۴ـ کنزالعمال، ۴۲۵۹۶.

در روایت صحیح آمده است: هر کس ذِکر «سبحان الله و بحمده» را سیصد مرتبه بگوید و اجر و ثواب آن را به مرده‌ای هدیه کند خداوند متعال با فضل و احسان خود او را از آتش جهنم نجات می‌دهد.(۱)

بیشتر علماء بر این عقیده هستند که ثواب قرائت قرآن به مردگان می‌رسد و تعدادی با این نظریه مخالف می‌باشند. مستدل گروه دوم، این فرمودهٔ خداوند است:

﴿و أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلاَّ ماَ سَعَىٰ﴾(۲)

«و اینکه برای انسان پاداش و بهره‌ای نیست جز آنچه خود کرده است و برای آن تلاش نموده است».

البته دلیل این گروه به دو صورت جواب داده شده است:

۱) این آیه منسوخ شده است.(۳)

۲) مخصوص قوم حضرت ابراهیم‌علیه السلام و موسی‌علیه السلام بوده است.

علامه قرطبی می‌فرماید: ابن عبدالسلام(۴) فتوا می‌داد که ثواب قرائت به میت نمی‌رسد، چون وفات نمود برخی از یارانش او را به خواب دیدند از وی پرسیدند: تو معتقد بودی که ثواب آنچه بر میت خوانده شود یا به او هدیه گردد به او نمی‌رسد اکنون وضعیت چگونه است؟

گفت: من این را در سرای دنیا می‌گفتم، اکنون که فضل و احسان خداوند سبحان را مشاهده نمودم از رأی‌ام رجوع کردم.(۵)

۱ـ الحاوی للفتاوی، ۲ / ۹۹. ۲ـ النجم / ۳۹.

۳ـ با آیهٔ ۲۱ از سورهٔ «الطور» منسوخ شده است. نگا: النسخ فی القرآن الکریم، ص ۴۷۳.

۴ـ عبدالعزیز بن عبدالسّلام الدمشقی، از فقهای شافعیه و مجتهدین به نام آنها می‌باشد. ت (۶۶۰ هـ / ۱۲۳۹ م)، فوات الوفیات، ۱ / ۲۸۷.

۵ـ التذکرة للقرطبی، ۱ / ۱۲۹.

گفته شده است که مردگان همانند انسانهای زنده از شنیدن قرآن مجید لذت می‌برند و آرامش خاصی به آنها دست می‌دهد. بنابراین شایسته است که با صدای بلند تلاوت شود.

عارفی چنین می‌فرماید: خداوند سبحان زیارت قبرها را، دارو و درمان دلها قرار داده است.

و در عمارت قبرها، خرابی و بربادی قصرها می‌باشد.

با دیدهٔ اعتبار بر اهل قبور نگریستن، اعمال اصلاح می‌گردد.

و در اهتمام ورزیدن به قبرها، بی‌ارزش بودن منازل و کاخها برای انسان مشخص می‌شود. و در مجاورت قبرها اوقات خود را سپری کردن، آمادگی برای روز رستاخیز حاصل می‌گردد.

و با تفکّر و تأمّل نمودن در قبرها، لذتها و خودکامگیها از بین می‌رود و دیدن قبرها، ندامت و برگشت از منکرات و معاصی را به همراه دارد و درخواست کردن رحمت و مغفرت برای اهل قبور، تحفه‌ای می‌باشد از نزد خداوند بخشنده، که بر آنها نازل می‌شود.

و صدقه دادن و بخشیدن ثواب برای آنها، هدیه‌هایی می‌باشد که برای آنها در ظرفهایی از نور نهاده می‌شود.

بهلول و خفتگان آخرت

مالک بن دینار﵀ می‌فرماید: روزی به زیارت قبور رفتم تا لحظه‌ای به آنها بنگرم و در چگونگی و حالت آنها بیندیشم تا به این وسیله درس عبرت گرفته نفس خود را مهار نمایم، همچنان در میان قبرها قدم می‌زدم و این ابیات را می‌سرودم:

اتــیت القــبور فَــنَادَیتها أیــن المُــعَظم و المُــفْتَخر
أیـــن المُـــذل بِسُـــلْطَانه و أین العــزیز اذا مــا قَـدَر
و أیــن المُــلبی إذا مــا دعــا و أین المُزَکی إذا ما حَـضَر

به گورستان رفتم و آنها را این گونه خطاب نمودم: کجایند افراد معظم و بزرگوار؟! کجاست کسی که شوکت و قدرتِ پادشاهی‌اش بر همه جا حاکم بود؟
کجاست کسی که به فرمانش لبیک گفته می‌شد و همه جا مورد احترام بود؟

ناگه صدایی به‌گوشم رسید که در جوابم چنین سرود:

تَــفانَوا جَمــیعاً فَــلا مخــبر وَ مَاتوا جَمیعاً و هَـذاالخَـبر
تـنوح عـلیهم بـنات الثَّری و تمحو مَحَاسن تِـلك الصّـور
لقــد قــلد القـوم أعْـمَالَهم فــإمّا نــعیمٌ و إمَّـــا سَـــقَر
و سَـــارُوا إلی مَـــلكٍ قـادرٍ عـــزیز مُـطاع إذا مـا أَمَـر
فیا سائلی عن أُنـاس مَـضواً أَمالَك فـیمن مَـضَی مُـعْتَبَر

«همگی نابود شدند و مردند و اثری از آنها نیست و این تنها خبر می‌باشد.
کرمهای زمین بر آنها نوحه‌سرایی می‌کنند و آن صورتهای زیبا محو و نابود شده‌اند.
همگی به نتیجهٔ اعمال خود رسیدند: یا در نعمتها استقرار یافته‌اند و یا گرفتار جهنم شده‌اند.
آنها در محکمهٔ پادشاهی قرار گرفته‌اند که قدرتمند و تواناست و دستورش اجرا شدنی است.
ای کسی که جویای احوال گذشتگانی، آیا در این مورد برایت درس عبرتی وجود ندارد؟»

مالک بن دینار می‌گوید: چون نگاهی انداختم بهلول مجنون[۱] را مشاهده کردم که در میان قبرها نشسته است، چون به آسمان می‌نگرد به نیایش و زاری می‌پردازد و چون به زمین می‌نگرد به تفکر و اندیشه فرومی‌رود و درس عبرت می‌آموزد و هرگاه به جانب راست متوجه می‌شود خنده بر لبانش نقش می‌بندد و چون به جانب چپ می‌نگرد هق هق گریه‌اش بلند می‌شود.

نزد او رفتم و سلامش دادم جواب سلام مرا داد.

گفتم: می‌بینم که میان قبرها نشسته‌ای.

گفت: نزد قومی نشسته‌ام که آزار و شکنجه‌ام نمی‌دهند و چون آنها را ترک نمایم غیبت مرا نمی‌کنند.

گفتم: می‌بینم چون به آسمان می‌نگری نیایش و زاری می‌کنی و چون به زمین نگاه می‌کنی غرق در فکر و اندیشه می‌گردی و هرگاه به راست متوجه می‌شوی می‌خندی و چون به جانب چپ می‌نگری به گریه می‌افتی، علت چیست؟

گفت: ای مالک، آنگاه که به آسمان چشم می‌دوزم این سخن خداوندی را به یاد می‌آورم که می‌فرماید:

﴿و فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُم وَ مَا تُوعَدُونَ﴾[۲]

«در آسمان روزی شماست و نیز چیزهایی که بدان وعده و وعید داده می‌شوید».

اکنون هر کسی این آیه را بشنود سزاوار است که به درگاه احدیت تضرع و زاری نماید.

۱ـ بهلول مجنون بن اسحاق، انسانی ثقه و مورد اعتماد و صادق بود، ت (۲۹۸ هـ / ۸۷۷ م)، تاریخ بغداد، ۷ / ۱۰۹.

۲ـ الذاریات / ۲۲.

و چون به زمین می‌نگرم این فرمودهٔ الله را به خاطر می‌آورم که می‌فرماید:

﴿مِنْهَا خَلَقْنَٰكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَىٰ﴾(۱)

«ما شما را از زمین آفریده‌ایم و بدان باز می‌گردانیم، و بار دیگر شما را از آن بیرون می‌آوریم».

هر کس این آیه را بشنود شایسته است به فکر و اندیشه فرو رود و درس عبرت بیاموزد.

و چون به راست می‌نگرم این کلام خداوندی به خاطرم می‌آید که می‌فرماید:

﴿وأَصْحابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ * فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ...﴾(۲)

«سمت راستیها! چه سمت راستیهایی؟! (اوصاف و مواهب و نعمتهایشان در بیان نمی‌گنجد) در (سایهٔ درخت) سدرِ بی‌خار آرمیده‌اند».

چه زیباست! هر کس این آیه را بشنود خنده بر لبانش نقش بندد.

و چون به چپ نگریستم این قول خداوند متعال را یادآور شدم که می‌فرماید:

﴿و أَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ * فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ * وَ ظِلٍّ مِن يَحْمُومٍ﴾(۳)

«سمت چپیها! چه سمت چپیهایی؟! (بدا به حالشان) آنها در میان شعله‌های آتش و آب جوشان به سر خواهند برد و در سایهٔ دودهای بسیار سیاه و گرم قرار خواهند گرفت».

۱ـ طه / ۵۵. ۲ـ الواقعه / ۲۸ـ۲۷.

۳ـ الواقعه / ۴۳ـ۴۱.

جای دارد هر کس این آیه را بشنود به گریه افتد.

گفتم: ای بهلول، تو واقعاً حکیم و دانشمندی، آیا نیاز و خواسته‌ای داری تا برآورده نمایم. گفت: آری، می‌خواهم جامه‌ای نو و زیبا برایم خریداری نمایی. گفتم: اگر الله بخواهد چنین خواهم کرد. از نزد او خارج شدم و روانهٔ بازار گردیدم و طبق خواستهٔ وی جامه‌ای نو برایش خریداری نموده و نزد او آوردم. لباس را گرفت و آن را زیر و رو کرد سپس به سوی من پرتاب نمود و گفت: این را نمی‌خواهم.

گفتم: ای بهلول، چگونه لباسی می‌خواهی، آن را برایم توصیف کن!

گفت: لباسی از لباسهای اهل اخلاص و صاحبان بینش و اندیشه‌های صحیح می‌خواهم، که از آلودگی و نقص پیراسته باشد. نهال پنبه‌اش در باغستانی کاشته شده باشد که با انوار حقایق، درخشان، و از آفتها و مخالفتها محفوظ و مصون باشد و از چشمهٔ سلسبیل آبیاری، و توسط فرشتهٔ مقرب خداوند (حضرت جبرئیل) از تشنگی حفاظت شده باشد تا بدین گونه به کمال رسیده و به ثمر نشیند و پنبهٔ خود را برویاند. سپس محصول آن، با پنجه‌های فرشتگان نیک‌سرشت که تلاوت‌کنندگان سورهٔ حمد و بقره باشند، جمع‌آوری، و با دستان وفا و صمیمیت و اقدامات قاطع، بدون خشونت، حلاّجی شده باشد. سپس تارها و کمانهایی که با شعاع نورانی وابسته باشد آنها را از هم تفکیک نموده و دوشیزگان پاک دامن و زنان شایسته آن را با دوکهای حمد و ثنا و محبت راستین ریسیده باشند، آن لباس به گونه‌ای باشد که میان پوشندهٔ خود و جهنم حائل شود و با آب شیرین چشمهٔ فیاض شسته و لکه‌گیری شده باشد و خورشید توفیق، دلبستگی و عشق بر آن طلوع کرده باشد به طوری که سفیدی آن را تابناک‌تر و عیوبش را برطرف نموده باشد. و با مقام و منزلت والا، و نقش و

نگار زیبا ممتاز شده باشد تا اینکه هر تاجر و فروشنده‌ای را شگفت‌زده نماید. و به خیاطی سپرده شود که در حرفه و صنعتش نمونه و الگو و از همتی والا برخوردار باشد. گریه و اشک او خالصانه و صادقانه باشد. با فکر و اندیشهٔ خود به پارچه نظر بیاندازد و با وجب خود آن را اندازه گیری نماید، و کمبود آن را تشخیص دهد و از قیچی‌ای که خالی از شک و تردید باشد استفاده نماید در حالی که به پروردگارش توکل کند و از شک و تردید به دور باشد. کناره‌های آن را به نحو احسن مدور کرده باشد و آن را با اندیشه و تدبیر دقیق و سبک ماهرانه دوخته، و گریبان آن را با شواهد غیب گشوده، و عیب و نقصِ آن را زایل نموده و طوق گریبان آن را نگارگری، و با سوز و گدازِ عشق آن را مزیّن کرده باشد به طوری که سراسر آن موزون و متعادل شده باشد.

اکنون، ای مالک، آیا تهیّه کردن چنین لباسی در امکان و قدرت تو می‌باشد؟

گفتم: ای بهلول، کسی چنین قدرتی دارد که تو را به توصیف نمودن‌آن ممتاز کرده و اهلیت کشف و مشاهدهٔ آن را نصیبت نموده است.

سپس گفتم: حال، برایم بیان کن که چه اشخاصی و با چه ویژگیها و صفاتی این جامه را بر تن می‌کنند؟

گفت: ای مالک، افرادی چنین لباسی را بر تن خواهند کرد که خداوند متعال آنها را با انوار خویش مخصوص کرده باشد و نام آنها را در دیوان نیکان و پارسایان ثبت نموده و در ازل آنها را به پیشی گرفتن در خوبیها و نیکوئیها، تعریف کرده باشد و ارادهٔ صادقانهٔ آنها مورد تأیید قرار گرفته باشد.

آری، افرادی که جسم آنها در میان ساکنان زمین پرورش می‌یابد لیکن قلبهایشان در گلزار ملکوت خداوندی به سیر و سیاحت می‌پردازند، آنها جز ذکرِ الله کلمه‌ای بر زبان نمی‌آورند و لحظه‌ای به غیر از آن ذات با عظمت، به دیگری نمی‌اندیشند.

آنها خورشیدهای تابانِ بینندگان‌وماههای روشنِ شب بیداران می‌باشند. به خاطر آنهاست که خداوند سبحان شر زورگویان و مستبدان را دور می‌کند و به وسیلهٔ آنها بندگان روزی می‌خورند و مورد ترحم قرار می‌گیرند. این را گفت و از جا برخاست و ادامه داد: بار خدایا، فراریان به سوی تو می‌شتابند و پویندگانِ راهت، به سوی شما رهسپار می‌گردند و توبه کنندگان بر آستانهٔ بخشش و مغفرت تو منزل گزیده‌اند. این جملات را گفت و از من دور شد. خداوند از آنها راضی باد![۱]

لحظه‌ای با اهل گورستان

حضرت علی‌ﷺ بر گورستانی وارد می‌شود و اهل آن را چنین خطاب می‌کند: ای ساکنان قبرستان، دوستان، فرزندان، ارتش و لشکریانتان شما را به فراموشی سپرده‌اند، و همسایگان شما، همسایگان دیگر، و برادرانتان، برادران دیگر برگزیده‌اند.

ای اهل قبور، سختی و تلخی جان کندن را چگونه یافتید؟ سنگینی خاک، تاریکی و ظلمت لحد و تنگی مسکن را چگونه؟ این را گفته، به قدری گریه می‌نمود که بی‌هوش بر زمین می‌افتاد.

۱ـ این خبر در «صفة الصفوة» آمده است و در آنجا به جای مالک بن دینار «سری السقطی» را نام برده است. ۱ / ٦۴۵.

در اخبار آمده است که ایشان (حضرت علیؑ) بر گورستان گذر نمود سپس چنین ندا سر داد: ای اهل گورستان، اموال و دارایی شما تقسیم گردید، منزلها و خانه‌هایتان را دیگران ساکن شدند و فرزندانتان یتیم گشتند و همسرانتان شوهران دیگر انتخاب نمودند. این بود خبر ما برای شما، اکنون بگویید حال و خبر شما چیست؟

ناگه هاتفی از غیب فریاد برآورد: آنچه خوردیم، استفاده نمودیم و آنچه به عنوان صدقه و اعمال شایسته پیش فرستادیم بهره بردیم و آنچه باقی گذاشتیم ضرر کردیم و اکنون از کوتاهیها و غفلتهایمان نادم و پشیمان گشته‌ایم.(۱)

برخی از عارفان و پارسایان در تاریکی شب به قبرستان می‌رفتند و در آنجا ندا می‌دادند:

ای ساکنان قبرها، شما چه کسانی هستید؟ و چون صدایی شنیده نمی‌شد خودش در جواب می‌گفت: ما پدران و مادران هستیم و برادران و خواهران می‌باشیم، دوستان و همسایه‌ها هستیم. سپس می‌گریستند و فریاد می‌زدند: ای اهالی گورستان، شما چه کسانی هستید؟ چون جوابی نمی‌شنید می‌گفت: آنها مرده‌اند، کسی را جواب نمی‌دهند. مردگان هستند چگونه می‌توانند جواب بدهند.

۱ـ در «الاستذکار» ۲ / ۱۶۴ آمده است که حضرت عمرؓ بر «بقیع غرقد» گذر نمودند و این سخنان از ایشان می‌باشد که هاتف او را چنین جواب می‌دهد، اما آن خبری که به حضرت علیؓ منسوب است به این صورت آمده است: أنما والله لو نطقوا لقالوا: لم نر زاداً خیراً من التقوی. «به خدا سوگند! اگر آنها لب به سخن می‌گشودند به یقین می‌گفتند: «هیچ زاد و توشه‌ای بهتر از تقوا ندیده‌ایم».

ساکنان قبرها و ملاقات آنها با یکدیگر

در روایات آمده است که اموات (مرده‌ها) در قبرهایشان با یکدیگر دیدن می‌کنند؛ چنان که ترمذی، ابن ماجه و بیهقی از ابوقتاده روایت می‌کنند که رسول اکرمﷺ فرمود:

«إِذَا وَلِی أَحَدکم أخاهُ فَلْيُحْسِنْ كَفَنَهُ فإِنّهم يَتَزاوَرُونَ فِي قُبُورِهِمْ»[۱]

«هرگاه یکی از شما عهده‌دار امر [تجهیز و تکفین] برادرش گردید آن عمل را به روش نیکو انجام دهد؛ زیرا آنها در قبرهایشان با یکدیگر دیدار می‌کنند».

در حدیث دیگر آمده است:

«حَسِّنُوا أكْفانَ مَوْتَاكُمْ فَإِنَّهُمْ يَتَباهُونَ و يَتَزاوَرُونَ فِي قُبُورِهِمْ»[۲]

«مردگانتان را به خوبی کفن نمایید که آنها در قبرها با یکدیگر مباهات و همچشمی می‌کنند و به دیدار همدیگر می‌روند».

ابن ابی الدنیا روایتی به این مضمون نقل می‌کند که:

همسرِ مردی وفات می‌کند، (چون به خواب می‌رود) جماعتی از زنان را [که قبلاً وفات کرده بودند] به خواب می‌بیند اما همسرش را در میان آنها مشاهده نمی‌کند سبب را از آنها جویا می‌شودِ، گفتند: شما در تکفین اوکوتاهی کردید بدین سبب، از همراهی با ما حیا نمود. آن شخص نزد رسول اکرمﷺ آمد و موضوع را با آن حضرت در میان گذاشت،

۱ـ ترمذی، جنائز، باب ۱۹، شماره ۱۹۹۵؛ ابن ماجه، جنائز، ماجاء فیما یستحب من الکفن، ۱۴۷۴؛ شعب الایمان، ۹۲۶۸.

۲ـ التذکره للقرطبی، ۱ / ۱۱۵.

رسول خدا ﷺ فرمودند:

بنگر! آیا فرد مطمئن و مورد اعتمادی می‌یابی (که در حالت احتضار و جان کندن باشد تا کفنها را به همسرت برساند) آن فرد نزد یکی از انصار آمد که آخرین لحظات عمر خود را سپری می‌کرد، موضوع را با او در میان گذاشت، انصاری گفت: اگر کسی بتواند چنین چیزی را به مردگان برساند من هم خواهم رساند، سرانجام انصاری وفات می‌کند شوهر آن زن، دو جامهٔ زعفرانی رنگ آورد و در کفن انصاری گذاشت، چون شب فرا رسید بار دیگر جماعت زنان را به خواب دید و همسرش را در میان آن جمع مشاهده نمود که دو جامهٔ زرد رنگ بر تن دارد.

در روایات آمده است، هرگاه روح از تن جدا می‌گردد ارواح مردگان با او ملاقات می‌کنند و از او [در مورد احوال دنیا] پرس و جو می‌کنند.

طبرانی در «الاوسط» از ابوایوب انصاری رضی الله عنه[1] روایت می‌کند که آن حضرت ﷺ فرمود: هرگاه مؤمن قبض روح شود، از میان بندگان خداوند آنهایی که اهل رحمت باشند با او ملاقات می‌کنند همان‌گونه که شما با پیام‌آور و مژده‌آور، در دنیا ملاقات می‌کنید. اهل رحمت می‌گویند:

بگذارید! دوست شما لحظه‌ای بیاساید که او در رنج و نگرانی شدیدی به سر برده است. سپس از وی سؤال می‌کنند: فلان مرد یا فلانه زن با چه سرنوشتی دچار گردیدند؟ فلانه زن ازدواج نموده است یا خیر؟

تا اینکه از او در مورد فردی که پیش از او وفات کرده بود سؤال می‌کنند، او می‌گوید: آن فرد پیش از من وفات نموده است [با شنیدن این

۱ـ ابوایوب انصاری خالدبن زید بن کلیب، از جمله افرادی بود که در بیعت عقبهٔ دوم حضور داشت، ت (۵۲ هـ / ۶۳۱ م)، شذرات الذهب، ۱ / ۵۷.

جمله] مردگان (إنا لله و إنا إلیه راجعون) می‌خوانند و می‌گویند: او به سوی پرتگاه جهنم برده شده است، چه بد جایگاهی است جهنم! و چه بد پرورش دهنده‌ای می‌باشد آنجا![1]

در حدیث دیگر رسول گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید: همانا اعمال شما بر اقوام و خویشان مردهٔ شما که از اهل آخرت می‌باشند عرضه می‌گردد. اگر اعمالِ نیک و شایسته‌ای باشد شادمان می‌گردند[2] و می‌گویند: پروردگارا، این از فضل و احسان شما می‌باشد، آفریدگارا، نعمت و رحمت خود را بر او به پایهٔ تکمیل برسان و او را بر آن حالت (ایمان و انجام اعمال شایسته) بمیران. و همچنین اعمال بد و زشت انسان به آنها عرضه می‌شود در این هنگام مردگان می‌گویند: بار خدایا، توفیق انجام دادنِ اعمال نیک و شایسته را به او مرحمت فرما! تا از وی راضی گردی و او نیز مقرّب درگاه احدیت شما قرار گیرد.

ابن ابی الدنیا از ابولبیبه روایت کرده است: چون بشربن براء[3] وفات نمود غم و اندوه فراوان، سراسر وجود مادرش را فرا گرفت نزد رسول اکرم ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا، افراد زیادی از بنی سلمه همواره جام مرگ را می‌نوشند. اکنون، ای پیامبر خدا، آیا مردگان با یکدیگر آشنا می‌شوند و همدیگر را می‌شناسند تا اینکه توسط آنها سلامم را به فرزندم «بشر» برسانم؟

۱ـ مجمع الزوائد، ۳۹۳۱. ۲ـ مسند احمد، ۴ / ۱۲۶۸۳.

۳ـ بشربن براء بن معرور، ایشان از اشرافیان قوم خود بودند و در جنگ بدر حضور داشت و او همان فردی می‌باشد که در روز خیبر از گوشت گوسفند آغشته به زهر خوردند، ت (٦ هـ / ۵۸۵ م)، أسدالغابة، ۳ / ۲ / ۱۱۱.

آن حضرت ﷺ فرمود: آری، سوگند به آن ذاتی که جان من در قبضهٔ اوست آنها به گونه‌ای همدیگر را می‌شناسند که پرندگان بر شاخسارهای درختان یکدیگر را شناسایی می‌کنند.

(بعد از شنیدن این سخن) هر گاه فردی از بنی سلمه در حالت احتضار قرار می‌گرفت، مادر «بشر» نزد او آمده به او سلام می‌کرد و بعد از شنیدن جواب سلام، به او می‌گفت: (ای فلان،) سلام مرا به فرزندم «بشر» برسان.[1]

والله سبحانه و تعالی أعلم و صلی الله علی سیدنا محمد خاتم النبیین و المرسلین و علی الآل و الصَّحبِ أجمعین. والحمدلله رب العالمین

نویسندهٔ کتاب در تاریخ ۳ شعبان روز چهارشنبه سال ۱۲۳۶ هـ جمع‌آوری کتاب را به پایان رسانده است و از حسن اتفاق حقیر نیز در ۵ شعبان روز سه‌شنبه سال ۱۴۲۵ هـ ترجمه را به پایان رساندم.

والحمدلله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و علی آله و صحبه أجمعین.

۱ـ الروح لابن القیم.

منابع و مأخذ

نسخه‌های خطی

۱ـ شعرانی، عبدالوهاب؛ تنبیه المغترین، نوشته شده در اواخر قرن دهم، موجود در کتابخانه ظاهریه به شماره (۵۰۳۶).

۲ـ بکری خلوتی، مصطفی؛ العرائس القدسیه، موجود در کتابخانه ظاهریه به شماره (۷۱۱۵).

کتابهای چاپی

۱ـ زبیدی، محمدحسین؛ اتحاف السادة المتقین در شرح احیاء علوم‌الدین، دارالفکر.

۲ـ غزالی، ابوحامد؛ احیاء علوم الدین، بیروت: دارالمعرفه.

۳ـ ابن‌حبان، محمد؛ اخبار القضاة، بیروت: عالم الکتب، ۱۹۸۰م.

۴ـ نحوی اندلسی، ابن‌عبدالبر؛ الاستذکار الجامع لمذاهب فقهاء الامصار، تحقیق عبدالمعطی امین قلعجی، دمشق: دارقنتیبه، چاپ ۱۹۹۳.

۵ـ ابن‌کثیر؛ اسدالغابة فی معرفة الصحابه، المکتبة الاسلامیة، ۱۸۶۴م.

۶ـ ابن منقذ، اسامه؛ الاعتبار، تحقیق قاسم سامرائی، ریاض: دارالاصالة للثقافة، چاپ ۱۹۸۷م.

۷ـ خطیب بغدادی، احمدبن علی، تاریخ بغداد، دارالفکر.

۸ـ امام بخاری؛ التاریخ الکبیر، بیروت: دارالکتب العلمیه ۱۹۸۶.

۹ـ طوسی؛ التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دارالتراث العربی.

۱۰ـ امام قرطبی، التذکرة فی احوال الموتی؛ تحقیق السید الجمیلی، قاهره: مکتبة المدبولی چاپ اول، ۱۹۸۶م.

۱۱ـ منذری، عبدالعظیم، الترغیب و الترهیب؛ تحقیق محیی‌الدین دیب مستو، دمشق: دار ابن‌کثیر چاپ اول، ۱۹۹۳م.
۱۲ـ منبجی الحنبلی، محمدبن محمد، تسلیة أهل المصائب؛ دمشق: مکتبة دار البیان، ۱۹۷۹م.
۱۳ـ طبری، محمد بن جریر، تفسیر طبری/ جامع البیان عن تأویل آی القرآن؛ بیروت: دارالفکر، ۱۹۸۸م.
۱۴ـ تفسیر قرطبی/ الجامع لأحکام القرآن؛ تحقیق محمد ابراهیم الحفناوی، قاهره: دارالحدیث، ۱۹۹۴م.
۱۵ـ امام رازی؛ التفسیر الکبیر/ مفاتیح الغیب، سوریه: دارالرشید، چاپ دوم، ۱۹۹۰م.
۱۶ـ عسقلانی، ابن حجر؛ تقریب التهذیب، تحقیق، محمد عوامة، سوریه: دارالرشید چاپ دوم، ۱۹۸۸م.
۱۷ـ مبرد، محمدبن یزید؛ التعازی و المراثی، تحقیق محمد الدیباجی، بیروت: دارصادر، چاپ دوم، ۱۹۹۲م.
۱۸ـ باقلانی، ابوبکر؛ التمهید، تحقیق الأب رتشرد یوسف مکارثی الیسوعی، بیروت: المکتبة الشرقیه، ۱۹۵۷م.
۱۹ـ سمرقندی، نصربن احمد؛ تنبیه الغافلین بأحادیث الانبیاء و المرسلین، بیروت: دارالنصر.
۲۰ـ امام عسقلانی؛ تهذیب التهذیب، بیروت: دارالفکر، چاپ اول، ۱۹۸۴م.
۲۱ـ المزی، یوسف؛ تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، تحقیق، بشار عواد معروف، بیروت: مؤسسه الرساله، چاپ ششم، ۱۹۹۴ م.
۲۲ـ ابن جوزی؛ الثبات عند الممات، تحقیق عبدالله لیثی انصاری، مؤسسة الکتب الثقافیه، چاپ اول، ۱۹۸۶ م.
۲۳ـ دخیل، علی‌محمدعلی؛ ثواب الاعمال و عقابها، بیروت: دارالمرتضی، ۱۹۸۰.
۲۴ـ جزری، ابن اثیر؛ جامع الاصول فی احادیث الرسول، تحقیق، عبدالقادر الارناؤوط، دارالفکر، ۱۹۸۳م.

۲۵ـ امام رازی؛ الجرح و التعدیل، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی چاپ اول، ۱۹۵۲م.
۲۶ـ متوفی الحسینی، محمود أبوالفیض؛ جمهرة الأولیاء، قاهره: موسسة الحلبی، چاپ اول، ۱۹۶۷م.
۲۷ـ سیوطی، جلال‌الدین؛ الحاوی للفتاوی، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ دوم، ۱۹۷۵م.
۲۸ـ اصفهانی، ابونعیم؛ حلیة الأولیا و طبقات الأصفیاء، دارالکتاب العربی، چاپ چهارم، ۱۹۸۵م.
۲۹ـ سیوطی، جلال‌الدین؛ الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، بیروت: دارالفکر، ۱۹۸۳م.
۳۰ـ عاملی، زینت بنت یوسف، الدر المنثور فی طبقات ربات الخدور، بیروت: دارالمعرفه، چاپ دوم.
۳۱ـ دیوان امام شافعی؛ جمع‌آوری شده توسط نعیم زرزور؛ بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۹۸۴.
۳۲ـ دیوان عباس بن احنف؛ تحقیق، عاتکه الخزرجی، قاهره: دارالکتب العلمیة، ۱۹۵۴م.
۳۳ـ قشیری، عبدالکریم بن هوازن؛ الرسالة القشیریة فی علم التصوف، تحقیق معروف زریق و علی عبدالحمید، بیروت: دارالخیر، چاپ اول، ۱۹۸۸م.
۳۴ـ ابن ابی‌الدنیا؛ الرضا عن الله، تحقیق سعید اللحام، بیروت: دارالفکر اللبنانی، ۱۹۹۲م.
۳۵ـ جوزی، ابن قیم؛ الروح، تحقیق السید الجمیلی، بیروت: دارالکتاب العربی، چاپ دوم، ۱۹۸۶م.
۳۶ـ ابن جوزی؛ زادالمسیر فی علم التفسیر، تحقیق محمدبن عبدالرحمن عبدالله، بیروت: دارالفکر، چاپ اول، ۱۹۸۷م.
۳۷ـ جوزی، ابن قیم؛ زادالمعاد فی هدی خیر العباد، تحقیق، عبدالقادر الأرناؤوط، مؤسسه الرساله، چاپ اول، ۱۹۷۹م.

۳۸- مروزی، ابن مبارک؛ الزهد، تحقیق حبیب الرحمن الأعظمی؛ بیروت: دارالکتب العلمیه.
۳۹- ابن حنبل، احمد، الزهد، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۹۸۳م.
۴۰- سراج‌الطالبین، شرح الشیخ دحلان الدیری، دارالفکر.
۴۱- آلبانی، محمدناصرالدین، سلسلة الأحادیث الصحیحة، ریاض: مکتبه المعارف، ۱۹۹۵م.
۴۲- آلبانی، محمدناصرالدین، سلسلة الأحادیث الضعیفة، ریاض: مکتبة المعارف، چاپ اول، ۱۹۹۲ م.
۴۳- سنن ابن‌ماجه؛ تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، قاهره: دارالحدیث، ۱۹۸۵م.
۴۴- سنن ابوداود، شرح و تحقیق عزت عبید دعاس، حمص، چاپ اول ۱۹۶۹م.
۴۵- سنن دارمی، تحقیق، فواز احمد زمزلی، قاهر: دارالدیان للتراث، چاپ اول، ۱۹۸۷م.
۴۶- امام ذهبی؛ سیر اعلام النبلاء، به تحقیق جمعی به سرپرستی شعیب الارناؤوط، مؤسسه الرساله، چاپ دوم، ۱۹۸۲م.
۴۷- حنبلی، ابن‌العماد؛ شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، بیروت: دارالفکر، ۱۹۷۹م.
۴۸- شرح دیوان خنساء، بیروت: دارالتراث، ۱۹۶۸م.
۴۹- نفزی، محمد بن ابراهیم؛ شرح الحکم العطائیة، با شرح عبدالله شرقاوی، قاهره: المکتب الزهید، ۱۸۸۳م.
۵۰- امام نووی؛ شرح صحیح مسلم، تحقیق شیخ خلیل المیس و جمعی دیگر، بیروت: دارالقلم، ۱۹۸۷م.
۵۱- ابن ابی‌الحدید؛ شرح نهج‌البلاغه، تحقیق حسن تمیم، بیروت: دارالمکتبه الحیاة ۱۹۶۳م.
۵۲- امام بیهقی؛ شعب الایمان، تحقیق محمد سعید بن بسیونی زعلول، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۹۹۰م.
۵۳- ابن ابی الدنیا؛ الشکر لله عزوجل، تحقیق، یاسین محمد سواس، بیروت: دار

ابن کثیر، چاپ اول، ۱۹۸۵م.
۵۴ـ صحیح امام بخاری؛ تحقیق مصطفی دیب البغا، چاپخانه هدی.
۵۵ـ صحیح ابن حبان بترتیب ابن یلبان الفارسی، تحقیق شعیب الأرناؤوط، مؤسسه الرسالة، چاپ دوم، ۱۹۹۳م.
۵۶ـ صحیح سنن ترمذی؛ تحقیق محمدناصرالدین البانی، زیر نظر زهیر الشاویش، ریاض: چاپ اول، ۱۹۸۸م.
۵۷ـ صحیح مسلم، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، دارالاحیاء التراث العربی.
۵۸ـ ابن جوزی؛ صفة الصفة، بیروت: دارالجمیل، چاپ اول، ۱۹۹۲م.
۵۹ـ ابن ملقن، طبقات الأولیاء، تحقیق نورالدین شریبه، قاهره: مکتبة الخانجی، چاپ اول، ۱۹۷۳م.
۶۰ـ امام سیوطی؛ طبقات الحفاظ، بیروت: داراکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۹۸۳م.
۶۱ـ ابن سعد؛ طبقات الکبری، بیروت: دار صادر، ۱۹۸۵م.
۶۲ـ امام ذهبی، العبر فی اخبار من غبر، تحقیق صلاح‌الدین المنجد، چاپ دوم، ۱۹۸۴م.
۶۳ـ اندلسی، ابن عبدربه؛ العقد القرید، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۹۸۳م.
۶۴ـ کتبی، محمدبن شاکر؛ فوات الوفیات، تحقیق محی‌الدین عبدالحمید، قاهره: النهضة المصریة، ۱۹۵۱م.
۶۵ـ حارثی، ابوطالب؛ قوت القلوب فی معاملة المحبوب، قاهره: چاپخانه عیسی البانی الحلی، ۱۹۶۱م.
۶۶ـ عجلونی، اسماعیل بن محمد؛ کشف الخفاء مزیل الإلباس، تحقیق احمد القلاش، بیروت: مؤسسه الرساله.
۶۷ـ هندی، علی بن تقی بن حسان‌الدین؛ کنزالعمال فی سنن الأقوال و الأفعال، مکتبة التراث الاسلامی، ۱۹۷۰م.
۶۸ـ مناوی، عبدالرؤوف؛ الکواکب الدریة فی تراجم الصوفیة، تحقیق عبدالحمید صالح، قاهره: المکتبة الأزهریة، ۱۹۹۴م.
۶۹ـ ابن منظور، لسان العرب، دار صادر.

۷۰- مقدسی، ابن قدامه؛ مختصر منهاج القاصدین، بیروت: دارالاخاء، ۱۹۹۴م.
۷۱- اصفهانی، راغب؛ محاضرات الأدباء، بیروت: دارمکتبة الحیاة.
۷۲- هیثمی، ابن ابی‌بکر؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، تحقیق عبدالله محمد الدرویش، بیروت: دارالفکر، ۱۹۹۲م.
۷۳- جوزی، ابن قیم؛ مدارج السالکین بین منازل إیاك نعبد و ایاك نستعین، تحقیق یوسف عبدالرحمن مرعشلی و جمعی دیگر. بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۹۸۳م.
۷۴- نیشاپوری، حاکم؛ المستدرک علی الصحیحین، بیروت: دارالمعرفة.
۷۵- مسند امام احمد، تحقیق عبدالله محمد درویش، دارالفکر، ۱۹۹۱م.
۷۶- ابن قتیبه؛ المعارف، تحقیق ثروت عکاشه، مصر: الهیئة المصریة العامة للکتاب ۱۹۹۲م.
۷۷- حموی، یاقوت؛ معجم الأدباء، دمشق: دارالفکر، چاپ ۱۹۸۰م.
۷۸- ابن جوزی؛ مناقب امام احمد، بیروت: دارالأفاق الجدیده چاپ سوم، ۱۹۸۲م.
۷۹- ذهبی؛ میزان الاعتدال، تحقیق علی محمد یحیاوی، قاهره؛ داراحیاء الکتب العربیه، چاپ اول، ۱۹۴۱م.
۸۰- آبی، منصور بن حسین، نثرالدرر، تحقیق محمدعلی قرنة القاره، الهیئة المصریة العامة للکتاب ۱۹۸۱م.
۸۱- بردی اتابکی، ابن تعزی؛ النجوم الزاهرة فی اخبار مصر و القاهره؛ تحقیق محمد حسین شمس‌الدین، بیروت: دارالکتب العلمیة ۱۹۹۲م.
۸۲-زید، مصطفی، النسخ فی القرآن الکریم، بیروت: دارالفکر، چاپ دوم، ۱۹۷۲م.
۸۳- علی ابن ابی‌طالب؛ نهج‌البلاغه، تحقیق صبری ابراهیم السید، دارلفکر، ۱۹۸۶م.
۸۴- صفدی، خلیل بن إیبک، الوافی بالوفیات، باکوشش هلمون ریتر، ۱۹۶۲م.
۸۵- ابن خلکان، احمد؛ وفیات الأعیان، تحقیق إحسان عباس، بیروت: دارصادر.

انتشارات سیروان

سَلوةُ الحزين
عَلَى فَقدِ الأحِبَّةِ وَالبَنِين

سخـن در مورد مـرگ و جدایی، عادت و خوی هر خطیب و واعظ می باشد، آنها همواره مرگ را به مردم یادآوری می کنند تا در مقابل حوادث و مصیبتها، صبر وشکیبایی را پیشه، و از خداوند سبحان، طلب اجر و پاداش نمایند.
حقیقت این است که انسان در طول زندگی دنیوی خویش، همـواره در معرض مصیبتهـا و گرفتاریهـا قـرار مـی گیـرد. و یکـی از حکمتهای الهی ایـن است کـه پیامبـران و رسـولان او نیز از نظـر مواجـه شدن با مشکلات و نا بسامانیها در راس همگان قرار داشتند.

تسلای خاطر
داغدیدگان

